ؒ صورة المخطوط ؒ

شرح مفصل فی قول فیصل تحقیق البحث والسماع (فارسی)

مؤلف: الشیخ فانی فی اللہ باقی باللہ الحافظ - المفتی - خواجہ عبید اللہ الملتانی الچشتی القادری رحمۃ اللہ علیہ

(۱۲۱۹ھ — ۱۳۵۵ھ)

صفحات = ۸۳

١

شرح مفصل للشيخ العلامة الفهامة مولانا المولوي محمد عبيد الله رحمه الله تعالى ورضي الله تعالى عنه في البيعة و السماع

بسم الله الرحمن الرحيم

ا

الحمد لله رب العلمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين اما بعد

فقير این چند اوراق درباب بیعة وسماع نوشته بوده چند حواشی برو نیز هم

آمده بود و بعض احبه میخواست که حواشی را که متعلقه متن اند بمتن فراهم

آورده شرح حاصل المتن ساخته شود و این فقیر را چنین معنی مرضی [illegible]

آمده حسب منشاء ایشان همان می شود لهذا شروع نموده ام و ما شرح

مشتمل برآنچه میگویم وبالله التوفیق بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد [illegible] للذات الواجب الوجود المستجمع لجميع صفات الكمال

رب مربی العالمين [illegible] عالم وهو ما يكون [illegible] والعاقبة

اي حسن العاقبة [illegible] والعاقبة [illegible] للمتقين كما قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم ما الدنيا في الآخرة الا كما يجعل احدكم اصبعه في اليم فلينظر بم يرجع والصلوة

والسلام على رسوله محمد [illegible] الاشياء [illegible]

الآل والاصحاب او الصلوة على الانبياء وصلوة على محمد لانهم تبع له وهو اكملهم وعلة
ایجاد الخلق کلهم و آله المراد من الآل اعم من اولاده وازواجه وصحابته
واحبابه واتباعه لقوله صلى الله عليه وسلم كل مؤمن تقي فهو آلي وقوله صلى الله عليه وسلم
سلمان منا اهل البيت لان تخصيص الآل بالاولاد ممنوع واصحابه الاصحاب جمع صاحب
كل من صحب النبي صلى الله عليه وسلم في الدنيا او في الآخرة او قبل تعلق الارواح بالاجسام كما قال
صلى الله عليه وسلم الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف
والصحبة الدنيوية مقيدة بالايمان دون [illegible] او في الآخرة لقوله تعالى اولئك مع الذين
انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وقوله عليه السلام المرء مع من احب
یوکد تعمیمنا قوله اجمعین اما بعد ای بعد الحمد والصلوة میگوید فقیر مسکین [illegible]
گفته که فقیر آنکسیست که سوال نکند زیرا که نزد او چیزی [illegible] مر انرا کفایة حال است
و مسکین آنکسیست که سوال کند زیرا که نزد او چیزی نیست پس مسکین ضعیف تر است
و حال از فقیر این قول ابو حنیفه است و شافعی عکس این میگوید انتهی و حدیث
لیس المسکین الذی ترده التمرة والتمرتان ولا اللقمة ولا اللقمتان انما المسکین الذی [illegible]

متعفف ظاهر موافق قول شافعی است و فی الحقیقة ابو حنیفه مخالف حدیث
هم نرفته زیرا که آنحضرت مسکین لغوی نیست بلکه مبالغه در آن است [illegible]
قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد ذلک [illegible] الناس الحافا
پس در قوله تعالى للفقراء الذين احصروا في سبيل الله الذين لا يستطيعون [illegible] يحسبهم [illegible] تعرفهم
و دلیل بودن [illegible] بعضی صفات کاشفه باشند برای فقرا و بعضی صفات تقییدیه
مذهب هر یکی از ابو حنیفه و شافعی رضی الله تعالی عنهما مراد مصنف از فقیر درینجا موافق
مذهب شافعی است بالنسبة الی الله یعنی که از غایت [illegible] سوال میکند و مراد از مسکین موافق
مذهب حنفیه است [illegible] بالنسبة الی الله و اگر مراد از مسکین بالنسبة الی الخلق باشد
مسکین بمعنی شافعی باشد [illegible] این دانشمند عبید الله ملتانی برای دفع سوال
بعضی از علمای این زمان اضافه علمای این زمان یا اضافه لامیه است [illegible]
و مضاف الیه مقدر باشد ای عالمان عادات اهل زمان ای علم [illegible]
عادات اهل زمان باشند بر وفق افعال و اقوال آنحضرت صلى الله عليه وسلم و اتباع او
و اگر اضافه بمعنی فی باشد پس آن ظاهر است از لفظ و کثیر الاستعمال است لیکن [illegible]

لا یستطیعون [illegible]
فی الارض [illegible]
[illegible]

اولی اولی است زیرا که این طعن در زمان پیش ازین هم بوده و محققان این زمان
مثبت داین وصف اشاره است بآنکه این صفت در ایشان نقصان است که طعن
بر بزرگان دین میکنند و سؤال ایشان بحسب استهزا و طعن است نه بحسب طلب تحقیق
و کسب کمی پرسیدند از امر بیعت به پیران زمانه و پیران راه خدا و
گرفتن پیر و مرشد یعنی عقد بیعت بستن و خود را در حلقه یکی از ایشان داشتن
که چه طور مشروعیت دارد فرض یا واجب یا سنت یا مستحب و در مطالب الفقها
آورده الجواب سنة من سنن الصحابة و تابعیهم و عمل بقوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة یدخل تحت الفرض او الواجب لا یجوز
المنع منه و بهذا اخذ و حاصل جواب آنست که بیعت و گرفتن مرشد بر اقسام است
بعضی از آن فرض و بعضی واجب و بعضی سنت و بعضی مستحب و بعضی مباح و بعضی
مکروه و بعضی حرام چنانچه در بعض کتب بیان شده با تفصیل بعضی از آنها
و بعضی از ضمن مذکور مفهوم میشود اشاره اما بیعت به مستحلین لهو بآلات لهو
و غنا و لحیه و کاشفین عورات و کافین شرع محمدی صلی الله علیه وسلم حرام است

و بیعت برای طلب دنیا نیز حرام است و بیعت به سالکین متوغلین نیم خام مکروه است
و بیعت به صالحان با وجود طمع دنیا و ریاست نیز مکروه است و بیعت بابت دفع رنج
محض یا کارکنان دنیا یا بوساطت ایشان کار دنیا از ایشان مباح است اما
معرفت شیخ محمدی درین زمان بصحبت شیخ کامل بدست می‌آید و هم در امر سماع
مطلقا خواه در اوقات مخصوصه یا علی العموم و بمزامیر و آلات منهیه یا بغیر منهیه
یا بغیر آن چنانچه که از کتب بظلم منع میکردند چنانچه گفت در بوستان و مثنوی
که از فقه است بر قول امام اعظم رضی الله عنه میگفتند که متقدمین منع آن کرده اند
چنانچه در کتب فقهیه مذکور است و از ائمه مجتهدین نیز منقول است و هم شیخ سعدی
در کتاب گلستان ذکر کرده که مرا پیر من منع از سماع کردی و هم از سلطان
سید عبد القادر جیلانی منقول است که و لا تکثر الجلوس فی السماع فانه ینبت النفاق
ثم یمیت القلب و لا تنکر فان له اربابا و السماع لا یصلح الا لمن کان قلبه حیا و نفسه
میتا و من کان علی غیر هذه الحالة فلیشتغل بالصوم و الصلوة و الاوراد و اولی
و هم در تفسیر قران القرآن حضرت شاه کلیم الله جهان آبادی فرموده که مراد از لهو الحدیث

استنباط مسائل از قرآن و احادیث کرده شود چه ما همه مقلدانیم مر ابو
حنیفه رضی الله عنه را که از اعلم علمای و افقه فقهای دین است تا که از مذهب
امام اعظم متعسف و محروم نشد اصح الاصح را لحاظ کرده باز بمقصد گرائیم
و طریق نزاع و جدال و قیل و قال را از خود بر اندازیم که حرام است کما روی
مسلم عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یرضی
لکم ثلثا و یکره لکم ثلثا فیرضی لکم ان تعبدوه و لا تشرکوا به و ان تعتصموا بحبل الله
جمیعا و لا تفرقوا و ان تناصحوا من ولاه الله امرکم و یکره لکم قیل و قال و کثرة
السؤال و اضاعة المال اما چون این تحریر برای عامه مردمان است داد که آن
عامه از نسبت قلت علما و جهل علما و مجتهدین نا امید شده اند کلام عربیه در اینجا
آوردن مناسب نیست چه ایشان کلام عربیه را همچون افسون میدانند و
مقصود از آن نمی فهمند نه در نماز و نه در خطبه و نه در ادعیه و حال آنکه بعض علماء
بوجوب علم نحو و صرف و لغت گفته اند پس این فقیر میگوید اگر چه مراد ایشان از وجوب این
علم وجوب کفایه باشد اما در نشستن ترجمه امور ضروریه دین چه واجب عینی باشد پس لهذا

در قوله تعالی و من الناس من یشتری لهو الحدیث تفسیر الاباطیل التی لا اصل لها و
ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما تفسیرهما انه الغناء انتهی فانها مفسدة للقلب
منفدة للمال مسخطة للرب و عنه علیه السلام ما من رجل یرفع صوته بالغناء
الا بعث الله علیه شیطانین احدهما علی هذا المنکب و الاخر علی هذا المنکب
فلا یزالان یضربان بارجلهما حتی یکون هو الذی یسکت و هذا البحر المواج للقلب
فیما بین الدون بالدف فی اصل مذهب ابی حنیفة حرام لکن علماء الآخر
اباحوا للمصلحة دینیة انتهی کلام الشیخ رضی الله عنه و در تفسیر جلالین تفسیر
لهو الحدیث کرده گفته ای ما یلهی عما یعنی و الیوم درین زمانه نوع دیگر
گشته یعنی هر که از سماع نفرت میکند او را طرار خشک میگویند فنقول
و بالله التوفیق ای عزیز این رساله است ماخوذ از قرآن و احادیث که اکثر
جمیع نقلها است چه نقلهای فقهیه و نقلهای صوفیه یکی از ین کتاب درج شده
است و اجماع هم نوع ابهام است و غرض از ین نقل کردن آنست که معلوم شود
مقصود ما بجمله الاصح و جامع الاصول الدینیه شده اند که راه اجتهاد در شریعت

قرآن بر جای خود باشد بطریق ترجمه فارسی آورده خواهد شد بدون متن ترجمه کرده

شده چنانچه رسم این بلاد است که خطبه جمعه و عیدین را بترجمه هندی میخوانند و خاتمه

را بعربی [illegible] رسم مردمان [illegible] ملحوظ [illegible] مانع شود [illegible] از امام اعظم رضی الله عنه منقول

که اگر لفظ الحمد لله خطبه بخواند خطبه ادا میشود و هم [illegible]

[illegible] که جریان لفظ قرآن بر زبان [illegible] اگر زبان عجمی ترجمه قرآن خواند

فارسی [illegible] با اختصار [illegible] تطویل [illegible] و نام این رساله لفظ رساله در

اصل لغت گفته میشود [illegible] چیزی که فرستاده شود پس از آن اختصاص یافت بکتاب

[illegible] کتاب [illegible] فرستاده شود [illegible] چیزی که قبول [illegible]

[illegible] یافت [illegible] قاضی که مقبول است عند الشرع قول [illegible]

[illegible] الحجة فی النتیجة [illegible] در لغت [illegible] و در عرف [illegible]

[illegible] اخوان الصفا [illegible] سماع در لغت

شنیدن است و در عرف شنیدن سرود است نهاده شد فائده باید دانست

که حصول علوم صحیحه که موافق واقع باشند و جهل مرکب [illegible]

انوار

انبوهی شهوات [illegible] خواهشها که از دل [illegible] پیدا میشود و مجاهدات بجهت

این بازداشتنها که تعلق [illegible] جسم است چون حرص و حسد و بخل و کبر و عجب و لکن

از اخلاق ذمیمه [illegible] ای محنت و مشقت و کلفت در [illegible] مجاهده [illegible]

محنتی که صادر از سالکان [illegible] و جهاد بر دو قسم است یکی جهاد با کفار که جهاد

اصغر می نامند و دوم جهاد با نفس که جهاد اکبر میگویند و جهاد نفس را جهاد اکبر

از آن میگویند که دائم است [illegible] و [illegible]

با کفار [illegible] خواه اضطراری [illegible] اضطراری یعنی جبری یعنی آن مجاهده که بلا اختیار واقع

شود چون امراض و حوادث چون مردن فرزند یا عزیزی و [illegible] یا رفتن مال

و جاه وغیره و مصائب [illegible] و خواه اختیاری که از اختیار خود کار کنند

چون صوم و جوع که نفس خود را [illegible] باختیار خود [illegible] و قلت نوم یعنی باختیار خود [illegible]

را اندک کنند و قلت کلام و قلت صحبت بخلق [illegible] چنانچه حضرت سید علی همدانی

در کتاب ذخیرة الملوک فرموده که [illegible] اول است که [illegible]

بر سر مرتبه ابتدا اول طفلی که هنوز از ظلمات اعتقادات باطله [illegible]

و هنوز حق [illegible] تمیز نکرده [illegible] شهوات مستتر شده پس [illegible]

کس منفعت ناصح زده مباشر گردد دوم آنکه حق از باطل جدا می نماید و از
سبب غلبه شهوت هر کار خیر بلا زحمت نمیتواند اما منفعت معتبر فرست ان تحقیق
در هر مباشر گردد که قطع ماده مرض و از باطن او شرط است سوم شخصی که مرتاض
فاسد خود شفا یافته باشد و باطل را حق تصور نموده باشد امر با قرآن
شخص مشکل تر از کوه میباشد کنند بدین است و هم در کتاب فخر ذاالکرم است
که شخصی که در اصل فطرت ردی النفس و سی الاخلاق بود و قبل التحصیل
با انواع مجاهدات و اصناف ریاضات تزکیه و تصفیه قلب نکرده باشد و بخبث
چون نفس بتحصیل علم مشغول گرداند هر علم که در وعا نفس فهم و حفظ او قرار گیرد
با آثار خبث او مباشر گردد و سعدی علیه الرحمه فرموده باران که در لطافت طبعش
خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره خار و خس باید دانست که فائده
در تکلیفات الهی که بر عباد انشاء داده است آنست که جهت که از عوارض نفس بعد
جسمانی پیدا شده مرفوع شود و نفوس بعضی مزدوج شده موفقه الهی حتی المقدور
حاصل کنند تهذیب و مجاهدات اضطراری با وجود بهتر آن از مصاحبت نفس
لهی است چه از عجب و کبر فارغ است و بخار تر از آنست که در حدیث است که

تر

نسبت به بزرگان ما ان بنی آدم همچون کوره آهنگر که زنگار آهن می برد
و بزرگان دین که ترک را اختیار کرده اند زیرا که بسیار خوار از فهم معانی
لطیفه با افعال و اعمال حسابی از تعمیر و تغوط و نزول تحفظ و عوارض جهل
مشغول دارد پس باز علم صحیح باز ماند و تجلی کثرت کلام فعل او در او
و از فهم معانی و اسرار دور دارد و کثرت نوم موجب غفلت و تضییع اوقات
و هم کثرت صحبت بخلق حقوق خلق بر ذمه می آرد و در ادای حقوق ایشان
از علوم صحیحه باز می ماند و در این امور افراط و تفریط هر دو مانع علوم صحیحه
و مباین حکم دین و مباینی در این امور است بر آن قدر که شارع تقدیر کرده
فرموده و در قرآن و احادیث اصلی این امور ملحوظ و معین است و بزرگان دین
فرحبه و در حدیث است اذا نعس احدکم وهو یصلی فلیرقد علم ما تقولوا و در
قرآن است و جعلنا نومکم سباتا و جعلنا الليل لباسا و در حق خوش کننده شیطان
اخوان واقع است و منع بکلیتها فانه و کسی که کوشش کند در مقدار خلق با وجود
وجوب حقوق بر او کن هکارست و تارک واجب و آثار در افراط و تفریط این
امور بسیار وارد است پس لهذا این امر که مذکور شد اصل است در تحصیل

امور دینیه که معرفت حق و صفات او و معرفت موانع معرفت مذکوره و اسباب
معرفت امور مذکوره و مقدم داشته شد این مسائل را بر مسائل دیگر دینی
تا معلوم شود که هر گاه [illegible] طالبین بر مشایخ کبار و بزرگان دین [illegible]
بعلم چند از این مسائل صحیح که درین رساله است از آیات و احادیث و
دیگر مسائل که از قرآن و احادیث ماخوذ اند حل [illegible] اگر کسی این عقده را گره [illegible]
مرتب که خود را اعلم [illegible] ظن [illegible] بر را [illegible]
که بسبب طلب [illegible] بزرگان دین [illegible] شود چند مدت تا آن وقت که از
عیوب دیگران فارغ شود و بعیوب نفس خود مطلع شود و باصلاح آن کمر همت
بندد و بر ریاضت که مروی است از کبرای دین و مشایخ کبار در آن راه نماید بعلم خود
چه بعلم خود ریاضت [illegible] فرموده [illegible] شرع را [illegible] اصل [illegible]
زان گرفته شود که خدمت آزار را مشغول گردد قال الله تعالی و استعینوا
بالصبر والصلوة و قال النبی [illegible] انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی الآیه
پس از آن مطالعه این مسائل کند که درین رساله نوشته شده است چه در
قرآن مجید وارد است لا یمسه الا المطهرون تا تطهیر باطن از عجب و کبر و بخل و حسد

غیر ذلک از اخلاق ذمیمه نکند پس فهم معانی قرآن متعذر است چنانچه مس ظاهر [illegible]
حدث و جنابت گناه و خطاست امید است که علم صحیح بقدر استعداد و ریاضت
او که بسبب علم و تقوی [illegible] حاصل خواهد آمد و حاجت [illegible]
کسب علمی که بر او بار گران نموده نه آنکه مطلقا جهد و سعی کرد که آن متعذر است
خضر علیه السلام [illegible] یا موسی انی علی علم من علم الله علمنیه الله لا تعلمه و انت علی
علم من علم الله علمکه الله لا اعلمه چون انبیا را حال چنین [illegible] است دیگران را هم محال است
و سعی کردن الا آنکه بجهت [illegible] طبعی که [illegible] طبع لازم او است [illegible]
مراد است چنانچه کسب و کوشش [illegible] علم تفسیر چون لغت و نحو و صرف و شعر و حساب و منطق
و نجوم [illegible] و فصل خصومات و طرق مجادلات و این جمله [illegible] حرص کسب [illegible]
حسد و عجب است چنانچه بزرگی [illegible] فرموده فرق [illegible]
[illegible] العمر و لم [illegible] لا ینفعک العلم [illegible] ولا [illegible]
[illegible] مراد از علم شرعی مسائل ظاهر شرع که موصل اند بعلم باطنی [illegible]
فکر [illegible] یا مطلق علم [illegible] طلب علم است یا مراد از علم
[illegible] علم دنیا [illegible] است چه علم دنیا [illegible] علم آخرت [illegible] است چه [illegible]

منشور و عقیده ای عزیز پیر بر شریعت استاد این راه نامنده بر راه رفتن حجب ارادت

مریدان زیرا که اگر مرید طالب از پیر راه حصول دنیا است پس آن پیر پیر دنیای

او است اگر چه آن شخص پیر آخرت و پیر راه خدا نیز هست و اگر طالب عقبی است

از حصول جنت و خلاص از نار و غیره پیر عقبی است و اگر طالب معرفت الهی است

پس پیر راه خدا است یکی پیر که برای تحصیل دنیا گیرند خواه آن پیر مشغول از

اهل دنیا باشد یعنی جواهرات باشد اگر چه در ملک او جو سه نباشد چون مردم دنیا

بسیار که به پیر چون دنیا گرده باشند و امیران و متمولان و دنیا داران

و علمای و قضاة و اهل افتاء و وعاظ و زهاد که رشوه میگیرند و حیله ها را

حلال کرده حرام و حرام را حلال و اکل مال یتامی و مساکین و برای خوش آمد روا دارند

ضعیفه ترویج آن کرده اند و همچنین با کرات متصوفه و اهل فسوق و هر صاحب

حقه ای برای تحصیل دنیا پیر ساخته اند نه برای اطلاع درس محبت صلی الله علیه و سلم و برای

اهل بیت خیال که برای خدا است و همچنین فقرا و علما که برای الله پیر را [illegible] طریقه

و کاهی تصوف [illegible] اگر چه خود مرید دنیا اند از حق خود اما پیر طریقه

عجیب است و پیروی آن که از مرتبه معرفت الهی بر آن شخص که اعلی است از اولیا و اعاظم

علمای عالی باشد که [illegible] از سبب عجب نفس شریر او مرید دوان حال از تغیر

مقصود نمی کنند چنانکه علم که برای قضا یا تدریس یا صحبت ملوک یا تقرب پیر از رزق

فقط میخوانند و وسیله برای طلب باشد که بغیر آن علم که خوانده ام دیگر هیچ نیست

یا هیچ فائده است تا آنکه ریش دراز شد و معتبر مردمان شد پس آن شخص جاهل

را از زوال عز و جاه ترسان گردانید پس آن شخص از تحصیل علوم صحیحه یا کوشش شد

مگر آنکه صاحب طبیعی که زوال جاه و حمد برای خدا کرده بر سبیل تعلم تلامیذ او کند

دعا بر مهجوری از گشتن این آن وقت است که قدر رغبت زوال جاه او هم در دل

او باشد و الا بسی ابتدای جهت باشد و از ابن مسعود است رضی الله عنه که گفت که

کاهی فرا موش میکنند شخص بعض علم را از سبب معصیت و کو اندان آیت را که مستعد این قول

فیما نقضهم میثاقهم [illegible] جهت و امثال [illegible] از حسد راه نیافت

و فائده دین و قاعده [illegible] با وجود معجزات و الحجة و براهین قاطعه رسول

محمد صلی الله علیه و سلم همچنان این جماعت منکران معشر و عقیده توسل با اولیا و معتقد

بالت ان راه نیافتند [illegible] با وجود دلائل نقلیه و آثار واضحه [illegible]

ممنوعه

در حق پیر دنیا جو باشند و مجبور باکر بر صاحب فال و احتیال و خداع که بخداع
خود از مردمان هکیر بیند و میخورند مریدان پیر دنیا اند پس معلوم شد که
پیران ما کی پیا بر طور گرا باشند مریدان دنیا داران زمانه اند و خواه آن
پیر از کاملان باشد و کسی که کامل باشد مکور که از دنیا دین نخواهد بود اگر
در کمال مردمان عامه مکور باکر ان می باید چو او را معامله بخدای تعالی است و اگر
عنه و التحقیق خوب مکور است کما قال الله تعالی و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون اما

اگر از کاملان باشد در ضمن دنیا دین هم حاصل خواهد شد اگر ملازمت او کرده
فان ملازمته توجب لکمال الدین و اتمامه و لا ابد جا بالحاجة فلا یشقی جلیسهم
الیهم بل یغفر له و یکون له حظ فی مغفرة الله لهم کما فی حدیث طویل رواه
البخاری عن ابی هریرة ثم ان کان یرجع الی اعمال الغفران فیکون مغفرته تامة
او الی غیرها فیرجع الی اعمال العذاب کما رواه احمد و البیهقی عن عبد الرحمن بن
غنم و اسماء بنت یزید ان النبی صلی الله علیه و سلم قال خیار عبادکم الذین اذا رأوا
ذکر الله کذا فی المشکوة فعلم منه ان رؤیة خیار عباد الله موجب لذکر الله لا اثر ذکره

فداوم

۱۷

فداوم علی ذلک الذکر فیکون فائدة تامة او لا فلا و انا قلنا ان ملازمته
توجب لکمال الدین و اتمامه لانه اذا لازم خیار عباد الله و داوم نصیحتهم فیعود
بذکر الله و داوم علیه فداوم الاجابة فهی المغفرة فیکون فائدة تامة و اگر

از قسم اول یعنی پیر دنیا که از کاملان نباشد باشد پس بجز حرمان از امر دین
نصیب او نباشد الا آنکه از نسبت اضطرار که اصحاب الکهف و غیرهم ممن کان
صحبتهم حسنة فی الصحبة فهذا الحظ عظیم و صار داخل الذین انعم الله علیهم
النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و اما آنکه معلوم کرده باشد مر اولی پیری دنیا
اهل دین را آن است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم پیر آنحضرت و مرشد حقیقی است پیر دنیا
اگر دنیا را یعنی باز دارنده از راه خدا گشتم چنانکه مصطلح است و در جای دیگر
بهشت را باید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را پیر دنیا گفته شد یعنی معرفت پیشتر
که ... باشد است چنانکه صاحب مثنوی علیه الرحمة فرموده دل را اگر
... معمول ... بال صلاح خواندن رسول هم در قرآن دال را ... کرده

و در حدیث است که ... الحضرت صلی الله علیه و سلم احوال ...

پیغمبر ظاهر کرد و در بعض سؤال آنحضرت آمده و پرسید که هیچ در ملک خود دارد

گفت بلی [illegible] که بعضی [illegible] در حدیث [illegible] است و لفظ [illegible]

بجهد النفس است و بعضی با سوی [illegible] آمده و از این کلام معلوم می‌شود که در ملک او دیگر چیز

نبود بجز این دو چیز بگوییم که مراد از شیء شیء صاحب قیمت است و چون که در

محل بیان اشیاء ضروریة الوجود واقع [illegible] کرده پس معلوم شد که بجز این

هر دو چیز صاحب قیمت در ملک او نیست و هم آنچه ذکر کرده شد [illegible]

[illegible] بعینه بجز یکی کاسه چوبین برای خوردن و داشت [illegible] و یک حصیر را

خفتن و نشستن و پوشیدنی از این حدیث معلوم شد که چون مرد صالح را پیغمبر دنیا

بجز چون او بپرسد که آیا هیچ در ملک خود داری باید که هر چه از اندک و بسیار

ملک خود داشته باشد از و پوشیده ندارد و هم از این حدیث و حدیث [illegible]

ذکر خواهیم کرد [illegible] گرفتن معلوم شد بلکه استحباب آن [illegible]

والله تعالی [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم این هر دو را از او گرفته عوض

بیع کرد و هم از این حدیث معلوم شد که صاحب [illegible] و تنگی چون چیز

برای

برای اصلاح معاش خود فروشد اصل صلاح را باید که در فروختن او کوشش

و جد و جهد تمام کنند تا نرخ بالا یابد چنانچه [illegible] و حصیر را آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بمقابله یک درهم نداد و طلبه من یزید گفت و دو درهم حاصل شد او را داد

و گفت که به یک درهم طعام از بهر خود بگیر و به یک درهم را تبر بیار آن شخص آورد

و او را بدست خود چوب در آن تبر کرده داد [illegible] و هم از این حدیث

معلوم شد که اصل معاش [illegible] بسته باشد قدری از آن در معاش

خود خرج باید و باقی در [illegible] الات کسب اسباب معاش صرف کنند تا محتاج نشود

و اگر قدری [illegible] باشد باید که قدری میسر در راه خدا خرج کنند چنانچه از حدیث

دیگر معلوم است و هم معلوم شد که هر که از صالحان سؤال کند باید که سؤال او را

ضایع نکند [illegible] و بعد نیز در حق او مدارا کنند و اگر ممکن باشد در کار

یاری او [illegible] کنند چنانچه دیگر احادیث صحیح آمده اند درین حدیث و گفت آنحضرت

بعد از این او را که هر روز تا پانزده شبانه روز هر آینه [illegible] و نمودن

آن مرد چنان در معیشت خود مستغنی گشت این کلام حاصل شد که

مشکوة هست عن انس رضی الله عنه ان رجلا من الانصار اتی النبی صلی الله علیه وسلم
یسأله فقال اما فی بیتک شیء فقال بلی حلس نلبس بعضه ونبسط بعضه وقعب
نشرب فیه من الماء فقال ائتنی بهما فاتاه بهما فاخذهما رسول الله صلی الله علیه وسلم بیده فقال
من یشتری هذین قال رجل انا آخذهما بدرهم فقال من یزید علی درهم مرتین او ثلاثا
قال رجل انا آخذهما بدرهمین فاعطاهما ایاه فاخذ الدرهمین فاعطاهما الانصاری
وقال اشتر باحدهما طعاما فانبذه الی اهلک واشتر بالآخر قدوما فاتنی به فاتاه به فشد فیه
رسول الله صلی الله علیه وسلم عودا بیده ثم قال اذهب فاحتطب وبع ولا ارینک
خمسة عشر یوما فذهب الرجل یحتطب ویبیع فجاء وقد اصاب عشرة دراهم
فاشتری ببعضها ثوبا وببعضها طعاما فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا خیر لک
من ان تجیء المسألة نکتة فی وجهک یوم القیامة ان المسألة لا تصلح الا لثلاثة
لذی فقر مدقع او لذی غرم مفظع او لذی دم موجع رواه ابوداود وروی
ابن ماجه الی قوله یوم القیامة و در مشکوة هست عن ابن الفراسی ان الفراسی قال
لرسول الله صلی الله علیه وسلم أسأل یا رسول الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا وان کنت لا بد

فسال

فاسأل الصالحین رواه ابوداود و نسائی از این دو حدیث معلوم شد که سؤال
کردن و بسیار گرفتن چیز از مردم دنیا هم بخیر صالح نباید که از صالحان هم مسئلت کنند
و با مرتبه مشرع او در راه نماید اگر خود گذشته باشد چه بعد والا تدبیر نیکو
و در قرآن مجید که گمراه کرد فرعون قوم خود را و هدایت نکرد این کلام ترجمه آیت
این گونه است که واضل فرعون قومه و ما هدی اشاره به تقسیم اول است یعنی پیغمبر
که از کاملان باشد و نیز در حدیث است و این حدیث مثال است برای دنیا که از
کاملان باشد اما مرید وفا کنند که مثل شخص بود که با وجود ... کلام و در
قیامت بکند و منظور ... این ... اشیاء را از گناهان پاک کرد ...
و حرارت ... است ... مثل شخص که در وسعت آب باشد و دریا با
... از جاه ... آب ... از آن آب ... و دیگر
شخص که ... لفظ ...
که ... از حضرت ... آن قسم ... جایز
چه این قید بیان ... عادت است که این ...
خورده ام ... صادق ...

که بیعت کند با پادشاه محض برای دنیا اگر داد او را وفا میکند والا پس وفا نکند

این همه کلام ترجمه حدیث است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم است از ابو هریره

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیامة ولا ینظر الیهم

ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم رجل علی فضل ماء بالفلاة یمنعه من ابن السبیل ورجل

بایع رجلا بسلعة بعد العصر فحلف له بالله لاخذها بکذا وکذا فصدقه وهو علی غیر

ذلک ورجل بایع اماما لا یبایعه الا لدنیا فان اعطاه منها وفی وان لم یعطه

منها لم یف. و دوم پیری که برای آخرت گیرند باید دانست که فی الحقیقة فرق در

عارف آخرت و عارف حق نیست چه عرفان آخرت علی الکمال عرفان حق است

بلکه عرفان هر چه از مکونات است علی الکمال عرفان حق است اما حجب و کون

حجب طبائع و اوهام که افراد انام اند فارق آنها است و فی الحقیقة عارف

آخرت به قدر رفع حجب و کشوفات عارف حق است و علی هذا القیاس عارف

دنیا هم عارف حق است اما در پس غلظ حجب و کثافات منزله غیر عارف است

چه هیچ جهلی اعظم از حساب دنیوی نیست اما غیری که فارق هم آن است که

بجهت فرزندان بسبب یاری از حجب قدری تخفیف النفس در آنست [illegible] خیرات

آخرت

۲۳

آخرت را محض از برای تسهیل و لذت نفس طلب میکردند از آنکه گفته

و [illegible] صحیح است آخرت که غذا از نتایج و مودة است ایمان آورده بودند

بسبب ارتکاب خوف و رجا و همین اشیا سعی در خیرات میکنند و به احوال معرفة

الهی رسیده اند و امکان [illegible] اسرار این اشیا نشده است اگر چه از خدا غافل

غافل نشسته و به این اشیا که سبب مودة حق است ایمان می آرند این

دابیرا آخرة گفته میشود و هیچ کسی از این اشیا از جنة آخرة است و آنان را که دیده

بصیرت کشاده شد و حقیقت اشیا بر ایشان منکشف شد و مطلع صور اند

این اشیا [illegible] شده عقیده او است [illegible] عشق الهی چنان بر ایشان مستولی

شد که برای تحقق هیچ رجا و خوف و [illegible] از مکونات نمانده گفت [illegible] الذی

یسبح به و یسجد الذی یبصر به و یده التی یبطش بها بر ایشان صادق شد و آن

پیر آنست که صاحب دل باشد زیرا که قدری نتایج میوه [illegible] این فرقه و لکن از

[illegible] طلب پس چون صاحب ذکر باشند و دیگر [illegible] راه خواهم

[illegible] شیخ [illegible] میوه باید [illegible] او پیری کند و اگر در بعضی

[illegible] از [illegible] ازان گمراه چنانچه حدیث است [illegible] از [illegible]

برآن دلالت میکند آن اثر آن نمیتواند باشد بلکه فی الحقیقه موثر در او
چیزی دیگر باشد چون زیارت صالحی یا ذکر موت یا رویت بعضی صحیفه
که او را افتاده بر آن اتفاق افتاده باشد پس چنین چیزی باشد که بر دیوار افتاده
چه دیوار را بسیار وعظ میکنند یعنی دل دارد با عداوتی نهاده است
خواه از سبب کثرت محبت و عشق الهی خواه از سبب طمع و خوف و اغراض
دنیوی و دینی و طرفة العین غافل نباشند و مواعظ قرآن و احادیث
در وی موثر باشند زیرا که اگر در وی موثر نباشند پس در دیگری چگونه موثر شوند
پس آن پیر از آن جهت گرفته شود که رهنما از فرقه باشد اگر کسی سوال
کند که در چه باشد نه که اقوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اقوال بزرگان
گذشته که متفق علیه طوائف اهل اسلام اند و قرآن و اقوال مجتهدین و کتب
تصوف موجود است حاجت به پیر راه آخرت و پیر راه حق چیست گفته شود المشهور
علمای ربانی را که معانی قرآن و حدیث راه برده اند [illegible] علم خود
و وعظ واعظان مثل این امور حاجت میشود جواب آنکه وعظ دو قسم است
یکی وعظ [illegible] پس [illegible] که باقوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم

۲۵

نموده اند ایشان را به چه چیز [illegible] پس از [illegible] وعظ [illegible] و اعمال
و علمای [illegible] لیکن این قدر وعظ هم از ایشان مقبول نیست [illegible]
[illegible] است [illegible] تا قبول کنند و از آنها [illegible] و وعظ [illegible] را
[illegible] علمای [illegible] گم کرده اند لاجرم [illegible] کرام که [illegible]
و تعلق با [illegible] باشند این امر [illegible] از [illegible] الکثر علمای
و واعظان [illegible] [illegible] ذکر [illegible] نتیجه [illegible]
[illegible] و قال علیه السلام [illegible] الحکمة [illegible]
پس لاجرم سخن وعظ [illegible] ایشان را قبول نمی افتد و اکثر [illegible] اهل
که از [illegible] نفس [illegible] یافته اند و در [illegible] زمانه [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] مفسرین که [illegible] و تفسیر [illegible] اند یعنی اساتذه اهل تفسیر
و حدیث و علوم دینی چون فقه یعنی اعلم که [illegible] النفس [illegible]
تفسیر امام ابو حنیفه [illegible] و اصول [illegible] که در فقه [illegible]
[illegible] پس [illegible] است [illegible] و فلسفه یعنی حکیم [illegible] که [illegible]
[illegible] علم [illegible] یعنی در [illegible] و [illegible] در فقه [illegible]

حاجت است یعنی بود والدها جد کند در مهمات امور آخرة باشد عطف است بر شاخ

یعنی اکثر شهد الیه که آن اکثر در مهمات امور آخرة باشد چنانچه در ذخیرة الملوک

عن ابن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغلام یعق عنه یوم السابع

و یماط عنه الاذی فاذا بلغ ست سنین ادب فاذا بلغ سبع سنین عزل

عنه فراشه فاذا بلغ ثلث عشر سنة ضرب علی الصلوة فاذا بلغ ستة

عشر سنة زوجه ثم اخذ بیده وقال قد ادبتک وعلمتک وانکحتک اعوذ

بالله من فتنتک فی الدنیا وعذابک فی الاخرة وهم والد را صدع که بحکم

حکمة عملی تدبیر امور اولاد مصالح معاش و معاد ایشان قبل البلوغ والتمییز

[illegible] ایشان [illegible] مستوجب [illegible] که حقوق تولید [illegible] ادا کنند بحسب شرع و تحریم

اصحاب ضلال و دوستان که با فرق [illegible] کنند بحسب [illegible]

علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان و یا ایها الذین امنوا

اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان ومعصیة الرسول وتناجوا بالبر

والتقوی واتقوا الله الذی الیه تحشرون ازین [illegible] آیه یعنی [illegible] است از

[illegible] در [illegible] فوق [illegible] بحسب نفس الامر [illegible]

صحبة

صحبة بادب کنند چنانچه بحسب فحوای آیات سورة [illegible] آن

و واقعه موسی و خضر علیهما السلام که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده وددنا ان

موسی صبر الحدیث صحابه کرام بر رسول صلی الله علیه وسلم صحبت همیکردند و هم از

ادای حقوق ایشان بحسب امکان قال الله تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان

و این چنین ادب را بسیار مشکل است چه موسی علیه السلام با آن پیغمبر [illegible] که

داشت صبر بر افعال خضر علیه السلام که در ظاهر [illegible] نمود [illegible]

الحاصل فانه [illegible] علیه [illegible] الاحکام الشرعیة التی یجب علیه [illegible]

و اشد است [illegible] المشابه [illegible] چنانکه [illegible]

از پیغمبران توحید [illegible] و تعلیم سورة فاتحه و غیره [illegible] احکام شرعیه [illegible] ان

[illegible] دنیا و آخرت آن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] است که [illegible] [illegible]

و مردمان [illegible] است که [illegible]

مرتبه [illegible] فوق [illegible] چنانچه [illegible] که

دل [illegible]

اشاره به مرتبه صاحب سر است چه حضرت شیخ عبدالحق در صلاة بر [illegible] رضی الله عنه

تخصیص ورثه سبب آورده است و تحقیقه السر [illegible] والقلب [illegible] والقلب [illegible]

والقالب [illegible] که قلب [illegible] و مستغفر [illegible] شود [illegible] از سر فایده میگیرد [illegible]

[illegible] قالب [illegible] است و [illegible] در وراه [illegible] و [illegible] [illegible]

و هم [illegible] و تعلق [illegible] ذات [illegible] و ذات [illegible] برابر [illegible] خواند در [illegible]

باشد [illegible] که و سکون و [illegible] احوال و صفات ایشان [illegible] محبوب [illegible] خود [illegible]

در جمیع [illegible] ... [illegible] که [illegible] [illegible] الوجوه [illegible]

[illegible] الا [illegible] و [illegible] [illegible] العطیة و اد [illegible]

و از این [illegible] است آنکه در مثنوی [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] هم [illegible] این [illegible] ایشان [illegible] [illegible] کرده

و از دنیا و آخرة شغل ایشان [illegible] است چه ایشان را شغول [illegible]

و [illegible] و این [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] [illegible] و آن [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تال

قال الله تعالی رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلاة وایتاء الزکوة

یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار اگر کسی بپرسد که شما گفتید که از دنیا

و آخرة شغل ایشان [illegible] [illegible] یخافون [illegible] میکنند جواب این که

این بحسب [illegible] چنانچه در امور دنیوی و [illegible] فی الدنیا والآخرة [illegible] از [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] و دل [illegible] است که با این مرتبه رسید زیرا که این مرتبه

انبیا است و اقتدا به ایشان [illegible] [illegible] [illegible] صاحب [illegible] اشارت [illegible] مرتبه

این مرتبه [illegible] قوله علیه السلام لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا ولکن

صاحبکم خلیل الرحمن و آیات که در این باب [illegible] یعنی در این باب [illegible]

آمده است این است که در قرآن مجید است همه دوستان در آن روز [illegible]

با یکدیگر دشمنان باشند مگر متقیان ترجمه این آیه است که الاخلاء یومئذ بعضهم

لبعض عدو الا المتقین و از این جمله [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مشهور است [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تحریر التعبیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و در ذخیرة الملوک است از حضرت حسن بصری رضی الله عنه که گفت اخواننا احب الینا
من اهلینا و اولادنا فان اولادنا یذکروننا الدنیا و اخواننا یذکروننا الآخرة
و باید دانست که ایشان در روز قیامت در مواطن کثیره ممد و معاون گردند
چنانچه در وقت در محل شفاعت مذکور شد پس از این آیه معلوم شد که باید در
دنیا متقی [illegible] و بهمان نحو [illegible] تا در آخرة حافظ ایشان گردند و
شفاعت کنند و از آتش دوزخ [illegible] و این [illegible] صلحا و محبت [illegible]
همنشینی اعمال خود [illegible] و اعمال [illegible] و این مردمان که ایشان
آورده اند [illegible] از خدا و [illegible] سوره [illegible] ترجمه این آیه است که
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة و لفظ وسیله عام است [illegible]
اعمال صالحه و جمیع طاعات را و توسل بصالحین و اولیا [illegible]
داخل طاعة حق است [illegible] فقد اطاع الله و هم اطاع امیر فقد اطاعنی
[illegible] ثابت است و هم [illegible]
و هم شفاعت ایشان معتبر است و مقبول و این مردمان که ایشان آورده
اطاعت کنید خدا را و رسول او را و اولی الامر را که از شما اند ترجمه این
آیه

آیه ایست که در قرآن مجید است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم نزلت فی عبد الله بن حذافة بن قیس بن عدی اذ بعثه النبی
صلی الله علیه و سلم فی سریة و آنکسی را که [illegible] کند [illegible] او را
و آنکسی را که گمراه می کنند [illegible]
کنند او را ترجمه این آیه است که من یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد
له ولیا مرشدا و موافق این آیت آنچه در ذخیرة الملوک است قال علیه السلام
ما اراد الله بعبد خیرا رزقه خلیلا صالحا ان نسی ذکره و ان ذکر اعانه و هم
آنچه در آن کتاب است قال علیه السلام علیکم بالاخوان فانهم عدة فی الدنیا
و الآخرة الا تسمع الی قول اهل النار فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم و باید
دانست که رسم معتقدین از صلحا و مشایخ کرام آن بوده که خویش را [illegible]
راه حق [illegible] گفته اند که اگر کسی [illegible] صحبت ما بیاید او را بگوییم
که اگر ترا [illegible] باید [illegible]
باشد ترا [illegible]
طالب دنیا [illegible]

اهلیته فرشته باشند بلکه بهتر در مرتبه از فرشته باشند و دیگر آیات هم
دال اند بر این معنی یعنی اگر فاسق بهتر شود و بیاید در راه حق و بعضی احادیث
که بر این معنی آمده اند اگر در راه حق گرفتاری که در علم این جا هیچ آمده اند دو حدیث
فکله ... این تعبیر با احادیث شریفه آنحضرت دال است یکی آنست که
چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اباذر پرسید که ای اباذر کدام عروه
از عروهای ایمان محکم تر است گفت خدای تعالی و رسول خدای تعالی اعلم است
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت موالاة فی الله یعنی با یکدیگر دوستی کردن در راه خدا
و حب در راه خدا و بغض در راه خدا ترجمه این حدیث است که در مشکوة
است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی ذر یا اباذر
ای عری الایمان اوثق قال الله ورسوله اعلم قال الموالاة فی الله والحب فی الله
والبغض فی الله رواه البیهقی فی شعب الایمان و دیگر آنحضرت گفت که
که شخصی زیارت کرد دیگر مردی را که برادر دینی او بود در قریه دیگر
پس حق تعالی در راه آن شخص فرشته نشانید پس چون آن شخص بر آن
فرشته بیامد آن فرشته گفت آن مرد را که اراده داری گفت

اراده

اراده شخصی میکنم که برادر دینی منست در این قریه گفت آیا او را
آیا او است بر تو نعمتی که می پروری آن نعمت را گفت آن شخص نه
مگر آنکه من او را در راه خدای تعالی دوست میدارم گفت آن فرشته
که من پیغامبر خدای تعالی ام بتو که خدای تعالی ترا دوست داشت
چنانچه تو او را دوست داشته در راه خدای تعالی ترجمه این حدیث است
که در صحیح مسلم است از ابو هریره رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ان رجلا زار اخا له فی قریة اخری فارصد الله له علی مدرجته ملکا فلما
اتی علیه قال این ترید قال ارید اخا لی فی هذه القریة قال هل لک علیه
من نعمة تربها قال لا غیر انی احببته فی الله قال فانی رسول الله الیک بان الله
قد احبک کما احببته فیه دوم در مشکوة است عن معاذ بن جبل قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول قال الله تعالی وجبت محبتی للمتحابین فیّ
والمتجالسین فیّ والمتزاورین فیّ والمتباذلین فیّ رواه مالک و فی
روایة الترمذی قال یقول الله المتحابون فی جلالی لهم منابر من نور یغبطهم

روان السفر ... وازین نوع بسیار اقتباس و رغبت ... یعنی کسی که خود کور

در اوها و شب بسته تماز گفت خدای تعالی و رسول او در دوست او ... علم

امور دینیه ... بسیار ... او فرض است تا در آخرت ندارد او که تا مسمع او نعال

ما کان فی اصحاب السعیر فرمود و ما از عهده یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا

الرسول واولی الامر منکم برآمد و در حدیث اطلبوا العلم ولو بالصین و طلب العلم

فریضة علی کل مسلم و مسلمة آمده است پس هر کس از مسلمانان هر دو زن و مرد

و هر ... اختیار بسیار کار ضخیم القدر لازم است زیرا که هر که مردست ...

اسلام بنا بر مسائل ضروریه دین ... کدام کس تعلیم کند و تعلیم اهل خویش

اما زه اعمال خود را خالی از نقصان نباشد و بنا بر ... آنچه در دین

کنیم و چون در این زمانه از سبب شیوع جهل و ... در اکثر کسان

اما فتنه شیطان بسیار دوست خود را از دین و مرشد راه حق دور کرده اند

و بیشتر آن ... شده که خلق را بنظر بهائم و انعام می بینند و خدمت خود بر

خلق واجب دانسته و از استخدام ایشان ... و از ... ایشان ... در

النبیون والشهداء و در حدیث دیگر است که رسول خدا تعالی صلی الله علیه وسلم

فرمود که دوست نمیدارد هیچ بنده دیگر بنده را برای خدای تعالی مگر که

بزرگی داده است مر خدای را عزوجل ترجمه این حدیث است که در مشکوة است

عن ابی امامة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احب عبد عبدا لله

الا اکرم الله عزوجل رواه احمد و هم در مشکوة است عن ابی هریرة قال قال رسول

الله صلی الله علیه وسلم لو ان عبدین تحابا فی الله عزوجل واحد فی المشرق و آخر

فی المغرب لجمع الله بینهما یوم القیمة یقول هذا الذی کنت تحبه فیّ رواه البیهقی

فی شعب الایمان و هم در حدیث است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرموده

چون دوست دارد یکی مرد دیگر مرد برادر دین را پس خبر دهد که دوست میدارد

او را ترجمه این حدیث است که در مشکوة است عن المقدام بن معدیکرب

عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا احب الرجل اخاه فلیخبره انه یحبه و هم در

مشکوة است عن یزید بن نعامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا آخی

الرجل الرجل فلیسأله عن اسمه و اسم ابیه و ممن هو فانه اوصل للمودة

[illegible]

خدمت غصه و حکم نمایند و نفس خود را عند الله عالی و افضل دانند و
منشأ این کبر است که از رداءه طبع و کثافت عقل ایشان را از ره
حدای [illegible] مانع استعلامات ظهور و اظهار آن راده علامت است اول
آنکه مرتع نشینند یا پای بر سر پای دیگر نهند یا متکی نشینند و در ملوک [illegible]
آدب نکنند دوم در رفتن می‌خرامند و دست بر خاصره می‌نهند و نمی‌خواهند
سیوم خواهند که مردم پیش ایشان ایستاده شوند چهارم از تنها رفتن
در راه ننگ دارند بلکه خواهند که کسی در عقب ایشان باشند و کسی
ابا امامه رضی الله عنه قال کنا نمشی خلف رسول الله صلی الله علیه و سلم فسمع خفق النعال
فوقف فقال امشوا بین یدی فقلنا یا رسول الله نمشی بین یدیک قال انی
انی سمعت خفق نعالکم خلفی فخفت ان یخلج فی قلبی شیء پنجم آنکه از زیارت
[illegible] مردمان از علما و ارباب قلوب و اولیا و صلحا استنکاف کنند
و نفس خود را از منافعت ایشان محروم کنند ششم آنکه از مجالست مسلمانان
در جنب ایشان در نزدیک ایشان ننگ دارند و خواهند که مردمان در پیش او
نشینند

[illegible]

نشینند چون ارباب حاجات هفتم آنکه از مجالست و مواکله [illegible]
و معلولان و ارباب عاهات دوری نمایند و از رؤیت اهل بلا نفرت کنند
هشتم آنکه از مباشرت کارهای خانه که از آن چاره نبود تنفر کنند و از
ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعلف
الناضح و یعقل البعیر و یقم البیت و یحلب الشاة و یخصف النعل و یرقع الثوب
و یأکل مع خادمه اذا اعیی و یأکل معه نهم آنکه از برداشتن حوائج خانه
چون گوشت و سبزی و غیره استنکاف کنند دهم آنکه نپوشند لباسی
نفیس حسن باشند و لباس دون را کاره باشند بلکه از زمره الملوک باشند [illegible]
آنکه ایمان ایشان را نیز [illegible] ... [illegible]
که ای آنکه کسانی که ایمان آورده اند [illegible] که اکثر [illegible] از [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] مردمان را از راه [illegible]
این آیه است که در قرآن است یا ایها الذین آمنوا ان کثیرا من الاحبار والرهبان
لیأکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله و این آیه نازل است در شأن [illegible]

[illegible]

ورزیده و بعضی نبود ولهذا گفته شد که مفهوم میشود تا معلوم شود که سالک

را فائده از این آیه آنست که انتقال الشیاطین بعد کرینند معنی [illegible]

عمل کنند پس لابد است شناختن پیر و مرشد راه حق تمیز و تفصیل کردن

در دام ما آویختند چنانچه در ذخیرة الملوک نوشته است که [illegible]

خود را برادر تو خواهد برادر دین و راست دینه صحبت حبیب فی سبیل

الله بر قامت هر مصاحب راست آید بسا سایه همای [illegible]

طلع خود دیده محقق متورع نه بیند و عقل هر واحد معنوی هر حقیقه بلد ره

هر جاهل و فاسق نه نشیند و از این سبب اکابر دین گفته اند که

که با پنج کس صحبت ندارد اول احمق که عکس مقصود را مقصود تصور کنند

و معصوم پندارند دوم بدخو متکبر سوم فاسق مصر چهارم مبتدع معاند

پنجم حریص بخیل و آن حضرت شیخ حسن بصری رضی الله عنه منقول است که فرموده

مقاطعة الاحمق قربان الی الله تعالی و سفیان ثوری رضی الله عنه فرموده که

النظر الی الاحمق خطیئة پس آنکس که متابعت ظاهری و باطنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

دانسته باشد

دانسته باشد و از طاعت لذت یافته باشد و از دنیا و حظوظ نفس

و مزخرفات آن و فخر و حسد و غل و غش و کینه و اهل دنیا پرهیز و نهی

از آنکس از متابعت آنحضرت اعراض کند و نه آنکس که لذت ایمان و طاعت نیافته

باشد که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قرة عینی فی الصلوة وقال الله تعالی ان الصلوة

تنهی عن الفحشاء والمنکر والبغی قال الله تعالی ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن

هر که فرموده است پیر لذت تن یافته و کرنه مراد از لذت است که در سالک حاصل شده است

پس کسی که از دنیا و حظوظ نفس و مزخرفات آن نه پرهیزد و با [illegible] لذت از طاعت

لذت یابد و در ذخیرة الملوک نوشته است که [illegible] علامت نفس آنست که اکثر صفات

ردیه و اخلاق خبیثه فروع کبر و عجب است و این هر دو صفت از صفات [illegible]

و ازاله آن بر همه کس فرض عین است و از معرفت عیوب نفس و ذلت و عجز و آفات آن و

معرفة حضرت ربوبیت و عظمت کبریائی او حاصل شود بیشک تواضع و انکسار

و خضوع و خوف و خشیت و حلم و حیا و رحمت و رافت متصف گردد و ملکات الحمیده

و در بیان میگوید حدیث چنانکه [illegible] ای دل کوست مرض بدون با شکل [illegible]

راه در [illegible] جس از اصل کبر در نفس است [illegible] مخور [illegible] مردم

احتراقات میکند چون سم چوب چینی دوا او است عجیب علیق الاحتراق
بالتجربه چوب چینی از احتراق منع است می گردد مزد و برای خوش نیست
خوب چینی که عافیة بیابد و از مفردات رومی برتر باشد والله الموفق للصواب
فرهم ورد ذخیرة الملوک است که در صداعت ال آوردن قوت غضبیه که آن
طور حکمت است اول اعتقاد بآنکه رضای حق تعالی در عدم غضب کردن است
دوم بی فائده دانستن غضب نسبت به تقدیر سوم غلبه توحید و آن
کالبرق الخاطف بود و چون این حال بگذرد و نفس بطبیعت خود باز گردد والتفات
وسائط پدید آید و اگر دوام این حال متصور بودی حضرت رسالت بدان اولی
چهارم علاج بحسب الحال و قال الله تعالی ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا
من حولک پس لین بکلام و ... خوش‌خوئی و خوش‌خوئی و ... و نرم دلی مرد
بموجب نص عبارت رحمة الله لنت لهم لازم پیر و مرشد است تا پیر و مرشد
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم شمارا رضی الله عنه بحسب قطع طمع فرموده و الله لان
یهدی الله بک رجلا خیر لک من ان یکون لک حمر النعم رواه البخاری پس از این
حدیث معلوم شد که پیر باید که آنکس باشد که سعی در خیر ایشان را که او

ترغیب

ترغیب عبادت بر ایشان بکند و از منکرات و مردم در حق ایشان و هم معلوم شد
که پیر را لازم است که تعلیم ضروریات دین مرید را کند الاسلام و الصلوة و الصیام
و الزکوة و الحج ثم لا اشتغال بالسلوک جز بقدر ضرورة با امور دنیا و پیر و
و از انواع مکاسب حرام چون قرب امیران ظالم و فاسق و فاجر و در ذخیرة الملوک
است که از صحبت جاهلان و خیال سیرت و فاسقان صالح صورت که در بیع
خود را بصورت علمائی و مشایخ بخلق می نمایند و همچنین ظالم را اطعام و طعام دعا
دعا و ثنا میگویند از ایشان احتراز کنند چه این طائفه دزدان کشنده دین اند
صورت علما و مشایخ دارند و تو سخن و حکایات فسق و فسوق و جدال
و ترک وجود مسائل دینی و جهد در غیر آن و نظر در ... و سیر بازار و کوه
اگر در افراز آید و سخن بگوید بقدر ضرورة و ... دیده خوش شود ... بجا ... خلق الا بقدر ضرورة
و حقوق حق تعالی بر او غالب گردد تا حصول پیر و مرشد باید گرفت و پیر را باید که او را
آزاد کند و بجد اسباب دو از حقوق خود آزاد کند چه در ذخیرة الملوک است که ... ابو هریرة
رضی الله عنه قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله کم نعفو عن الخادم
فصمت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال اعف عنه کل یوم سبعین مرة لیس ...

نتوان امروز باید در صفت طالب رجال الله آن را متصف شود و شفقت شیخ [illegible]

را ملحوظ دارد و کمال موافقت شرع حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] در کتاب

ذخیرة الملوک نوشته که نشان کرامات بنده آن است که عیبهای خود را بنقصان

است بینا کرده زیرا که با عیبهای [illegible] را داند و نه بیند نفس خود را از آن

نتواند که این چنین کس در عصر [illegible] کم یافته شده و بیشتر خلق بسبب عیب حال

و بعیب دیگران عارف از آنکه غلبه آمد شهوات و نفس لذات دیده بصیرت

خلق را پوشیده است و موانع اوقات حقیقی [illegible] محجوبات [illegible] میان

انصاف خلق حایل گشته و طالبان که بقدم صدق قطع عقبات [illegible]

می کنند و بعد از قطع آن ترکیه آیینه دل را از حجابات [illegible] رتبه پاک [illegible] کرده اند

متفاوت اند بعضی آنند که وجود شیخ کامل ناصح را اکسیر روزگار خود ساخته اند

و از همه منظور حقیقی شیخ ایشان را منع کند از آن اجتناب کنند و این جماعه

تصرف شیخ را است [illegible] که با احکام شریعت عالم [illegible] و با داب طریقت عارف [illegible]

حقیقت واقف و وجود چنین شیخ در این روزگار عزیز و کم یافت است

از این سبب اکثر طالبان در مرتبه غفلت و حجاب نشسته اند [illegible]

و از بعضی

و از بعضی محروم مانده و جمعی که از ادراک وجود معتقد عارف خالی گشته اند

و دو دست تقصیر [illegible] شفیق ناصح طلب کنند و او را از نفس خود [illegible] کسانی

کرده اند تا ملاحظه [illegible] احوال و افعال ایشان می کنند و ایشان را از آن

اوصاف ذمیمه آگاه می گردانند چنانچه عمر رضی الله عنه پیوسته از حذیفه و سلمان

و ابوذر و غیرهم از عیوب صفات خود می پرسید و می گفت رحم الله امرأ اهدی الی

عیوبی امروز نوبت اشتغال اهل [illegible] روزگار رسید [illegible] دشمن ترین

کسی نزد ما آن است که ما را بعیوب ما بینا گرداند و خواهد که ما را از ورطه [illegible]

آن نقصانها باز رهاند و این علامت ضعف ایمانست بل نشان عدم ایمان است

ای عزیز باید دانست که چنانچه در هر صنعتی کاملان آن صنعت [illegible] داده

پس باید که همه از کاملان دین باید گرفت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده

استعانة [illegible] صنعة [illegible] آن صنعت [illegible] آن حضرت شیخ عبد القادر

جیلانی رضی الله عنه فرموده که علم [illegible] از دست [illegible]

و اگر [illegible] امر [illegible] مراد از این [illegible] لفظ [illegible]

[illegible]

عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من خلع یدا
من طاعة لقی الله یوم القیامة ولا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة
مات میتة جاهلیة و این حدیث صحیح است در فرضیت بیعت پیر و مرشد
و از این حدیث صحیح قول مشایخ که من لا شیخ له فشیخه شیطان معلوم شد
و در قرآن مجید است هر آینه آنکه آنها که بیعت می کنند با تو جز این نیست که
بیعت میکنند با خدای تعالی ترجمه این آیت که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم و بدرستی که راضی شد خدای تعالی از مومنان آن وقت که
بیعت میکردند تو را زیر شجره ترجمه این آیت که لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة و ای پیغمبر چون بیایند ترا مومنات بیعت کنند تو را بر آنکه
شریک بخدا نیارند چیزی را و نه سرقه کنند و نه زنا کنند و نه قتل اولاد خود
و نیارند بهتان که افترا کنند او را پیش خود و نه نافرمانی کنند ترا در امر
شرع پس بیعت کن ایشان را و طلب آمرزش کن برای ایشان از خدای تعالی
ترجمه این آیت که یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن
بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یأتین ببهتان یفترینه

بین

بین ایدیهن و ارجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن واستغفر لهن الله ان الله
غفور رحیم و بیعت در لغت فروختن است گویا بیعت کننده نفس خود را می فروشد
که در امر دین خود را از وضع کسی چنانچه مولانا عبد [illegible] باید عدول
نمیکنند همچنان باید که این بیعت از فرموده پیر کامل عدول نکند کما قال الله تعالی
ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة اگر کسی سوال کند که
شما گفتید که بیعت به پیر کنند پس خریده او پیر باشد نه خدای تعالی جواب آنکه ولی
خریده او پیر است و در حقیقت خریده حضرت است کما قال الله تعالی ان الله اشتری الآیه
و هم حق تعالی فرموده ید الله فوق ایدیهم پس بیعت هم با خدا باشد کما قال المولوی المعنوی
دستگیری دست تو دست خدا در [illegible] گفته او گفته الله بود
گرچه از حلقوم عبد الله بود پس دستگیر پیر و مرشد و پیغمبر و بیعت کننده حق باشد زیرا که
[illegible] عشاق در [illegible] خدا [illegible] مریدی [illegible] عهد که با پیغمبر
[illegible] چنانچه در حدیث [illegible] که الله [illegible] علیه و آله [illegible]
شیئا من معصیة الله فلیکره ما یأتی من معصیة الله ولا ینزعن یدا من طاعة رواه مسلم

[illegible]

و بیعت دو قسم است ظاهری و باطنی باطنی فرض عین است چنانکه بالا گذشت

ظاهری سه قسم است یکی بیعت اسلام که یکبار بسته است یعنی اسلام ظاهر کردن

بلفظ بیعت و الا پس نفس اسلام فرض است و اصل همه فرائض است و در صحیح بخاری

است عن انس قال جعل المهاجرون والانصار یحفرون الخندق حول المدینة و

ینقلون التراب علی متونهم وهم یقولون نحن الذین بایعوا محمدا علی الاسلام ما بقینا ابدا

دوم بیعت خلافت چون جهاد و هجرت و غیر ذلک از آنچه لازم بود در آن وقت

خلیفه ساختن او و تشهیر یا معین کردن او و یکبار یا امیر کردن او در امر و آن

بیعت موقوف بر آن امیر است و این بیعت هم فرض است چو این بیعت طاعت است و اطاعت

خدا و رسول او و اولی الامر فرض است سوم بیعت تجدید که چون شیخی قادر

دین مرید را بیند تجدید باید که بیعت از سر کند که مستحب است و احادیث در این باب

یعنی در باب بیعت بسیار اند آنحضرت مردم را از وفد ثقیف بیعت فرمود که بیعت

کرد با بیعت اول هم تجدید بیعت کرد چنانچه در شرح سنن از صحیح مسلم از شرید بن

سوید الثقفی انا قد بایعناک فارجع قاله لرجل مجذوم در وفد ثقیف و هم در صحیح

بخاری است عن معن بن یزید قال بایعت رسول الله صلی الله علیه وسلم انا و ابی و جدی

پس از این حدیث رسم بیعت نساء و ابناء که معروف است صحت او معلوم شد که هر شخص

بیعت کرده و بیعت یکی از اصحاب کبار را مکرر در آنحضرت از بعض اصحاب رضی الله عنهم فرمود انکه

آیا مبایعت نمی‌کنید به رسول خدا یعنی که فرموده اند خود را

و گفتیم که با بیعت کرده ایم ای رسول خدا پس گفت بر آنکه عبادت خدا

کنید و شریک نسازید به وی چیزی را و نماز ادا کنید و اطاعت کنید پس خفیه

گفت کلمه خفیه و سوال مکنید چیزی را از مردم و این حدیث است که در صحیح مسلم است

عن عوف بن مالک الاشجعی قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم تسعة او ثمانیة او سبعة

فقال الا تبایعون رسول الله وکنا حدیث عهد ببیعة فقلنا قد بایعناک یا رسول الله

ثم قال الا تبایعون رسول الله قال فبسطنا ایدینا وقلنا قد بایعناک یا رسول الله

فعلام نبایعک قال علی ان تعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا والصلوات الخمس وتطیعوا

واسر کلمة خفیة ولا تسألوا الناس شیئا فلقد رأیت بعض اولئک النفر یسقط

سوط احدهم فما یسأل احدا یناوله ایاه و در شرح مسلم آورده سوال

اول شد که از مقصود سوال نباید خود هم از اهل بیعت باید و طلوع را اقرار

مبایعه نه بیعت و از زنان و اصحاب سواق سؤال کنی و در از خود خبر مکن
بزرگوئی که بر صلاح بال او موثوق باشی و صد حیث [illegible] بر دل نگذرانی تا
ببلاک [illegible] ما حفظ نکرد و صد [illegible] کردار [illegible] آنرا
ملک [illegible] در حکم [illegible] باشی و صد حیث [illegible] بر دل نگذ [illegible] و از حفظ
پارسائی پیدا نکنی که تا از راه پارسائی تو ترا چیزی پیش دهند یا فهم [illegible]
از [illegible] مخصوص [illegible] بر آمده [illegible] زده و در رنج راه گشته
بیازار کوفه اندر آمد [illegible] شده و ملعنت گشت که [illegible]
این [illegible] چیزی [illegible] گفتند [illegible] گفت محال باشد که گویم [illegible]
خدا [illegible] چیزی [illegible] سؤال آورد و در صحیح بخاری است
عن ابی هریرة قال لما قدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم قلت فی الطریق یا لیلة
من طولها و عنائها علی انها من دارة الکفر نجت [illegible] علام فی الطریق
فلما قدمت المدینة فبایعته فبینا انا عنده اذ طلع الغلام فقال لی النبی صلی الله علیه وسلم یا
یا ابا هریرة هذا غلامک فقال هو حر لوجه الله فاعتقته و از ام عطیه است
که گفت گرفت بر ما و [illegible] کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible] بیعت آنکه نوحه
نکنیم

[illegible] این لفظ [illegible] ۱۲

69

(2)

نکنیم پس وفا نکرد بآن هیچ زنی مگر پنج زن ام سلیم و ام علاء و دختر
ابی سبرة امرأة معاذ یا بنت ابی سبرة و امرأة معاذ ترجمه [illegible]
است که در صحیح مسلم است عن ام عطیة قالت اخذ علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم
مع البیعة ان لا ننوح فما وفت منا امرأة الا خمس ام سلیم و ام العلاء و ابنة
ابی سبرة امرأة معاذ او ابنة ابی سبرة و امرأة معاذ و از حدیث [illegible]
که گفت چون بیعت کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم زنان [illegible]
کلماتی از حدیث که ذکر کرده است عن سعد قال لما بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم
النساء قامت امرأة جلیلة کانها من نساء مضر فقالت یا نبی الله انا کل
علی آبائنا و ابنائنا و ازواجنا فما یحل لنا من اموالهم قال الرطب تأکلنه و تهدینه
رواه ابو داود و هم در حدیث است که عبد الله بن هشام را مادر او زینب
بنت حمید گرفته بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم برفت پس گفت ای رسول خدا
بیعت کن این را پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت این صغیر است پس مسح کرد
سر او را و دعا کرد مر او را ترجمه حدیث است که بخاری روایت کرده که
عبد الله بن هشام [illegible] و کان ادرک النبی صلی الله علیه وسلم و ذهبت امه زینب بنت

جئت به الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله بايعه فقال هو صغير
فمسح رأسه ودعا له و نیز آنحضرت فرمود که بیعت مر ترا ای عمرو گفت
[illegible] گفت اراده میکنم که شرط بکنم گفت چه شرط میکنی گفت اینکه
خدای تعالی گناهان مرا ببخشد گفت آنحضرت آیا نمی دانی که اسلام می اندازد آنچه قبل
از او باشد از گناهان و هجرت نیز می اندازد آنچه پیش از او باشد و حج
می اندازد آنچه پیش از او باشد از گناهان ترجمه حدیث است که مسلم آورده است
از عمرو بن العاص اما علمت ان الاسلام یهدم ما کان قبله و ان الهجرة تهدم
ما کان قبلها و ان الحج یهدم ما کان قبله [illegible]
فقال ما لك یا عمرو قال اردت ان اشترط قال تشترط بماذا قال ان یغفر لی
کذا فی المشارق و هم در صحیح بخاری است عن جریر بن عبد الله البجلی قال بایعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و النصح لکل مسلم
و از عبادة بن صامت است که گفت که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت که بیعت کنید
بمن [illegible] ترجمه حدیث صحیح بخاری است عن عبادة بن الصامت ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال و حوله عصابة من اصحابه تعالوا بایعونی علی ان لا تشرکوا

بالله

بالله شیئا ولا تسرقوا ولا تزنوا ولا تقتلوا اولادکم ولا تاتوا ببهتان تفترونه
بین ایدیکم وارجلکم ولا تعصونی فی معروف فمن وفی منکم فاجره علی الله ومن
اصاب من ذلک شیئا فعوقب فی الدنیا فهو کفارة له ومن اصاب من ذلک
شیئا فستره الله فی الدنیا فهو الی الله ان شاء عاقبه وان
شاء عفا عنه قال فبایعناه علی ذلک و [illegible] هر که بود [illegible]
[illegible] بیعت کرده بودند رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز حدیبیه [illegible] بیعة رضوان
چنانچه [illegible] صحیح بخاری معلوم میشود ترجمه حدیث است که در صحیح بخاری
آورده عن جابر قال کنا خمس عشرة مائة الذین بایعوا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الحدیبیة
و از عباد بن تمیم است که چون روز حره شد الحرة [illegible] اهل المدینة و وقع فیها
[illegible] اهل المدینة و بر عسکر یزید و مردمان بیعت میکردند بعبد الله بن حنظله
[illegible] این کس بر چه بیعت میکنند مردمان گفتند بر مردن گفت بیعت نمیکنم بر این کار
بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ترجمه حدیث است که در صحیح بخاری است عن عباد
بن تمیم قال لما کان یوم الحرة والناس یبایعون لعبد الله بن حنظلة فقال ابن زید
علی ما یبایع ابن حنظلة الناس قیل له علی الموت قال لا ابایع علی ذلک احدا بعد رسول الله

الله علیه وسلم وکان شهد بیعة یوم الحدیبیة و بخاری در باب البیعة فی الحرب علی
ان لا یفروا آورده عن عباد بن تمیم رضی الله عنه قال لما کان یوم
الحرة اتاه آت فقال له ان ابن حنظلة یبایع الناس علی الموت فقال
لا ابایع علی هذا احدا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم و ازد مجاشع بن مسعود
که گفت بیاوردم نزد نبی صلی الله علیه وسلم برادر خود را پس گفتم بیعت کن او را بر
هجرة گفت گذشته هجرة برای اهل آن گفتم بر چه بیعت میکنی او را گفت بر اسلام
و جهاد ترجمه حدیث آنست که در صحیح بخاری است که در باب البیعة فی الحرب علی
ان لا یفروا آورده عن مجاشع قال اتیت النبی صلی الله علیه وسلم انا واخی فقلت
بایعنا علی الهجرة فقال مضت الهجرة لاهلها قلت علام تبایعنا قال علی الاسلام
والجهاد و در نزد آنحضرت فرموده مهاجر آنکسیست که ترک کند آنچه منع کرده از آن خدا
و رسول او ترجمه این حدیث آنست که بخاری در صحیح خود آورده عن عبد الله بن عمرو
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المهاجر من هجر ما نهی الله عنه و ازینجاست که
گفته اند که مردمان میگویند که پدرش که ابن عمر اسلام آورده پیش از عمر و نیست
چنان ولیکن عمر روز حدیبیه فرستاد عبد الله را بسوی اسپی که مر او را بود نزد فلان

از انصار

از انصار که بیارد تا که قتال کند بر و رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیعة میکرد نزد درخت
و عمر نمیدانست این امر پس بیاورد عبد الله اسپ را از آن پس رفت عبد الله بسوی اسپ بیاورد
اسپ را بسوی عمر و عمر تیار میکرد برای قتال پس خبر داد عمر را که رسول الله بیعة
میکنند نزد درخت گفت پس رفت عمر و عبد الله با او بود تا که بیعت کرد با رسول
صلی الله علیه وسلم پس این است که مردمان میگویند که ابن عمر پیش از عمر اسلام آورده ترجمه این حدیث
است که بخاری در صحیح خود آورده عن نافع قال ان الناس یتحدثون ان ابن عمر
اسلم قبل عمر ولیس کذلک ولکن عمر یوم الحدیبیة ارسل عبد الله الی فرس له
عند رجل من الانصار یأتی به لیقاتل علیه و رسول الله صلی الله علیه وسلم یبایع عند
الشجرة و عمر لا یدری بذلک فبایعه عبد الله ثم ذهب الی الفرس فجاء به الی
عمر و عمر یستلئم للقتال فاخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یبایع تحت الشجرة قال
فانطلق فذهب معه حتی بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم فهی التی یتحدث الناس ان
ان ابن عمر اسلم قبل عمر و در مشکوة است عن شریح بن عبید قال ذکر اهل الشام
عند علی رضی الله عنه وقیل العنهم یا امیر المؤمنین قال لا انی سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول الابدال یکونون بالشام وهم اربعون رجلا کلما مات

رجل ابدل الله مکانه رجلا یسقی بهم الغیث و ینتصر بهم علی الاعداء و یصرف
عن اهل الشام بهم العذاب — و هم در مشکوة است که از ابو داود نقل کرده
عن ام سلمة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یکون اختلاف عند موت خلیفة
فیخرج رجل من اهل المدینة هاربا الی مکة فیاتیه ناس من اهل مکة فیبایعونه بین
الرکن و المقام و یبعث الیه بعث من الشام فیخسف بهم بالبیداء بین مکة و
المدینة فاذا رای الناس ذلک اتاه ابدال الشام و عصائب اهل العراق
فیبایعونه ثم ینشأ رجل من قریش اخواله کلب فیبعث الیهم بعثا فیظهرون علیهم
و ذلک بعث کلب و یعمل فی الناس بسنة نبیهم و یلقی الاسلام بجرانه فی الارض فیلبث
سبع سنین ثم یتوفی و یصلی علیه المسلمون [illegible] در شرح مشکوة آورده
المراد [illegible] ابدال [illegible] الحدیث [illegible]
[illegible] قال السید [illegible] الابدال هم الاولیاء و العباد جمع بدل سموا بذلک
لانهم اذا مات منهم واحد [illegible] بدل آخر و لا یخلو الدنیا منهم [illegible]
[illegible] گوید [illegible] شد که [illegible] بیعت در زمان [illegible]
بعد [illegible] از بیعت [illegible] کنند و بیعت [illegible]

[illegible] شده و از همه اینها [illegible] آخر الزمان محروم باشند در صلاة [illegible] بیعت را [illegible]
و از سلمة بن الاکوع است که گفت بیعت کردم برسول خدا صلی الله علیه وسلم پس از آن
برگشتم بسوی سایه درخت پس چون مردمان اندک شدند گفت ای ابن الاکوع
آیا بیعت نمیکنی گفتم که تحقیق بیعت کرده ام ای رسول خدا گفت نیز پس بیعت
کردم او را دوم بار ترجمه حدیث است که در صحیح بخاری است عن سلمة قال
بایعت النبی صلی الله علیه وسلم ثم عدلت الی ظل شجرة فلما خف الناس قال
یا ابن الاکوع الا تبایع قال قلت قد بایعت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال و ایضا فبایعته
الثانیة [illegible] بخاری [illegible] قلت یا ابا مسلم علی ای شیء کنتم
تبایعون یومئذ قال علی الموت و نیز در صحیح بخاری است عن ام عطیة قالت بایعنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقرأ علینا ان لا یشرکن بالله شیئا و نهانا عن النیاحة
فقبضت امرأة منا یدها فقالت اسعدتنی فلانة ارید ان اجزیها فما قال لها
النبی صلی الله علیه وسلم شیئا فانطلقت و رجعت فبایعها و از عائشة رضی الله عنها
روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیعت زنان [illegible] امتحان میکرد مومنات مهاجرات

را با این آیة یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنٰت یبایعنک تا غفور رحیم امتحان کرد
از آن زنان که اقرار میکرد باین شرط میگفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بدرستی که بیعة کردم ترا از روی کلام و نیست سوگند بخدا که نه مس کرده
بود دست او دست زنی را هرگز در مبایعة بیعة نمیکرد بایشان مگر که
میگفت بیعة کردم ترا برای امر ترجمه این حدیث است که در صحیح بخاری است
عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یمتحن من
هاجر من المؤمنٰت بهذه الآیة یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنٰت یبایعنک الی
قوله غفور رحیم قال عروة قالت عائشة فمن اقر بهذا الشرط من المؤمنٰت
قال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم قد بایعتک کلاما ولا والله ما مست یده ید امرأة
قط فی المبایعة ما بایعهن الا بقوله قد بایعتک علی ذلک کتاب الجهاد و نحوه ...
و ازین معلوم شد که اخذ ید در بیعة جائز نیست و این در حق زنان است و هم بیعة
قولی بیعة ثابت مشهود کما فی المشکوة عن امیمة بنت رقیقة قالت بایعت
النبی صلی الله علیه وسلم فی نسوة فقال لنا فیما استطعتن واطقتن قلت الله و رسوله

ارحم

ارحم بنا منا بانفسنا قلت یا رسول الله بایعنا تعنی صافحنا قال انما قولی
لمائة امرأة کقولی لامرأة واحدة رواه الترمذی والنسائی و ابن ماجه و مالک
فی الموطا کذا فی کتاب الحدود مشکوة ازین حدیث معلوم شد که مرید هر قدر که
متابعة و موافقة پیر میسر گردد و بکند او را مرید گویند اگرچه در بعضی امور
متابعة نکند او را مرید باید گفت و اگرچه مرید را که بیعة کند پیر را باید
که ابا از بیعة نکند چه از سبب ارتباط بیعة آخر الامر بهدایت مشرف خواهد شد
اگرچه در حال ضلالة است چنانکه والله اعلم برین از حدیث مسلم و بخاری است
از جابر رضی الله عنه قال ان اعرابیا بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم فاصاب الاعرابی
وعک بالمدینة فاتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد اقلنی بیعتی فابی ثلث فقال
النبی صلی الله علیه وسلم انما المدینة کالکیر تنفی خبثها و تنصع طیبها پس معلوم شد که
پیر را باید که اعراض کلی از مرید نکند و اقاله بیعة نکند اگرچه مرید اقاله بیعة
طلب کند و عمل بهمگی اقوال پیر نکند بلکه تربیة مرید مهما امکن نماید ان دوست
و سخن ورزی کالای حال کند و اعراض نکند چنانکه ازین دو حدیث معلوم شد
و از عبادة بن صامت است که ما نزد رسول خدا بودیم پس رسول الله صلی الله علیه وسلم

گفت آیا بیعه میکنید مرا براینکه شرک نیارید بخدا چیزی را و زنا نکنید

و سرقه نکنید و خواند آیه نساء را ترجمه این حدیث است که در صحیح بخاری است

عن عبادة بن الصامت قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم فقال اتبایعونی

علی ان لا تشرکوا بالله شیئا ولا تزنوا ولا تسرقوا وقرأ آیة النساء واکثر [illegible]

در صحیح بخاری آورده ان عبید الله بن عدی بن الخیار اخبره قال دخلت علی

عثمان فتشهد ثم قال اما بعد فان الله بعث محمدا صلی الله علیه وسلم بالحق وکنت

ممن استجاب لله وللرسول وآمن بما بعث به محمد صلی الله علیه وسلم ثم هاجرت

الهجرتین ونلت صهر رسول الله صلی الله علیه وسلم وبایعته فوالله ما عصیته ولا غششته

حتی توفاه الله [illegible] از ابن عباس که روایت کرد که مات رسول

صلی الله علیه وسلم فی قمیص [illegible] علیه اثنا عشر رقعة بعضها [illegible]

الا ما کان [illegible] علی [illegible] وبعد وفات رسول

صلی الله علیه وسلم همه صحابه با ابی بکر رضی الله عنهم بیعت کردند انصار و مهاجر

نقل است که چون ابا بکر رضی الله عنه را خلافت تفویض شد روز دوم

[illegible] برگرفت و بازار رفت و پیش از آن کاسبی فروشی کردی و قوت

عیال

عیال از آن حاصل کردی صحابه را از آن ناخوش آمد گفتند این کار لائق

منصب خلافت نیست گفت تحصیل قوت عیال بر من واجب است اگر در ادای حقوق

ایشان تقصیر روا دارم پس نفس من به تقصیر ادای حقوق عباد [illegible] و

در ادای حقوق مسلمانان مقصر گردم پس صحابه اتفاق کردند که قدر کفایت

ابوبکر از بیت المال بدهند تا او بفراغت [illegible] مشغول تواند

هر روز دو درم و نیم بجهت نفقه عیال او تعیین کردند چون وفات او نزدیک

شد عمر رضی الله عنه [illegible] فرزند عبد الرحمن را طلب کرد [illegible] عمر رضی الله عنه را [illegible] حساب

کرد هر چه از بیت المال بجهت نفقه گرفته بود همه باز گردانید و بعد از وفات

ابی بکر رضی الله عنه گفت که چون عمر را خلافت [illegible] اتفاق کردند

که نفقه عیال او از بیت المال کنند قبول کرد و گفت قوت [illegible]

نیست چون اشراق بگذاردی بر ایوان نشستی و میان مسلمانان حکومت کردی

تا چاشت بلند و چون از ایوان برخاستی [illegible]

بیرون رفتی و آنجا خفتی [illegible] و چون وقت نماز ظهر شدی [illegible]

مسجد آمدی و امامت مسلمانان کردی و باز خفتی نزدیک [illegible] نماز

عمر وقوت عیال از دو درم بود روزی ابوموسی اشعری خزانه بیت المال
جاروب میکرد درمی یافت کودکی را دید از فرزندان عمر آن درم بدو داد
آن کودک درم را [illegible] عمر آن درم را در دست آن کودک دید گفت از کجا آوردی گفت
ابوموسی بمن داد ابوموسی را طلب کرد و گفت در میان خلق از فرزند
عمر و شخصی نیافتی که درمی بدو دهی این داوری [illegible] آنست که در روز قیامت
همه خلق با امت محمد علیه السلام در عمر درآویزند از برای یکدرم و آن درم
از او بستد به بیت المال باز فرستاد و چون بعد از چند سال
بسبب پیری ضعیف گشت بر منبر شد و گفت ای مسلمانان من ضعیف گشتم
و دیگر طاقت کار ندارم از مصلحت بینید مقدار کفایت من از بیت المال
مسلمانان تعیین کنید تا مشغول کار شما گردم [illegible] از مسلمانان [illegible] از حال
این و هم با عیال عمر از بیت المال مسلمانان بخورند و عمر بمصلحت
ایشان مشغول باشد نقلست که عمر ابودرداء را رضی الله عنهما بشهر حمص
بحکومت فرستاد [illegible] در آن شهر حکومت کرد و در آن مدت در خانه او بجز حصیر
کوزه

کهنه [illegible] مصحفی و مطهره و کاسه [illegible] چیزی دیگر نبود [illegible] از
شهر بیرون رفتی و در صحرا طعام [illegible] و باز بکار خود [illegible]
و در رنج بود روزی بنوشت تا از بیت المال یکدرم [illegible] و [illegible]
[illegible] تا در پس [illegible] عمر رضی الله عنه
نامه نوشت یا ابودرداء یا عویمر [illegible]
[illegible] من مال المسلمین الا کان [illegible] یا عمر [illegible]
الدنیا فاذا اتاک کتابی فاعلم انی [illegible] الی
الموت ابودرداء چون مکتوب بخواند پیاده بر [illegible] و [illegible]
جهاد و وفات یافت. و بعد وفات عمر [illegible] رضی الله عنهما و بعد وفات عثمان
علی رضی الله عنهم بیعت کردند نقلست از ابن عباس که چون علی را رضی الله عنه
بخلافت نشاندند حسن را از صحبت خود جدا کرد [illegible] رضی الله عنه
مانند [illegible] خلق بود بر رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] و علی رضی الله عنه
او را [illegible] دستار [illegible] و کلاه [illegible]

دین شفاعت کند و او نتواند که آن را رد کند و خلق بسیار گرد او

جمع گشتند و ملوک و اشراف از هر طرف نزد او می‌آمدند و اموال

و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در هفته یک بار نان جو خوردی [illegible]

و سر آن را ببستی و مهر کردی هرگاه از آن یک قرص نان خشک در وقت

گشادی و افطار کردی هرگاه [illegible] در وقت افطار یک قرص از آن آورد

در دهان کردی باز ببستی و مهر کردی و جامه کهنه پر پیوند پوشیدی

نعلین از لیف خرما در پا کردی گفتند ای امیر المؤمنین چرا این مهر میکنی

گفت میترسم که حسن و حسین چیزی بر آن بیامیزند روزی شخصی از ملوک

عرب به زیارت حسن آمد بعد از نماز شام رسید مردم فرض ادا کرده بودند

مشغول شده به مسجد در آمد تا او ادا فرض کند علی کرم الله وجهه نشسته بود و آن

کرده پیش نهاده و نان جو افطار میکرد چون آن شخص از نماز فارغ شد

علی او را در پیش خود خواند و شیئی از آن به وی داد آن شخص آن را

در گوشه [illegible] و علی را نشناخت چون به صحبت حسن رسید الوان طعام

بنهادند

بنهادند آن شخص لختی از آن طعام برداشت [illegible] پیش وی گذاشت

و از وی پرسید که آن چه بود [illegible] اگر اجازت باشد از این طعام برای

درویش حسن بفرستم و گفت آن درویش که دیدی خلیفه وقت امیر المؤمنین

علی رضی الله عنه بود و او آن را اختیار کرده است مروی از ابن عباس روایت است که

روز جمعه در مسجد در آمدم علی را دیدم بر منبر در خطبه بود و جامه کهنه بر تن

و شمشیر حمایل بسته آن از لیف خرما و در مسجد و میگفت لقد رقعت

مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها ما للدنیا و زهرة الدنیا کیف افرح بلذة تفنی

و نعیم لا یبقی و کیف اشبع و حول الحجاز بطون جائعة و کیف ارضی ان یقال امیر

المؤمنین و لا اشارکهم فی خشونة العیش و شدائد الدهر و الطلوب ابن عباس گفت

که چون امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از خطبه تمام کرد و خلق بسیار گرد

و من نیز گریستم گفتم ای امیر المؤمنین چه شد که جامه نو نپوشی فرمود که ان الله

اخذ العهد علی ولاة الامر ان یکونوا [illegible] اهل الرعیة [illegible]

الاقویاء و الدنیا [illegible] گفته است که ابو امامه باهلی را [illegible]

فرستاد و بعد از مدتی شخصی را از اهل [illegible] از احوال ابو امامه پرسید گفت او را

[illegible]

در ضیافتی دیدیم ... نزد او بود اما مرا ای حنیف شنیدم که تو

در ضیافت فقهاء از اهل بصره حاضر مشغول الوان طعام و پیش تو می آرند که طعام

تو می خوری که الوان آن توانگران را تکلف می خوانند و محتاجان را آنجا میرانند

حتی از مالک تمیز نخواهد کرد و او را از ولایه عزل کرد و ابوهریره رضی الله عنه

روایت کرد که روز عید صحابه در مسجد ... جمع گشتند ... رضی الله عنه ...

آمد و ابو موسی را ... تا در خزانه بیت المال ... سعید ... درم ...

نفقه کرد پس ... رفت ... چون باز گشت باز گشتم دیدم که در خانه

دو قرص از آرد جو ... خشک بود ... گفتم ... از بیت المال ...

نان ... گفت ای ابوهریره می خواهی که در جمع قیامت ...

گردانی ... خیانت ... والله ... نعمت بزرگ ...

که در موقف قیامت از خجالت ... رسوای خیانت ... عمر ...

گفت که پس کسی که بیعت کند ... بی مشورت از مسلمانان پس بیعت نکنند

او را و نه آنکسی که بیعت کرد او را از برای خوف اینکه ... کنند این ام ...

است

است پس معلوم شد که بیعه با آنکس صحیح است که خلق به طیب خاطر و رضای مسلمانان و قبول

بود نه آنکه جمعی از برای عزت و جاه و جمع زخارف دنیا ... و ...

بر گردن او افزوده بر مقام ... این مرتبه ... است ...

چنانچه معلوم می شود از حدیث صحیح بخاری از ابوهریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

اذا ... فانتظر الساعة ...

... و در مشکوة آورده ...

و در مشکوة آورده ... و در مشکوة آورده عن ابن

مسعود قال قال رجل لرسول الله کیف لی ان اعلم اذا احسنت و اذا اسأت

فقال النبی صلی الله علیه وسلم اذا سمعت جیرانک یقولون قد احسنت فقد احسنت و اذا

سمعتهم یقولون قد اسأت فقد اسأت روایه این قصه و دیگر احادیث در این

باب بسیار اند ... چنانکه ... شرح ... مذکور ... برای ...

که در ... [illegible] ... آورده ... پس

ای عزیز ... احادیث ... [illegible]

ممنوع بود ... [illegible] ... صحبت

و استادی و مرشدی بباید اگر در پی او مقتدی در پی تقرب کنند معاینه باشد
چه همی راه میروند که شرع است و اگر اضافت طریقت است هم مرجع آن
آنجا یکی است و بزرگی فرموده طرق العشق کلها آداب حضرت مولانا و
بی ادب محروم ماند از لطف رب چه صحابهٔ کبار رضوان الله اجمعین
کرده اند و از یکدیگر گرفته اند و در مطالب الفقها که یکی از کتب فقه معتبر
در یکی منها گفته منها قوله لا یجوز للمتعلم ان یفضل الادب المتعلمین عن
الشیخ و تادیبه علی یدیه الجواب چنانکه ان ابا حنیفة کان یعمر و فضیل
بن عیاض کان عنده صغیر السن و در کشف المحجوب که اندر عادت مشایخ رحمهم الله
چنین است که چون مریدی بحکم ترک تعلق روی بدرگاه ایشان کند مر وی را بسه سال
اندر سه معنی ادب کنند اگر بحکم آن معنی قیام نماید فبها والا گویند که طریقت
مر این را قبول نکند یک سال بخدمت خلق و دیگر سال بخدمت حق و دیگر
سال بمراعات دل خود و خدمت خلق آنگاه تواند کرد که خود را اندر درجهٔ
خادمان نهد و همه خلق را اندر درجهٔ مخدومان یعنی بی تمیز همه را بهتر از
خود داند و خدمت جمله بر خود واجب دارد نه چنانکه خدمتی میکند و خود را

اندران

اندران خدمت بر مخدومان فضل نهد و این خسران ظاهر و غبن واضح
بود و از آفات زمانه اندر زمانه یکی اینست و خدمت حق جل و علا آنگاه تواند
کرد که همه حظهای خود از دنیا و عقبی منقطع کند و مطلق مر حق را بحق تعالی
پرستش کند از برای وی تا که هر چه از برای چیزی پرستد خود را پرستیده بود نه حق را
و مراعات دل آنگاه تواند کرد که همتش مجموع شده باشد و هموم از دلش برخاسته
اندر حضرت انس دل را از مواقع غفلت نگاه میدارد و چون این سه شرط اندر مرید
حاصل شد پوشیدن مرقع بتحقیق نه از روی تقلید او را مسلم شود اما آن کس که مرقع پوشاند باید که
مستقیم الحال باشد که از جمله نشیب و فراز طریقت گذشته باشد و ذوق احوال چشیده
و مشرب اعمال یافته و قهر جلال و لطف جمال دیده و باید که مشرف باشد بر حال
مریدان تا بداند که وی اندر نهایت بکجا خواهد رسید از راجعان باشد یا از واقفان
یا از بالغان اگر داند که روزی از این طریقت باز خواهد گشت بگوید تا ابتدا نکند
و اگر داند که بخواهد ایستاد وی را معامله فرماید و اگر بخواهد رسید وی را پرورش دهد و نیز گفته اند که پوشیدن مرقع را
چندان سلوک باید اندر حقیقت و طریقت که چون اندر بیگانه نگرد بچشم شفقت نگرد
و چون جامه اندر عاصی پوشد از ادبار گردد و وقتی که مثل شیخ خود

میرفتم اندر دیار آذربایجان مرقعه داری دو سه دیدم که بر خرمنی گندم [illegible]

بودند و دامنهای مرقعه پیش کرده تا آن مرد برزگر چیزی اندر آن افکند

شیخ بدان التفات کرد و برخواند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت

تجارتهم وما کانوا مهتدین گفتم ایها الشیخ این بلیه چیست [illegible] بدین مبتلا

و بر خلائق فضیحت شدند گفت پیران ایشان را حرص مرید کردن بود و

واتباع ایشان را حرص دنیا جمع کردن و هر حرصی از حرص او [illegible] دعوت بی [illegible]

پروردن بود و از زنان اعضا امر دین نیز جایز نیست [illegible] زنان از

پدر یا شوهر یا از برادر رحم که از کبرای دین باشد گرفته است یا از دیگر شخص که

از کبرای دین و عطای وی پسندیده باشد گرفته است چنانکه در صحابه و تابعین این امر بسیار

جاری گردیده و بعد از آن هم بوقوع آمده اما در کاملدم چه زنان را نقصان

عقل و دین غالب است چنانکه در احادیث وارد شده [illegible] رسیدن امامت

بایشان درست نباشد چه در زمان آنحضرت و بعد آنحضرت این رسم نبوده

چه آنحضرت فرموده رستگار نیست آن قوم که مالک امر ایشان زنان باشند

ترجمه این حدیث است که در صحیح بخاری است عن ابی بکره رضی الله عنه قال

قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یفلح قوم ملکتهم امرأة باید دانست که در

حسب فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم که از مرد خلافت [illegible] پس از آن

پس از آن بادشاهی و امارت باشد و حسب فرموده آنحضرت که فرموده [illegible]

که فراخ شود دنیا بر شما چنانکه فراخ شد بر آنان که پیش از شما بودند پس [illegible]

[illegible] شما را این همچو پیشینیان حدیث [illegible] الخلافة بعدی ثلثون سنة

ثم بعدها ملک و اماره [illegible] بعضی از حدیث است که در صحیح بخاری است عن عمرو

بن عوف قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابشروا واملوا ما یسرکم فوالله ما الفقر اخشی

علیکم ولکن اخشی علیکم ان تبسط الدنیا علیکم کما بسطت علی من کان قبلکم فتنافسوها

کما تنافسوها وتهلککم کما اهلکتهم [illegible] در نظام امر دین خلل افتاد پس [illegible]

بعضی تارک امر دنیا که مبدأ فساد گشته بامر معنوی قیام ورزیدند در کشف

المحجوب است که امام اعظم نعمان بن ثابت الکوفی [illegible]

درست بوده است و اندر اصول این طریقت شأنی عظیم [illegible] و اندر ابتدای

حال قصد عزلت کرد و از جمله خلق [illegible] و دست از میان خلق بیرون

شد که دل از ریاست و جاه خلق پاکیزه گردانیده بود [illegible]

تا شیخ بخواب دید که استخوانهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم از لحد او گرد میکرد
بعضی را از بعضی اختیار میکرد از هیبت آن خواب بیدار شد و یکی از اصحاب محمد بن
سیرین را پرسید او گفت تو اندر علم پیغمبر و حفظ سنت وی بدرجه بزرگ
رسی چنانکه اندر آن متصرف شوی و صحیح را از سقیم جدا کنی و دیگر بار پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم بخواب دید که او را از مهد یا ابا حنیفه ترا سبب زنده کردن
سنت من گردانیده اند قصد عزلت مکن و وی استاد بسیار کس از مشایخ بوده چون
ابراهیم ادهم و فضیل عیاض و داود طائی و بشر حافی و جز ایشان -
اندر میان علما مسطور است و اما مشایخ ظاهر را با ترک گفتند و لطائف شرع
باطن را مشغول بودند اما امر معنوی را بر الکنه مشهور گردیدند و بر الکنه امر
ظاهر شرع را بر مجتهدان گذاشتند چنانکه در تعرف التصوف مرقوم است که کان
الجنید علی مذهب ابی ثور و کان الشبلی مالکیا و کان المحاسبی شافعیا و کان
الجریری حنفیا و کان الشیخ عبد الله در حنبلیا علی ما هو مذکور عند القوم غیر انهم
یاخذون من المذاهب المذکورة بالاحتیاط ولم یمل الی الرخص طرفی خلافه
بتشخیص مراد و اقتضاء قاعده او متاول بحکم پس از آن بعضی مجتهدان

ظاهر و باطن شرع مشغول گردیدند اما کثرت اشتغال بر نحو اهل علوم و مشایخ از
آن جهت ایشان را درو نوشته در مطالب العقلیه و نشانه که نحن ما نقول ان فی جماعة
المسلمین المؤمنین العاملین بالکتاب من ینتسبون بنسبتهم الی الارادة المشایخ
ویحبونهم ویتبعونهم ویتمسکون بسیرهم ... ارادة سلسلة
سلسلة فیتم الشیخ الی الشیخ ... الی الائمة
العظام رضی الله تعالی عنهم اجمعین ویقولون لکل واحد منهم انه مرید الفلان الشیخ
وهو شیخ مرید الفلان الشیخ ... الی ان یصلوا الی ابی بکر الصدیق او
الی عمر او الی عثمان او الی علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم اجمعین ویقولون
هذه السلسلة متصلة من اکابر العلماء ... الا ... محقق
ام المجهول ... کلهم ... من هذا الانتساب ... وکذا [illegible]
وما بعدهم الی یوم القیامة وعلیه الاعتقاد ... بسلسلة [illegible]
قد ثبت باخبار الاولیاء ... وقد صح ... وغیره
حد التواتر لانه قد ثبت بقوله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم ... الاخبار الصحیحة ... بیعة [illegible]

وهم الف واربعمائة رجال على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن اكثر توجههم والانابة
وحقيقتهم بعد كونه وكذا اخص الاصحاب من الخلفاء الراشدين قد بايعوا على يد ابي بكر وعمر
وعثمان وعلي رضوان الله تعالى عليهم اجمعين كما هو مشهور عند التواتر وعليه الاجماع
فهو كذلك وكذا اخص التابعين وتبع التابعين مثل ابي سعيد الحسن البصري وسفيان الثوري
والاوزاعي وعلقمة بن مسعود وابراهيم النخعي والشعبي ومالك بن دينار وداود الطائي والحسن
البصري وابي حنيفة نعمان بن ثابت الكوفي وموسى بن يزيد الراعي والحبيب العجمي
وعبد الواحد بن زيد ومليك بن زياد رحمة الله عليهم اجمعين كانوا ذوي بيعة وذوي سلوك
وذوي ادب في التمادي بآداب الصحابة كما ثبت بالاخبار الصحيحة والروايات
الثابتة واحوالهم مندرجة في الكتب منهم في كتاب مطالب الفقهاء ذكره
كما قال صاحب المجرات ان سلمان الفارسي قد اخذ الادب عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه
وتابع على يديه وبايعه واخذ الخرقة منه رضي الله عنه والحسن البصري والملك بن دينار
اخذ الخرقة والادب عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه وكذا اويس القرني خير التابعين اخذ
خرقة النبي صلى الله عليه وسلم عن يد عمر بن الخطاب وعلي بن ابي طالب رضي الله عنهم
والامام ابو حنيفة النعمان بن ثابت الكوفي قد اخذ الخرقة عن الامام جعفر

بن محمد بن علي زين العابدين بن الحسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهم
اجمعين وتابع على يديه واخذ تلقين الذكر عن فضيل بن عياض وكان فضيل
علم الفقه تلميذ الامام ابي حنيفة رضي الله عنهما وموسى بن يزيد الراعي قد اخذ الادب
والخرقة والتلقين عن الامام الكبير اويس القرني خير التابعين وعبد الواحد بن زيد عن مليك
بن زياد عن حسن البصري وحبيب العجمي عن الحسن البصري وكلهم من اشهر التابعين كانوا
على متابعة التابعين والتابعون كانوا على متابعة الصحابة في الاذكار و
السلوك والصحابة كانوا متابعين بآداب النبي صلى الله عليه وسلم في الافعال والاقوال
والاحوال وكذا اخص المتاخرين من العلماء الائمة الاربعة كابي يوسف بن
ابراهيم صاحب الامام ابي حنيفة ومحمد بن حسن وزفر وحسن بن زياد وابو ثور وداود الظاهري
ومحمد بن ادريس الشافعي ومالك واحمد بن حنبل وابي عبد الله كانوا متابعين
بآدابهم كما هو الان ابو يوسف اخذ التلقين وتابع على حاتم الاصم ومحمد بن حسن اخذ
الادب والتلقين عن داود الطائي وتابع على يديه وكان داود الطائي من المعتقدين
لحبيب العجمي وتابع على يديه واخذ عنه الادب ومحمد بن ادريس اخذ الادب
عن الشيخ ابي هبيرة البصري وتابع على يديه وكان ابو هبيرة من المعتقدين

المرتعش وتماشى بديه واخذ عنه الادب والخرقة والتلقين وكذا اخذ
عن اخرين من اكابر المشايخ كابي مطيع البلخي وابي سليمان الجرجاني وابي حفص البخاري
وشقيق بن ابراهيم البلخي وابراهيم بن ادهم بن سليمان بن منصور بن عبدالله
بن عمر الخطاب رضي الله عنهم وقد تلمذ ابراهيم عند الامام جعفر الصادق
وابي حنيفة الكوفي رضي الله عنهم اجمعين واخذ الخرقة والتلقين عن فضيل
بن عياض كانوا كلهم مشايخ باداب نبي [illegible] فحولا الفقهاء وكانوا ايضا
مؤمنين من اهل السنة والجماعة فمن انكر عنهم او اهانهم واحوالهم فقد [illegible]
وانكارهم ضلال ومن انكر عن بيعة الصحابة فقد كفر ومن انكر عن بيعة التابعين
وتبع التابعين فهو مبتدع ومن انكر عن الائمة الاولياء فقد كفر انتهى
قليل از [illegible] با امارت ظاهری و شغل معنوی و ظاهری [illegible] مشغول بودند چنانچه
از امام اعظم و سفیان ثوری رضی الله عنهما منقولست که قضا را قبول نکردند [illegible]
ملامت [illegible] از خلق [illegible] چنانچه بعضی امرای که صلاحیت امارت بودند چون
عمر بن عبدالعزیز [illegible] نقلست که عمر بن عبدالعزیز [illegible] سال [illegible]
بود و در ایام امارت [illegible] خلافت [illegible] بود تا

ایشان

ایشان [illegible] جمع کردند و جمیع اموال خود برایشان قسمت کرد [illegible]
عمال شهر [illegible] که فرزندان [illegible] اجرة [illegible] گفتند
گفت [illegible] هر روز چهار درم اجرت مزدوری [illegible] بیت المال مسلمانان می دهند تا
عیال [illegible] مصلحت مسلمانان مشغول شوم نقلست که او را
[illegible] آن روز که وفات یافت بغیر از مصحفی و شمشیری در خانه
او هیچ نبود [illegible] ١٩ [illegible]
[illegible] گفت چه کردم گفت اموال خود را [illegible] فرزندان خود [illegible]
[illegible] فرزندان خود [illegible] داد و [illegible] فرزندان خود [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] از دو حال بیرون نیست یا صالح یا فاسق اگر
صالح باشند [illegible] بندگان صالح خود را فرو نگذارد و اگر فاسق باشند
خود دشمن حق اند [illegible] دشمنان حق چرا خورم نقلست که [illegible] نوشت [illegible]
حسن بصری رضی الله عنه [illegible] عمر بن الخطاب خبر کن که [illegible]
[illegible] جواب نوشت که تو در زمان عمر نیستی [illegible]
[illegible] اگر تو در این زمانه در میان این خلق [illegible] عمر باشی [illegible]

باشی و هم در ذخیرة الملوک است که هارون رشید شقیق بلخی را طلب کرد و گفت مرا
پند ده شقیق گفت ای خلیفه بدانکه حق تعالی ترا [illegible] نشانیده است که از او راستی خواهد
ترا دربان آن کرده است و ترا سه چیز داد تا بدان سه چیز خلق را از دوزخ باز
داری مال و شمشیر و تازیانه باید که مال اهل فاقه محتاجان کنی تا بسبب اضطرار
ارتکاب شبهات نکنند و ظالمان را بشمشیر قمع کنی و فاسقان را بتازیانه ادب
کنی اگر چنین کرده باشی هم تو نجات یابی و هم خلق را نجات دهی و اگر بخلاف آن
باشی تو پیش از همه بدوزخ خواهی رفت و دیگران در پی تو و هم در ذخیرة الملوک
است که شهریاران و پادشاهان را [illegible] و صحبت علمای دین راغب باشند و اگر چه
این قوم در این روزگار کم یافت شوند [illegible] خاصه در این روزگار [illegible]
اتفاق افتد [illegible] و نصیحت این قوم را [illegible] روزگار
خود دانند و از صحبت جاهلان دجال سیرت و فاسقان صالح صورت که در این
زمانه خود را بصورت علما و مشایخ بخلق می نمایند و همه جیش ظالم را بطمع حطام
دنیا دعا و ثنا میگویند از ایشان احتراز باید نمود که ایشان [illegible] و مردمان
کننده دین اند اگر چه صورت علما و مشایخ دارند و هم در ذخیرة الملوک است

که رسول

که رسول علیه السلام فرمود که ایاکم و مجالسة الموتی قیل و من الموتی یا رسول الله قال
الاغنیاء و در خبر است که سلیمان علیه السلام چون از تخت بزیر آمدی بمسجد رفتی
و در آمدی و نظر کردی که هر جا که مسکینی نشسته بودی پیش او رفتی و بنشستی
و گفتی که مسکینی با مسکینی نشسته و هم در ذخیرة الملوک است که چون یوسف علیه السلام
در مصر بر تخت پادشاهی نشست هر روز ضعیف و نزار تر شدی از این حال از وی سؤال
کردند هیچ نگفت روزی حکما الحاح کردند و گفتند که اگر این ضعف از جهت مرض
است حکما را بمعالجه مشغول گردان گفت علیه السلام مرا مرض نیست گفتند چگونه گفت هفده
سال است که در [illegible] بعیش مرد و در آرزوی آن است که او را نان جوین سیر هم نداده
را از گرسنگی [illegible] محتاجان [illegible] و نقل است که سلیمان علیه السلام در ایام معظم
ملک [illegible] و هر روز بر تخت نشستی زنبیل بافتی و چون شب آمدی زنبیل
فروختی و از بهای آن دو قرص نان جو بخریدی [illegible] در سر کشیدی و در گورستان [illegible]
تا مسکینی یافتی با او [illegible] خوردی و افطار کردی و نقل است در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم
دو لشکر بطرف [illegible] فرستاد علی را بر یک امیر و خالد بن ولید را بر دیگر لشکر فرمود
که اگر هر دو لشکر جمع شوند علی بر همه امیر شود و چون متفرق شوند هر یک بر لشکر خود امیر

و در آن مدت فاطمه رضی الله عنها مریض شد عمران بن حصین را آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود بیا تا بعیادت فاطمه رویم رسول علیه السلام دست بر در زد و گفت کیست
گفت پدر تست فاطمه رضی الله عنها گفت در آی گفت عمران هم در آید گفت یا رسول الله
عمران چگونه در آید که بر همه تن من یک گلیم بیش نیست اگر سر بدان بپوشم پای
برهنه شود و اگر پای بپوشم سر برهنه شود رسول علیه السلام مرقع بر
دوش داشت پیش فاطمه انداخت و گفت بدان گلیم خود را بپوش پس عمران در پس
رسول علیه السلام در آمد و نشست من نیز در آمدم و نزد رسول علیه السلام نشستم
و فاطمه را دیدم زرد شده و بر سر خاک نشسته و در فاطمه غیر گلیم کهنه که در حجره
پیچیده بود دیگر هیچ نبود پس رسول علیه السلام گفت ای فرزند چگونه گفت ای رسول
خدا امروز دو حال سخت است یکی از مرض و دیگر از گرسنگی سه روز هست که هیچ طعام نخورده ام
رسول بگریست و من نیز گریستیم پس رسول علیه السلام گفت چه داری که سه روز در دست
که هیچ چیز از طعام دنیوی بحلق من نرسیده است و من نزد خدای از تو گرامی ترم
ام اگر خواستمی حق تعالی … کلید گنجهای روی زمین پیش من آوردی
گفت حق جل و علا فرمود بدان اگر خواهی این همه گنجها از تو باشد گفتم نه مرا حاجت نیست

با تو در

با تو روا نه باشند من از حق تعالی علاج خواستم که معاملت من با درویشان باشم روز رستخیز
و روزی بسیر و همه در زمره ایشان محشور گرداند چرا که موسی علیه السلام از دنیا هیچ نداشت
پیش … هر روز یکبار او را طعام داد یک روز موسی علیه السلام از این
حال بنالید گفت یا الهی الا آیه اذللتنی بین عبادک بین یدی هذا یوما و شبه
هذه اللیلة فاوحی الله تعالی الیه یا ابن عمران هکذا افعل باولیائی لتوفر ارزاقهم علی
ایدی الصالحین لیوجروا فیهم پس امروز همه دانایان که در وقت ساز دنیا
اگر به حسب ظاهر بیچاره خود را از بیر مسرور کرده اند اما بحسب باطن جمع اند و در زمره
الملوک نشسته که خیثمه رضی الله عنه از اکابر تابعین بود و حکایت یکی سال در بصره
قحط افتاد هزار درهم وام کرد و بسائلین داد و با مسروق عقد برادری داشت
و مسروق هم پیش از او وام کرده بود خیثمه بیش از او و بی خبر وی مسروق را قضا کرد
چنانکه مسروق را از آن خبر نبود بعد از آن … بر وی آمد و گفت میخواهم
که با تو برادری کنم … گفت معامله ای که حق برادر چیست گفت بگو
گفت حق برادر آنست که تصرف من در مال تو از تصرف تو زیاده باشد و حکایت
عرب مثل گفته اند که … النفقة … المحبة و همه … همه دانا با

تا بلکه یکدیگر تجدید کنند از حضرت الهی و آن را نام کعب [illegible] است اما حجب ما ظن جمع اند و پیچیده اند

بلکه عالم همه یکی است در امر معروف و نهی منکر و حقوق شرعیه از عبادات و معاملات

و علم قضا و صدقه و تعزیرات و معاصی اشارت است باین اتحاد و هست که اکثر اهل عالم را با یکدیگر

بر زیر برای امر موجود جهان تکسیر احوال و حساب ایشان [illegible] معنی عالم تمام و

دیگر نمود معنی آدم اعضای یکدیگر اند که در آفرینش ز یک جوهر اند و حرف و قتل و قطع

و غیره مما یخبر بالمغایرة ظاهر اگر مجبر اند بالاتحاد و حجب الباطن اجزای خسیسه و شریفه و مجادم

و خدم و در عالم همه اجزای اعضای خسیسه و شریفه و مجادمه و خدمه [illegible] شخص معین است و لهذا

هر یکدیگر طمع نکرده اند بلکه عوام را هم از نهب و ظلم و طمع و غیبت و کذب و بهتان و نمیمه

و فساد و زنا و سرقه و شتم و تجسس عیوب و ظنون بد مر یکدیگر منع از این جهت است که

آنحضرت صلی الله علیه و سلم مومن را که مر یکدیگر را [illegible] شده [illegible] اخوان اهل گفته بود

[illegible] لا تقولوا [illegible] الا تجتمعوا علیه الشیطان بلکه از یکدیگر فائده های بیشمار رفته

و این کس ازین شمار سعید و [illegible] اند در نوع علم از یکدیگر فائق اند و تفصیل

از [illegible] محبت حالات [illegible] حالات [illegible]

دیگر [illegible] حالات [illegible] چنانچه در کشف المحجوب [illegible] که

منقول است که گفت او در اثبات الهام [illegible] و از احمد حنبل

رضی الله عنه منقول است که هر کس که از دو مسئله پرسید اگر معارضه آورد در جواب که دیگر

و از [illegible] بود چرا که [illegible] در حضرت ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل و غیرهم

از مجتهدان شهرت یافته اند چنانچه در تاریخ [illegible] است لقد کان المجتهدون کثیرون

سوی الائمة المشهورین ولکن لم یبق لهم الاتباع شرقا و غربا فالمغاربة کلهم مالکیون

ولا یختلطون بغیرهم و اهل الروم و ما وراء النهر و الهند حنفیون کما کان غیرهم شافعیة

و فی البلاد مختلطون بغیرهم [illegible] فقیه اکثر و حضرت حسن البصری و شقیق و بایزید و

سلطان ابراهیم البلخی و غیرهم از طبقات مشایخ شهرت یافته اند در کشف المحجوب

است که از امام حسن بصری روایت می آرند که گفت صحبة الاشرار تورث سوء الظن بالاخیار [illegible]

[illegible] الدنیا [illegible] الشیاطین و [illegible] و حکایات

[illegible] مر [illegible] للملائکة [illegible] در کشف المحجوب است که جنید

رضی الله عنه مقبول اهل ظاهر و ارباب القلوب بود و اندر فنون علم کامل بود و در اصول و

فروع و معاملات مفتی و امام از اصحاب ابو ثور بود و در کلام عالی و احوال کامل

جمله اهل طریقت بر امامت وی متفق اند [illegible] و متصرف [illegible] در اعتراض [illegible] و در کشف [illegible]

که جنید گوید شیخ العلوم ابراهیم است و از وی روایت میکند الحمد لله حسبنا
و در اکثر جا بنا بر هم در کشف المحجوب که سلطان ابراهیم ادهم مرید حضرت [illegible]
علیه السلام و بسیاری را از قدمای مشایخ یافته و با امام ابو حنیفه رضی الله عنه
اصطلاح طریقت داشته و علم از وی بیاموخته و طریق زهد و ورع بدرست گرفته
و فضیلت [illegible] در کشف المحجوب را بیابید و بایشان تشبه کرد و در همه
بجز از کتب حنفیه مخوردند و آنانکه مشهور اند بنسبت بغیر مشهورین اند رحمه الله
در کتب احادیث و بیان اسماء الرجال محدثین ذکر ایشان کرده اند و در ذخیرة
الملوک نوشته که صاحب بصیرت را اینجا باید که بنظر انصاف تامل کند که حال
سید انبیاء را با کمال نبوت این است که بیک [illegible] از نقصان [illegible] میرسید
نوشیدن جامه پشمینه او را ارزق با زهد [illegible] امروز هوا پرستان [illegible]
[illegible] و حرمت در جامهای ابریشمی و انگشتر [illegible] میطلبند و دیگر
مشایخ نام [illegible] اسباب تجمل مباهات میکنند و جاهلان عالم صورت شرع
اسلام [illegible] و علمای [illegible] میشوند و [illegible] در این طامات [illegible]
و هوا خود را شمس الدین و نور الدین نام نهند [illegible] ارباب بصیرت معلوم است

و در این طائفه در [illegible] نه مذهب ارباب دین [illegible] که الحال
بعضی در زمانه [illegible] علم ظاهر شرع میکنند و خود را تابع امام اعظم رضی الله عنه گویند
از علم امام اعظم [illegible] اند که بعضی مسائل مشهور در نماز و روزه و حج و زکوة
و بیع و نکاح و غیرها و از باقی علوم ایشان محروم اند و در ذخیرة الملوک است که
طلحه بن عبید الله در باغ نماز میگذارد و [illegible] مشغول [illegible] شک در تعداد
رکعات افتاد بحضرت صلی الله علیه و سلم حکایت کرد و گفت آن بستان را تصدق کردم کفارة
آن کن و بستان را بآنحضرت علیه السلام [illegible] هزار درهم [illegible] سالکی
تصدق کرد درهم و در ذخیره است که [illegible] جبرئیل [illegible] نماز در آمد
مضطرب گشته [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
وقت امانت در آمد که آسمان و زمین [illegible] طاقت آن ندارند [illegible] و هم در ذخیره است
که انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود پنج چیز روزه
را باطل میکنند سخن دروغ و غیبت و [illegible] و سوگند دروغ و نظر [illegible] بشهوت
و [illegible] و حکم [illegible] علوم که [illegible]
نفوذ ندارد و در حدیث [illegible]

موافق است معروف آن علام نقشبند و صد عالم دین مقرر کرده اند پس
از راه تحقیق دور افتاده اند چنانچه در شرح ان تعریف التصوف که جامع بین
الشریعة والطریقة است نوشته است من تصوف ولم یتفقه فقد تزندق
ومن تفقه ولم یتصوف فقد تفسق ومن دارواته فقد تعنیف ومن جمع بینهما
فقد تحقق انتهی و در ذخیرة الملوک است که علاج این مرض مهلک که در ارواح
اهل روزگار فرو شده است و اصول آن در دلهای خلق رسوخ یافته است جز قطع
ماده آن دفع و قلع شجره حب مال و جاه نیست و علاج و معالجه دشوار و دراز
سخت تلخ است و از تلخی این دارو و دشواری این علاج بود که بسیار بزرگان که همه
همت صرف کردند که دو رکعت نماز بگذارند که در آن غیر خدای تعالی در خاطر نگذرد
از آن عاجز گشتند و نتوانستند از امثال ما کی این سعادت توان کرد الا آنکه
آن سعادت در دست نمی دهد بی جهد کن که تضییع یا تخفیف از نماز از سلوک
سلامت ماند امام اعظم از ین تابعین و علما رسک دارد و ان ها از حقیقت
علم نادان اند و در ذخیره است که حقیقت علم آنست که بنده حقیقت و ماهیت
نفس معیوب مرآت الله گرداند و این معرفت را مفتاح معرفت پروردگار سازد
کرده

کرده اند و کیفیت سلوک راه رضا و قربت و اسباب آن مراتب شمرده و از خطر
حجاب و حرمان و آفت شقاوت و ضلالت آگاه شوند و بشارت بدوری و نجات
مستحق گردد و از خوف خطرات عیش بر نیاید اما الجنة الموعود عباد الله
الصالحین اشارت بدین معنی است که از امام اعظم بجز بعضی مسائل که در ذکر الله
نرسیده اند و بعضی و حسد را که آن نرده اند و بر دعاوی الکنوز و در مرتبه
و با قوت علوم دینی او بخصوص ان نشتافت و در کشف المحجوب است که چون داود
طائی رضی الله عنه علم حاصل کرد و مقصد و مقتدای عالمی شد نزد ابو حنیفه رضی
الله عنه آمد و گفت اکنون چه کنم ابو حنیفه رضی الله عنه گفت علیک بالعمل فان العلم بلا عمل
کالجسد بلا روح هر که از احوال اعمال و اقوال و افعال و وقایع مجتهدین و اتباع
را تتبع نماید دانسته باشد که صوفیه و علما و مالکیه متوافق اند و در مختصر ذکر
مناقب الشیخ ان مجتهد و علما منه القیاس اکثر صوفیاء که خویش را بند و در
و وجد و سماع و کشف کرامات موسوم داشته اند پس ایشان از متابعت ائمه
مجتهدین در امور طاهره استنکاف نمایند و در قوت التصوف قوم
نجات مولانا العارف بالله جلال الدین الرومی قدس سره کان حنفیا و کان

الدین الحلبی مریده رضا عنهم و مخلصه و معتقد شد فیح و لم یخرج عن مذهبه و قد

ارادوا الحلبی ان یخرج و یدواعی مولانا فمنعوا من ذلک و قال الاراده امر متعلق بالعلم

واعتقاد القلب و امر المذهب الفقهی شیء متعلق بظاهر العمل والعمل خارج عن المعتقد

وکذلک الشیخ الکبیر شهاب الدین سهروردی رحمه الله تعالی کان شافعی المذهب و شیخ بهاء الدین

زکریا حنفیا و سمع مثل هذا فی مواضع اخر و در ذخیرة الملوک نوشته که چنین گفته

اند که از غایت جهل و عناد و حسد از دانا گذشته و حوادث سابقه مبالغات کنند

و گویند فلان کس در حق من چنین و چنین گفت و فلان بلا گرفتار شد و آن را کرامت دانند

و این جاهل احمق این قدر نه دانسته است که چندین از انبیا و ملاحده

خدا و رسول میکشند و تصدیق کرده بانواع جور و اهانت از سبب ... انبیاء صلوات الله

علیهم اجمعین آنها را ضایع کردند و حق جل و علا ایشان را مهلت داد و عقوبه نکرد

بلکه بعضی از ایشان ایمان یافتند و هیچ مکروه در دنیا بدیشان نرسید

و این مرد مغرور از غایت جهل و بلادت نفس خبیث خود را از انبیاء علیهم

السلام فاضلتر میداند و جریان قضا و الهی را کرامت خود دانسته در حالت

که شیطان بر سبیله این مرد افسوس کند نعوذ بالله من ذلک از حال حضرت

حسن بصری و ابا یزید و جنید و ابراهیم رضی الله عنهم که هر یکی ... ان که ایشان را

بکوی میرسانند از اعتقادات ایشان بعد بر ظاهر الفاظ ایشان چنانچه اکثر جهال ...

را رسم است و دانا العلماء ... فاقوالهم موافقة للکتاب والسنة والاحکام

کما قال الشیخ محی الدین العربی الاندلسی الحاتمی علمنا هذا مقید بالکتاب والسنة

و حضرت شیخ عبد الحق دهلوی در کتاب ... نوشته و اما مصطلحاتهم

الغریبة و اشاراتهم المستحدثة لم یکن فی الصدر الاول فهی لتسهیل الفهم ...

الناس ولا باس ... ان یصطلح ... للفقهاء والاصولیین

و غیرهم من الصوفیة و غیرهم ... ذلک ... و اما غیرهم ...

و در کشف المحجوب آورده که ... عثمان الجلابی ... پیوسته از مدح ...

تا مر اصحاب ... دهد و اما ... زمانه ... اگر اندر ...

با ایشان موافقت ... دشمنی کردند ...

بیمار ... صاحب مثنوی شریف ... در ...

حقیقة ... ایشان ...

باده حق [illegible] بلی در دروغ دروغ خود [illegible] ساغر خود را [illegible]

رو که گفتا سیم تبریز از طلب [illegible] آتش چون کنی پنهان [illegible]

خویش را مشعل [illegible] آتشی در سینه ها [illegible] که گفتا سیم عمر از بو لهب

باد خرگه [illegible] ای خرد [illegible] خویش را [illegible]

خویش را [illegible] تو حریف [illegible] باز [illegible] عقل

کی [illegible] خویشتن را عاشق [illegible] عشق با دلو [illegible]

عاشق و معشوق [illegible] و [illegible] تو [illegible] کرد

خون [illegible] خورده رو که گفتا سیم [illegible] عارف [illegible]

تو [illegible] از قرب حق که طلق گرد [illegible] طلق [illegible] اولیا

صد [illegible] مو [illegible] چو این [illegible]

قرب حق [illegible] عالم قرب [illegible] عشق [illegible] قرب [illegible]

[illegible] که از آن [illegible]

شاخ [illegible] آفتاب [illegible] آفتاب [illegible]

کنار [illegible] شاخ [illegible] آفتاب [illegible] خشک [illegible]

خشک

الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة

یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفیه حسابه و الله

سریع الحساب خویشتن را عارف و واصل کنی خاک در چشم مروت میکنی که

مرا از خویشتن [illegible] آگاه نیست درد دل گفتن [illegible] آنچه [illegible] خوردم از آنم

با شیشه ای دل از غیر [illegible] دست عاقلان [illegible] آرد [illegible]

معذور [illegible] انگه مردار [illegible] شرع [illegible] کشیده است

را طلاق [illegible] همچو طلاق [illegible] معتقدا است [illegible]

صد [illegible] آن [illegible] تکلیف [illegible] قطا گشت [illegible]

[illegible] بار [illegible] چون آمد [illegible] گفت [illegible] علیه السلام [illegible]

زید [illegible]

غیرت [illegible] که [illegible]

[illegible] ای پدر [illegible]

[illegible] راه [illegible] مست [illegible]

باده

بیدار آن گشت که [illegible] از تو برخاست   عمر [illegible] می رود چیزی در آن [illegible]

که بوقت [illegible] نخورد   [illegible] علمای [illegible]

ای گرفته [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

چون [illegible]   [illegible]

کام از ذوق تو [illegible]   درد [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible] اند در ذخیرة الملوک است که [illegible]

روایت فرمود که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که در بهشت نیاید بخیل [illegible] و درشت گوی

و هم در ذخیرة الملوک است که ابو درداء روایت کرد که رسول علیه السلام فرمود بدرستی که

گرانترین چیزی که در ترازوی مؤمن نهاده شود در روز قیامت خلق نیکوست و

بدرستی که خدای عز و جل دشمن میدارد درشت سخن بسیار گوی را و آنها بصفات

بصفات [illegible] در کشف المحجوب است که چون [illegible] جنید رحمة الله علیه

آمد

آمد جنید گفت یا [illegible] اگر ترا گوشت اندر سر است که من [illegible] خلیفه را

و آنچه [illegible] از تو هیچ کار نیاید تا معمار [illegible] بیرون کشور [illegible] سؤال کنی

تا قیمت خود بدانی چنان کرد [illegible] بازار [illegible] بود [illegible]

که اندر همه بازار گشته و کس چیزی نداد [illegible] باز آمد و با جنید بگفت جنید گفت یا

اکنون قیمت خود بدان که خلق [illegible] هیچ چیزی [illegible] در دل [illegible] هیچ

چیزی [illegible] حسن بصری رضی الله عنه منقولست

که گفت علم دو علم است یکی علم در دل است پس این علم نافع است دوم علم بر زبان است و آن

حجت حق عز و جل است بر ابن آدم ترجمه حدیث است که در مشکوة است عن الحسن البصری قال

العلم علمان فعلم فی القلب فذلک العلم النافع وعلم علی اللسان فذلک حجة الله علی ابن

آدم رواه الدارمی و در ذخیرة الملوک است که علما این گفته اند که مراد که خطر

علم بیشتر از جهل است و حجت آن حضرت بر اهل علم مؤکدتر که بر عامه خلق

و [illegible] بسیار زلات [illegible] جهال [illegible] عفو کنند که

آن [illegible] خواص حضرت عفو نکنند زیرا که مخالفت [illegible] با حصول

معرفت بیشک افحش و اقبح است از مخالفت غیر عارف و از عهده [illegible]

که گفت اگر اهل علم نگاه میداشتند علم را و مینهادند آن را نزد اهل آن
البته سرداری میکردند به آن علم اهل زمانه خود را ولیکن ایشان خرج نمودند
آن را برای اهل دنیا که برسند به آن از دنیای ایشان پس خوار
گشتند بر ایشان شنیدم من از نبی شما صلی الله علیه وسلم که میگفت کسی که بگرداند همه
قصدها را یک قصد برای قصد آخرت کفایت میکند او را خدای تعالی از غم دنیا
او و کسی که متفرق شوند او را غموم از احوال دنیا پروا نمیکند خدای تعالی
که در کدام وادی دنیا هلاک شود ترجمه این حدیث است که در مشکوة است عن عبد الله
بن مسعود قال لو ان اهل العلم صانوا العلم ووضعوه عند اهله لسادوا به اهل زمانهم
ولكنهم بذلوه لاهل الدنيا لينالوا به من دنياهم فهانوا عليهم سمعت نبيكم
صلى الله عليه وسلم يقول من جعل الهموم هما واحدا هم الآخرة كفاه الله هم دنياه
ومن تشعبت به الهموم احوال الدنيا لم يبال الله في اي اوديتها هلك رواه
ابن ماجه ورواه البيهقي في شعب الايمان عن ابن عمر قوله من جعل الهموم الى آخره
دارمی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود و ذکر کرد چیزی را از رفتن علم
پس زید بن لبید میگوید که گفتم یا رسول الله چگونه رود علم و حال آنکه ما

بخوانیم

میخوانیم قرآن را و میخوانانیم پسران خود را و پسران ما پسران خود را تا روز قیامت
پس آنحضرت فرمود میگریست مادر تو ترا ای زیاد من ترا میدانستم از افقه
رجال در مدینه آیا نیست یهود و نصاری تورات و انجیل را نمیخوانند که عمل نمیکنند
بچیزی از آنکه در تورات و انجیل است ترجمه این حدیث است که در مشکوة است عن
زیاد بن لبید قال ذکر النبی صلی الله علیه وسلم شیئا فقال ذاک عند اوان ذهاب العلم
قلت یا رسول الله وکیف یذهب العلم ونحن نقرأ القرآن ونقرئه ابناءنا ویقرئه
ابناؤنا ابناءهم الی یوم القیمة فقال ثکلتک امک یا زیاد ان کنت لاراک من افقه
رجل بالمدینة اولیس هذه الیهود والنصاری یقرؤن التورات والانجیل لا یعملون بشیء
مما فیهما رواه احمد وابن ماجه وروی الترمذی عنه نحوه وکذا الدارمی عن ابی امامة
و از اسامة بن زید است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که آورده شود مرد را در روز
قیامت پس انداخته شود در نار پس بیرون آیند رودهای شکم او پس میگردد
در نار چون میگردد خر با آسیا پس جمع شوند بسوی او اهل نار پس میگویند ای فلان
چیست مر ترا آیا امر نمیکردی در دنیا ما را بمعروف و منع از منکر پس میگوید که بودم

امر بمعروف میکردم و عمل بآن نمیکردم و نهی از منکر میکردم و خود آن منکر میکردم
ترجمه این حدیث است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم است عن اسامة بن زید قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یؤتی بالرجل یوم القیمة فیلقی فی النار فتندلق اقتاب بطنه
فیدور بها کما یدور الحمار بالرحی فیجتمع الیه اهل النار فیقولون یا فلان ما لک الم
تکن تأمرنا بالمعروف وتنهی عن المنکر فیقول بلی کنت آمر بالمعروف ولا آتیه
وانهی عن المنکر وآتیه و حضرت سید علی همدانی در کتاب ذخیرة الملوک در
منکرات مساجد آورده که جمعی درین روزگار خود را واعظ نام کرده اند که از حقایق
علوم تفسیر و حدیث جاهل اند و از آثار و دقائق تخویف و تحذیر عاطل [illegible]
مزخرف و الفاظ مسجع و ایراد ابیات و اشعار ملهی که خیال و فسق عامه را
بر معصیت دلیر کنند انکار ایشان واجب است و بر ایشان [illegible] منع از آن لازم
چه از شروط واعظ آنست که علامت ورع بر ظاهر او نمایان باشد و بر سیمای او
سکینه و وقار غالب و بسیمای اهل صلاح صورت او [illegible] و از او مانس بدعت و
هوا پاک [illegible] هر که این صفات در وی موجود نبود [illegible] وعظ و سخن او در میان خلق

بیش

بیش از اصلاح باشد و از جمله منکرات است حضور زنان در مجلس وعظ و تذکیر
در شان ایشان همچنان است ایشان را از حضور مساجد و مقابر و تعازی [illegible] واجب
الا العجائز باثیاب الخلقة خلف الرجال بلا شبهه و از منکرات ضیافت و مجالس
حضور سماع اوتار چنگ و رباب و عود و طنبور و اجتماع زنان بر سقوف بجهت نظاره
مردان و از منکرات نفقات نفقه در مواضع ظاهره چون انفاق بر زنان و خمر و
مطربان و ملاهی انکار در جمیع اینها لازم شمرده و هم در ذخیره نوشته که حکم
بسه نوع باز میگردد معصیت گذشته و حال و آینده [illegible] معصیت گذشته زنا و خمر
که گذشته و آثار آن منقطع شده باشد عقوبت حد و تعزیر متعلق است بمصلحت حکام و ولاة
امرا و احاد رعیت را در آن دخل نیست دوم معصیت حال و آن آنست که صاحب آن
مباشر آن فعل باشد چون در داشتن اوتار و مزامیر و خمر و پوشیدن جامه حریر و
در ابطال این نوع معاصی [illegible] ممکن بود واجب است و تارک آن آثم و آحاد اهل
اسلام در آن مشترک اند ما دام که آن معصیت قبیح و فاحش نکشد سیوم آنکه
علم معصیت متوقع بود چون تزیین مجلس بجهت شرب خمر و تهیئه اسباب زنا [illegible]
از حضور خمر و زنا [illegible] که حصول علم معصیت میسر

نمود بسبب عائقی یا مانعی کسی را بدان احتساب نرسد مگر بسببی که آن صریح

حرام بود که حکم حرام بر آن منسحب گردد چون ایستادن در خلاف راه داشتن بر در

حمامات زنان یا بر راه گذر ایشان بجهت نظاره زنان و خلوات اجنبیه با اجنبیه

که آن مظنه وقوع معصیت باشد تحصیل مظنه وقوع معصیت معصیت است و دوم آن

احتساب است بر معصیت واقعه و معصیت منتظره و هم در ذخیره است که معصیت

بر سه نوع است نوع اول احتساب اعلی بر ادنی چون احتساب علما بر عوام

و خواص بر خواص نوع دوم احتساب اعلی بر ادنی چون احتساب سلطان بر رعایا

و پدر و والده بر فرزند و زوج بر زوجه و سید بر بنده و این احتساب را مجال وسعت تمام است

و احکام آن در مراتب خمسه جاریست و در اصلاح مستقل است هر نوع که خواهد اعمال کند

است نوع سوم احتساب ادنی بر اعلی چون احتساب آحاد رعایا بر سلطان و تلمیذ

بر استاد و فرزند بر پدر و زوجه بر زوج و بنده بر سید و این نوع احتساب در مرتبه

سوم و پنجم ساقط است و در مرتبه اول و دوم واجب بود و در مرتبه چهارم

اختلاف است چه فرزند صالح را بر پدر فاسق در مرتبه اول و دوم که تعریف

و وعظ است احتساب واجب است و در مرتبه سوم که تهدید باشد و عنف

در مرتبه

اسی لفظ آحاد درست

و در مرتبه پنجم که ضرب است حرام بود و در مرتبه چهارم که مباشرت تغییر است

چون شکستن مزامیر و ریختن خمر و کشیدن جامه ابریشم از تن پدر و رد نمودن مال

غصب بر رد کردن با صاحب و شکستن ظروف آن و ستردن صورت از دیوار و ظاهر و

اوانی ذهب و فضه و امثال آن که پدر بسبب آن متاذی و متالم خواهد شد

اختلاف است و اصح آنست که فرزند را در امثال این احتساب رخصت است

بلکه بر او واجب است چه فعل فرزند در مباشرت این نوع احتساب طاعت است

و تالم و خشم پدر بسبب محبت باطل و حرام که در نفس اماره او راسخ گشته است

معصیت است و اثر او در حقیقت اعتبار نیست اما احتساب زن بر شوهر بالعنف و

و مباشرت ضرب حرام است زیرا که در حقوق والدین تخصیص آیات و اخبار وارد

که آن چهار موجب استثنای عموم حکم میکرد و جمهور اهل علم بر آنند که جلاد در اثنای

حد پدر خود را قتل کند در حد و قصاص اگرچه که فرزند بسبب ایذا ارسانیده

فرزند پدر را بعقوبت که آن حق جنایت سابقه است جایز نیست منع جواز ایذا در

عقوبتی که مانع جنایت متوقع باشد و مستوجب اطلاق اولی و حکم زوجه و بنده را

رنج دستید به کلام والد و والده نزدیک است و حکم احتساب با ایشان در حقیقت با سلطان سخت
تر از همه چیز است چه جرأت آحاد خلق در رعیت با حاکم و پادشاه به غیر تعریف
تلطف و وعظ و نصیحت ممکن نمی‌شود اما قدرت که از شعر [illegible] محتسب است چنانکه
در اول باب ذکر کرده شد بر هیچ عاقلی پوشیده نماند که مرتبهٔ احتساب با راحت
مکر [illegible] منکر بدل چنانکه در حدیث نبوی ذکر کرده شد و [illegible]
عجز و قدرت چهار حالت است اول وجوب دوم استحقاق سوم استحباب چهارم تحریم
در حالت اول که قدرت مطلق است و آن آنست که بیقین داند که احتساب او
تغییر منکر خواهد داد و بدان سبب هیچ زیان از ضرر و مال او نقصی به او نخواهد رسید
اینجا احتساب واجب است بالاتفاق علما حالت دوم آنکه داند که احتساب بیهوده
نخواهد بود و او را بدان سبب مضرت خواهد رسید و این حالت سقوط وجوب است
حالت سوم آنکه داند که احتساب مفید نخواهد بود و لیکن خوف ضرر نبود درینجا
احتساب اگرچه واجب نیست ولیکن جهت شعار اسلام مستحب است و رحمت جود [illegible]
و درین موضع باشند و داند که احتساب او در دفع منکر یاد [illegible]

تغوذ

نبوده قلوب [illegible] باید که از زوال آن جاه اندیشه نکنند و از
ضرب و قتل نترسد و اهمال نصیحت روا ندارند و اگر داند که احتساب او
دیگری را از ادای [illegible] او ضرری خواهد رسید آنگاه نشاید که ترک احتساب
بکند زیرا که احتساب او در دفع منکر دیگری میکند که قبح و فحش آن از اول آن
و این همچنان است که ظالم متغلب گوسپند بظلم ذبح میکند و اگر محتسب آن ظالم را
از آن منع میکند در خشم میشود و بدان سبب آدمی را ذبح خواهد کرد و این احتساب
حرام است اما اگر شخصی خواهد که عضوی سلیم را از اعضای خود قطع کند و او را
از آن منع نتوان کرد مگر بقتال و ممکن است که آن مقاتل او کشته گردد
و از آن منع کردن واجب است و اگرچه به تلف او و عضو او منجر شود به غرض حفظ نفس
عضو او مستغرق شد [illegible] منکر است و جاری است و قتال او در [illegible] معصیت
نشد و قطع کردن او عضو خود را معصیت است و این همچنان است که دو مسلم
حامل کشته [illegible] میدان منع که [illegible] و رضا بکمترین مرتبه [illegible] آن
بلکه مراد آنست که قصد آن مسلمان معصیت است و تلف قاصد آن سبب دفع از معصیت

در احتمال قاطع عضو

معصیت نسبیه به مقصود [illegible] وقوع منهی عنه است و در صفحه اول این کتاب الحق
مرقوم است که معنی لا تقربا [illegible] نهی ارشاد [illegible] مفهوم مسئول
از حدیث [illegible] الکریم [illegible] در مذهب ابو حنیفه [illegible]
نهی از خوردن [illegible] مذهب ابو حنیفه مفهوم [illegible] کتاب [illegible] این مسئله
شده و در ایمان [illegible] امید چنان است که [illegible] خواهد بود ان شاء الله [illegible]

ای عزیز [illegible] اسلام [illegible] التقوی [illegible]
لاجرم خلفای معنوی آنحضرت و خلفای ظاهری آنحضرت بسیار گشتند و این خلافت
عامه است و خلافت خاصه [illegible] که در خلقت او [illegible] و از این
خلافت دیگر است که آنحضرت فرموده صلی الله علیه وسلم که هر کس از شما رعیت دارد
و هر کس از شما سؤال کرده شود از رعیت خود امام [illegible] پادشاه [illegible] بر رعیت خود [illegible]
[illegible] خود و زن [illegible] خانه زوج خود و ولد او و عبد یعنی غلام بر مال مولای خود
از ایشان [illegible] رعیت خود [illegible] خواهد شد ترجمه حدیث است که در مشکاة
عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا کلکم راع و کلکم

مسئول

مسئول عن رعیته فالامام الذی علی الناس راع و هو مسئول عن رعیته والرجل
راع علی اهل بیته و هو مسئول عن رعیته والمرأة راعیة علی بیت زوجها و
ولده و هی مسئولة عنهم و عبد الرجل راع علی مال سیده و هو مسئول عنه الا فکلکم
راع و کلکم مسئول عن رعیته متفق علیه و هیچ [illegible] است امر شفاعت روز قیامت
شفاعت خاص است که بجز رسول ما محمد صلی الله علیه وسلم الشفاعة [illegible] هیچکس نیست و آن
شفاعت راحت از طول [illegible] است و [illegible] حشر چنانچه در حدیث شفاعت مذکور است
که [illegible] همه انبیا [illegible] باین [illegible] در این مرتبه شفاعت [illegible] چنانچه
نقل از عثمان بن عفان است رضی الله عنه [illegible] مطلق شفاعت است که
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم شفاعت کنند در قیامت سه نوع انبیا پس از آن
علما پس از آن شهدا [illegible] ترجمه این حدیث است که در مشکاة است عن عثمان بن عفان
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یشفع یوم القیامة ثلثة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء رواه
[illegible] معلوم [illegible] که مراد از علما آنان اند که درجه ایشان از انبیا کم است و از
شهدا برتر است و آنان [illegible] دین اند و در این زمانه این چنین علما کم اند
قال الله تعالی قال الذی عنده علم من الکتاب و هو آصف بن برخیا صاحب سلیمان

اولیاء الله کابی بکر و عمر و عثمان و علی و نظائرهم کابی حنیفه و الشافعی و مالک و احمد بن حنبل
و در شباهتهم کالمشایخ العاملین العالمین الجامعون بین الشریعة و الطریقة کجنید و آنانکه
و نصیحت ابراهیم بن ادهم و اقرانهم و اتباعهم ان یکونوا من النفس المقتدین بآثارهم
والمقتدین باعمالهم و اقوالهم و احوالهم کالشیخ عبدالقادر الجیلانی و الشیخ محی الدین المولوی و الشیخ
زین الدین اللاهوری و الشیخ بهاء الدین الملتانی و الشیخ بهاء الدین النقشبندی ممن سلک طریق
الحق و ترک النفس و اهواءها و در شان اهل اسلام احوال مخلوقات در شرح مشکوة ما کردیم و ذکر ان در
تا که هیچ حال از ذکر شان و از ابی سعید است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که از امت من کسی است که شفاعت کند زمره بسیار
را و بعضی قبیله را که از امت من اند که شفاعت کند و بعضی عصبه را که از ایشان هم اند و کسی که
و بعضی مردی را که شفاعت کند تا که داخل جنت شوند در ترجمه ابی سعید است که
در مشکوة است عن ابی سعید رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان من امتی
من یشفع للفئام و منهم من یشفع للقبیلة و منهم من یشفع للعصبة و منهم من یشفع للرجل
حتی یدخلوا الجنة و از انس است که فرمود که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم یصف

مر مذنبان اهل النار را پس که ذکر کند بر ایشان مردی از اهل جنت پس گوید مردی از اهل النار
یا فلان آیا نمی شناسی مرا من آن کسم که ترا یکبار نوشانیدم آب یا دادم و بعضی
از ایشان میگوید که منم آنکه بخشیدم ترا آب وضو در دنیا پس شفاعت کند برای
او پس داخل کند او را در بهشت ترجمه این حدیث است که در مشکوة است
عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصف اهل النار فیمر بهم الرجل من اهل
الجنة فیقول الرجل منهم یا فلان اما تعرفنی انا الذی سقیتک شربة و قال بعضهم
انا الذی وهبت لک وضوءا فیشفع له فیدخله الجنة رواه ابن ماجه پس ثابت گشت که شفاعت
بجز از حق است انبیا را و هدایت نیز که از حق نیست قال الله تعالی من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه و لا یشفعون الا لمن ارتضی و قال الله تعالی انک لا تهدی من
احببت جواب آنکه هر دو از هدایت و شفاعت بدایع اند و هیچ آن قسم
هدایت و شفاعت تام و اخبته و شفاعت و هدایت تامه مر محمد راست صلی الله علیه وسلم
و چون محمد صلی الله علیه وسلم را در شب معراج سه کاسه دادند کاسه پر از شیر
و کاسه پر از شهد و کاسه پر از آب آنحضرت کاسه شیر گرفت و نوشید آن را

گفتند که راه نموده شدید بدین رتبت و معلم آگاه باش که از امیر ... عمر را
بیغولان گفتی انتم تو کانوا الشکو ... صدمت العراج ثم اتیت بانائین ... عمر
انا منهم لیس و انا ... فاخذت اللبن و شربته ... الفطرة
اما انک لو اخذت الخمر غوت امتک متفق علیه با وجود آنکه ... در بود برابر ...
لاجرم خیار امت او که ... در حلاوت اند ... که اندک مستی و شیرینی دارد
گرفته اند در ... شرع و ... آن مستهلک اند و ثابت ... و وجه الکمال ... پیاله
شده اند از سبب کمال متابعة آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این پیاله شیر که ...
است با تمیّه و الکملیّة ذات محمد که جامع جمیع مراتب است پس این شیر ... در
هر یک از خواص ... مختلف آمد در بعضی ... مستی زیاده و در بعضی ... شیرینی
زیاده و در بعضی علی الطور الذی لا یعلمه الا الله پس در آنکه ... مستی زیاده شد
قدر ... از ایشان ظهور کرد و در آن بعض که ... شیرینی زیاده است ...
زیاده است و در کشف المحجوب است که ابراهیم خواص را از ایمان پرسیدند گفت اکنون
این را جواب ندارم از آنکه هرچه گویم عبارت بود و مرا باید با معامله جواب گویم ...

من قصد مکه دارم و تو نیز بر همین عزیمتی اندرین راه ... صحبت کن با من ... مسئله
خود بیابی گفتا چنان کردم چون ... باد ... فرو ... هر شب ... از در ... و دو کاسه
شربت آب ... از آسمان ... تا روز ...
اندر میان ما پیری آمد سوار چون آن را بدید از اسب فرود آمد و یکدیگر را
در پرسیدند و زمانی سخن گفتند و پیر بر اسب سوار شد و بازگشت گفتم ایها الشیخ
مرا بگوی که آن پیر که بود گفت آن ... جواب سؤال تو گفتم چگونه گفت آن خضر پیغمبر
علیه السلام که از من صحبت طلبید و من اجابت نکردم پرسیدم چرا گفت ترسیدم که اندر
صحبت او اعتماد از خداوند حق بر وی کنم و توکل من تباه شود حقیقة ایمان ...
توکل باشد چنانکه خدای عزّ و جلّ فرمود و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و اندر
حکایات معروف است که چون ابراهیم خواص رحمه الله بکوفه بزیارت حسین بن
منصور شد حسین او را گفت یا ابراهیم روزگار خود اندر چه گذاشتی گفت
که ... بر توکل درست ... گفت ضیّعت عمرک فی عمران الباطن
فاین الفناء فی التوحید و در حدیث شریف است که ...
در ... باشند حلاوت ایمان یافته است کسی که خدا و رسول خدا احب باشد

نزد او از ماسوای ایشان و آنکه دوست دارد مردی را دوست ندارد او را
مگر برای خدای عز و جل و آنکه مکروه داند آنکه باز گردد بسوی کفر پس از آنکه خلاص
داده است او را خدای تعالی از آن چنانکه مکروه می‌داند در آتش افتادن را ترجمه
حدیث که بخاری و مسلم هر دو نقل کرده‌اند از انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثلث من کن فیه وجد حلاوة الایمان من کان الله و رسوله احب الیه مما سواهما و ان
یحب المرء لا یحبه الا لله و ان یکره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره
ان یقذف فی النار کاتب الحروف گوید که شک نیست که این مرد که آن مرد را دوست
میدارد چنانچه در حدیث آمده است مرشد حقیقی باشد که برای خدای تعالی او را دوست
میدارد که دیدار او خدای تعالی یاد آید کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیارکم الذین
اذا رأوا ذکر الله [illegible] آنکه اهل طریقه ملامتیه که افعال ناشایسته
در حال شرع میکنند این طریقه ملامت نیست چنانچه صاحب کشف المحجوب ذکر کرده
که بنزدیک من طلب ملامت عین ریا بود و ریا عین نفاق از آنجهت مرایی
بتکلف بر آن رود که خلق او را قبول کنند و ملامتی بتکلف بر آن رود که
خلق او را رد کنند هر دو گروه اندر خلق مانده‌اند و از ایشان بیرون

گذر

گذر ندارند تا یکی بدین معامله پدید آمده است و یکی بدان معامله و درویش
را خود صورت خلق بر دل نگذرد و چون دل از خلق گسسته باشد از این هر دو معنی
فارغ باشد و هیچ چیز پای بند وی نباید ترجمه در حدیث است که گفتند یا رسول الله
چه بینیم مؤمنی را که خشوع در وی میکند و مؤمنی را که خشوع در وی نمیکند الخ ترجمه
و جواب کسی که شیرینی ایمان یافت خشوع کرد و کسی که شیرینی ایمان نیافت خشوع نکرد
ترجمه حدیث است که [illegible] الخیرات است و قیل یا رسول الله صلی الله علیه وسلم نری
مؤمنا یخشع و مؤمنا لا یخشع ما السبب فی ذلک فقال من وجد للایمان حلاوة
خشع و من لم یجدها لم یخشع و در ذخیرة الملوک آمده که هر مقامی از مقامات حضرت
سلوک را دو طرف است مذموم و وسطی محمود مثلا تواضع را دو طرف است
طرف افراط که تکبر است و طرف تفریط که تذلل است مثلا اگر کسی با دیگری
نزد عالمی از علمای دین برود برخیزد و او را بجای خود نشاند و کفش او را نهد
و پیش او ایستاده شود مذموم است و تفریط او [illegible] و حدیث لیس للمؤمن ان یذل نفسه
نشانه بدین حال است امثال این با اقران و اخوان محمود است و مافوق
دارا اول مذموم پس عدل آنست که حبیب مرا شاید از خلق هر کس لایق

حال او معامله کند و تواضع عالم با آن کس بود و تبع آنست که با او در ورک شود
دارد و سخن نرم گوید و سوال او را جواب برفق گوید و در حاجت او سعی
نماید و در باطن خود را از وی بهتر داند و از خطر خاتم الخیر باشد لیکن هرگز
پس چون این مشایخ کرام بر خویش بجز نسبت الهی اعتماد ندارند خویش را
و اعمال خویش را حقیر پندارند و خویش را از طفل صغیر نیز بزرگ نپندارند
و در مشکوة است عن معاذ بن جبل قال لما بعثه رسول الله صلی الله علیه وسلم الی
الیمن خرج معه رسول الله صلی الله علیه وسلم یوصیه و معاذ راکب و رسول الله صلی الله
علیه وسلم یمشی تحت راحلته فلما فرغ قال یا معاذ انک عسی ان لا تلقانی بعد
عامی هذا ولعلک ان تمر بمسجدی هذا و قبری فبکی معاذ جشعا لفراق رسول
الله صلی الله علیه وسلم ثم التفت فاقبل بوجهه نحو المدینة فقال ان اولی الناس
بی المتقون من کانوا وحیث کانوا رواه البیهقی در ذخیرة الملوک است که
نقل است که عوف بن عبد الله را غلامی بود بد سیرت که بی ادبی بسیار میکردی
و هرگاه که عوف را خشم آمدی گفتی ای غلام مانند مولای خود هستی چنانچه

خواهد

خواهد او از خدا عاصی شود او نیز در خواجه عاصی میکرد و چون او را
ملامت کردندی که چرا این غلام را نمی‌فروشی گفتی که من میخواهم که نفس خود را بدین [illegible]
این غلام [illegible] دارم و اگر کسی ازین بیعه میکند میدانند و میگویند اگر ما
در روز قیامت را روغره باشید تو انیز با خواهم کرد و اگر تو انا بروغیت پروردگار
خدا باشم مرا با تو خواهی کرد و این است طریق پیران و مشایخ متقدمین رضی الله عنهم
چنانچه در کتب متقدمین مسطور است چه دانسته اند که عاقبت امر پوشیده است
چه رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده لا یدخل احدا منکم عمله الجنة ولا یجیره من النار
ولا انا الا برحمة الله رواه مسلم عن جابر رضی الله عنه بعض نیکوان که در تمام عمر
به نیکی میگذارند در آخر عمر بعلت سیئه خاتمه عاقبت ایشان بد میگردد و این
عبارت ترجمه بلفظی این حدیث است که بخاری از ابوهریره روایت کرده قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الرجل لیعمل الزمن الطویل بعمل اهل الجنة ثم یختم
له عمله بعمل اهل النار وان الرجل لیعمل الزمن الطویل بعمل اهل النار ثم
یختم له عمله بعمل اهل الجنة حضرت شیخ سعدی فرموده که کس را بخیر و طاعت
غره اعتماد نیست آن بد بصر بود که کند تکیه بر عصا و پیغمبر صلی الله علیه وسلم

باآن بزرگی که در حدیث گفت که نه داخل میکند مرا عمل من بهشت را مگر که خدای تعالی

مرا بفضل و رحمة خود بپوشد اگر چه انبیا از سوء خاتمه مأمون لیکن بر آن مأمور

و این ترجمه حدیث است که بخاری و مسلم نقل کرده از ابوهریره قال قال رسول الله صلی

الله علیه و سلم لن یدخل احداً منکم عمله الجنة قالوا ولا انت یا رسول الله قال ولا انا

الا ان یتغمدنی الله منه بفضل و رحمة و چون این زمره اهل الله را مطمح نظر

توجه بحق است هر چه ایشان را از خدای تعالی قریب میدارد بخود [illegible] نشد

ایشان را میکنند و در رساله تعرف التصوف مرقوم است که قد اشار الطوائف الی الجنید

رضی الله عنه عن سماع فقال کلما یجمع العبد علی مولاه فهو مباح فجعله

ما یجمع فی اباحته لا بعینه حکمه موقوفا علی علة حتی لا یکن شیخ عبد الحق [illegible]

در شرح این سخن گفته هذه الکلمة عربیة من الجنید سید الطائفة تنبیه علی ان الصوفیة

لا یبدأون یکونوا ابداً یجمع القلوب من المباح و الا یجمع القلوب لا ینفع انتهی و هم

در رساله تعرف التصوف مرقوم است و لهم فی الارادات عقدة و معنی انهم یلاحظون

حضور قلوبهم مع مولاهم فما ینتج ذلک اگر از و چیزی را [illegible]

مراقب حلاوت عالم و شبهه لا ینتهی بصرع التحریم و منهم [illegible]

ای لوط
تبلیغ معلوم
[illegible]

[illegible]

علیهم

علیهم فلم یوقف معنا صدورهم و لما تبعهم فیما ما لطابوا به انفسهم فی المحققات

و الاحکام و الفضائل التی لا یختلف احوال العامة و ربما یطلبها الخاصة علی [illegible]

فیمالک [illegible] ما کان یجاهد غیره و للمریدان المنکر لها بالنذور گفت که بظاهر الحق

بخلاف العامة فعلیکم بالحذر و الاشفاق و بالله التوفیق انتهی اگر چه مردم آن را

بطول نسبت دهند بالفسق و فجور الوده کنند هر گناهی عظیم تر از [illegible] بکنند

حضرت سید علی همدانی در ذخیرة الملوک آورده که نقل است که ابو میسره قدس سره

که از اکابر تابعین بود شصت سال پهلو بر زمین ننهاد و چون شب در آمدی تا بروز

بر خود نوحه کردی و رخسار مبارکش از آب چشم ریش گشته بود روزی یاران گفتند

ای پسر از خوردی تا این غایة از تو هیچ گناه نیامد و همه عمر در طاعت [illegible]

گذاشتی و حق جل و علا ترا بشرف اسلام و علم مشرف گردانیده است این چندین نوحه

چرا میکنی گفت ای یاران چون نوحه نکنم که حق جل و علا ما را خبر داده است که همه را

در دوزخ می آید و ندانم که من از آنجا خواهم بود که تا شما مینمائید و نیز در کشف

المحجوب است که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه روزی از [illegible] آمد اندر

حال خلافت و [illegible] امیر المؤمنین [illegible] برسرها ده و در چهار صد غلام در خدمت گفتند یا امیر

[illegible]

[illegible]

این چه حالت گفت ایدان اجوبه بغیب و نیز از ابویزید می آرند که از سفر

حجاز بری آمد مردمان او را پیش آمدند و از حق باز ماند چون مبادرت از آن قرص از

آستین بیرون آورد و خوردن گرفت جمله از وی برگشتند و او را تنها گذاشتند

و این در رمضان بود و او مسافر بود مرید را گفت که یک مسئله از خلق از او شدم

جدا از حق و در قرآن مجید فرموده است کسی که غفلت کند از ذکر رحمن مقیض میکنیم برای

او شیطان پس او برای آن شخص قرین باشد ترجمه این آیه این است که و من یعش عن ذکر

الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین چنانچه خضر علیه السلام افعالی که منکر بظاهر

بود و فی الحقیقة تال انها نیک بود اگرچه موسی علیه السلام با آن پیغمبری و علم

موسوم و معاتب بود کاتب الحروف میگوید آنچه مذکور شد اثبات شد که ملامت

است و صاحب کشف المحجوب گفته که شیخ علی بن عثمان الجلابی ام میگویم که

اندران زمانه ملامت را فعلی مرتکب گشتم و بدید آمدن چیزی بر خلاف عادت

اکنون اگر کسی خواهد که مراورا ملامت کنند گو که دو رکعت نماز تطوع کن دراز تر

و یا دین را بر تمامی بورز تا همه خلق یکبار متهم شوند ... خواهند

اما آنکه طریقش ترک باشد و بخلاف شریعه چیزی ورزد کسی ترک گوید که

این

این لفظ الجلابی است

۳

این طریق ملامت می ورزم آن صلاة و ضحی باشد و آنچه ظاهر و هر که

صادق چنانکه اندرین زمانه بسیار هستند که مقصودشان از رد خلق

قبول ایشان بود از آنکه نخست باید که کسی مقبول باشد تا کسی رد ایشان

کند و فعل بدید آید که ایشان او را رد کنند قبول کرده را تکلف رد کردن

بعلامت باشد و چنانچه از ابوحنیفه رضی الله عنه در معنی ملامت منقول است که رد

قضا کرد و در ملامت خود را از این قضا باز داشت پس چون ... اکمل

... اند لهذا گفته اند که کلام مردمان بر قدر عقول ایشان باید کرد و

ابوهریره رضی الله عنه که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو وعا از علم برگرفتم یکی را آشکار

کردم در میان مردمان و اگر دیگر را اظهار کنم مردمان از من حلقوم مرا قطع کنند

ترجمه این حدیث است که در مشکوة ... عن ابی هریرة قال حفظت من رسول الله صلی

الله علیه وسلم وعائین فاما احدهما فبثثته فیکم واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم

یعنی مجری الطعام رواه البخاری و ابن عباس رضی الله عنهما میگوید در آیة الله الذی

خلق سبع سموات و من الارض مثلهن الآیة اگر تفسیر کنم شما مرا سنگسار کنید و

مرتضی علی کرم الله وجهه میگوید که در سینه من علمی هست که اگر شما را ظاهر کنم عزیزان رجوع جفا کنند

قطع هذا

البلعوم است

رسیمان در جاه وآب چشم وی رومیند که اگر بخواهیم البته مفتاح دفتر بارگیم از
نفیسه تحفة الکتاب وامام زین العابدین فرموده که اگر جوهر علم خود ظاهر کنم مرا
از عابدین وثنی شمارند و بکشند چنانچه در کتب مذکور است وحضرت سید علی
همدانی در ذخیرة الملوک نوشته است که بعضی از خسیس همتان که وصله
قوت یافته بودند گشتند اگرچه طبیب یافتند اما چون بازیکی ذکر آنها بر داشتند
از معالجه دست بداشتند بدین سبب طبیبان دین روانه سیت ازین تر
دامن در چیدند ودر روی در نقاب کشیدند وحقایق علوم از میان خلق
مندرس گشت وانوار ارشاد منطفی واعلام آداب عبودیت از میان جهال
جهال ادب بر خاست وجمهور پرستان زمانه این مرض را فراموش کردند وانکار
این علوم معنوی روا داشتند وبر تحصیل مال وجاه وپیشکاری کردند ودر طلب جاه
ولذات دین خود بباد دادند که آن الحروف که مهندار از سبب خلقیه هوای نفس
امور دین منعکس شد ونهادن در تکاسل در امور دین پیدا شد چنانچه در ذخیره
است عن ابی امامه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف انتم
اذا طغی نساءکم وفسق شبابکم وترکتم جهادکم قالوا وان ذلک لکائن

یا رسول

یا رسول الله قال نعم والذی نفسی بیده واشد منه قالوا وما اشد منه یا رسول
الله قال کیف انتم اذا لم تأمروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنکر قالوا
کائن ذلک یا رسول الله قال نعم والذی نفسی بیده واشد منه قالوا وما اشد منه
یا رسول الله قال کیف انتم اذا رأیتم المعروف منکرا ورأیتم المنکر معروفا
قالوا وکائن یا رسول الله قال نعم والذی نفسی بیده فعند ذلک یقول الله تعالی حلفت
بی لاتیحن لهم فتنة یصیر الحلیم فیها حیران پس بنا بر این اعلیه مجتهدان علیهم الرحمه
والرضوان اگرچه مخزن علوم معرفت بودند چون دیدند که ملوک وامراء وعوام
راه ورای نفس وهوا غالب است بجز مسائلی که ظاهر شرع نموده باشد اگر علوم
را پوشیده آید بنا بر آن حضرت سید علی همدانی در کتاب ذخیرة الملوک
سنت الهی چنین رفته است که اکابر وارباب نفوس پیوسته مراقبه انفاس
واوقات ومحاسبه ایام وساعات مواظبت نمایند واوقات عمر را بانواع طاعات
واصناف عبادات معمور دارند وابدان را که وقوی مجتمعه وا دائماً روانه
ودیانات گداخته خود را این جمله بسیار حسرت انگیزد وخود را بدین درگاه
از خاصان جایگاه کمتر دانند وجمهور پرستان مغرور وتیره روزگاران

مشهور همگی عمر در مخالفت حق آینه دل سیاه کرده و دکر مطالعه نفس اشتغال

بر جهان بسته و لذات دنیا را [illegible] مگر در محرم دار را قبله خود ساخته و دوام

هوا را معبود خود کرده امید خود را مسلمان حقیقی بشمرند و به نماز و روزه

رسمی مغرور گردیده و تقلیدات بر روزه مباهات عبادات کنند و لاف

تقلید اما خوش حقانیه [illegible] رسانند پس چون نماز و روزه صحیح و زکوة اهل

[illegible] طاعات اضافه است لا جرم [illegible] ایشان که

که جهاد میکنند در راه مهمی [illegible] ایشان را در راه [illegible] صلوة اهل [illegible]

از بحث، و دیگر ایشان منزه میشود [illegible] اینست که والذین جاهدوا

فینا لنهدینهم سبلنا و ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و این است [illegible]

آنچه در ذخیرة الملوک است که هر گاه رسول علیه الصلوة و السلام را اندوهی رسیدی

گفتی ارحنا یا بلال بالصلوة پس راحت خود در نماز دیدی [illegible] و روشنائی

چشم خود در نماز یافتی و امروز کسی [illegible] خود را مسلمان خواند راحت

خود در ملاهی [illegible] و روشنائی چشم در [illegible] باید [illegible]

این لفظ [illegible] مشهور [illegible] است

تقلیدات [illegible]

۳ این لفظ ارحنا یا بلال است

مباهات

مباهات میکنند آنچه مخصوص دین محمدی نام کرده اند و تعلقه زبانیه

را ارکان دانسته و رسوم عوام کالانعام را اسلام تصور کرده کاتب الحروف

گوید که آنچه از گناه و معصیت یکبار یا دوبار شود و مانند فحش القلب

الذی تحسبه لا یدنس لها در حق او است و اگر مصر باشد و همیشه گناه کنند و بشتاب

از گناه مرا او را عادت شده و شیرینی [illegible] ایمان او را خوف زوال است چنانکه

در احادیث بسیار این معنی معلوم است و کسی که این معنی [illegible] اند بر اصحاب [illegible]

آنحضرت [illegible] ایشان طعنه زنند [illegible] عیب کنند [illegible]

[illegible] و تجسس [illegible]

و در ذخیرة الملوک است نقل از عمر با عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما شبی در حراست

مدینه می گشتند در خانه روشن چراغ دیدند نزدیک شدند در بسته بود [illegible]

[illegible] که عادت اهل [illegible] عبد الرحمن را گفت [illegible]

خانه کیست گفت خانه ربیعه است [illegible] بن خلف [illegible]

[illegible] عبد الرحمن گفت [illegible]

امر حق کرده ایم گفت چگونه گفت حق [illegible] گفته است و لا تجسسوا [illegible]

این لفظ تعلقه است [illegible]

۳ این لفظ [illegible]

تجسس کردیم عمر از آنجا بازگشت و در حدیث آمده است که فاسق در خانهٔ خود نشسته
و در بسته باشد و آواز سرود و رقص و مزامیر و اوتار و اصوات ملاهی
نامشروع چنانچه عادت فسقه است از آن خانه مرتفع نشود در چنین حال تجسس کردن
و از بام و در در آمدن خلاف شرع است اما چون این نوع اصوات مرتفع
شود چنانکه هر که بیرون باشد بشنود واجب گردد که از هر جا که باشد در آیند
و تغییر منکر کنند و همچنین اگر فاسق طنبور یا عود زیر جامه گرفته است و شکل آن
ظاهر است احتساب واجب است چه هر چه دلالت کند آن را مستور نگویند حکم آن حکم
مکشوف است و اگر کسی چیزی از خمر یا مزامیر در زیر جامه گرفته باشد [illegible]
[illegible] استکشاف آن نکنند و از همسایه در رفتار فاسق استخبار و تفحص نکنند
و هم در ذخیره است که عمر رضی الله عنه شبی در مدینه عسس میکرد از خانه آواز سرود شنید
از دیوار خانه بالا رفت و نظر کرد شخصی را دید با اجنبیه نشسته و خمر [illegible] پیش
نهاده گفت ای دشمن خدا گمان بردی که خدا اغماض کند ترا از رسوا کردن گفت ای
عمر شتاب مکن اگر من یک گناه کردم تو سه گناه کرده گفت چگونه گفت حق تعالی گفته
ولا تجسسوا و تجسس کردی و گفته لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها [illegible]

۱ این لفظ [illegible]
۲ این لفظ استخباری است
۳ این لفظ [illegible] دشمن است

عمر گفت [illegible] اگر ترا عفو کنم از این کار توبه میکنی گفت بلی عمر از وی عفو کرد
و منظور آنکه ما طلب [illegible] نه تفتیش عیب ایشان [illegible] زیر جامه ایشان [illegible]
پس هر کس ذوق و لذت [illegible] اولیا [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام فرموده که المؤمن [illegible]
و منافق [illegible]
[illegible] اولیا [illegible]
سماع [illegible] مختلف فیه است نزد بعض علما معلوم است که مراد از سماع
سماع ملاهی و مزامیر است و غیر [illegible] جواز او نزد اکثر است و عدم جواز او نزد بعض
که متعصب اند [illegible] سماع مزامیر باشد که نزد اکثر علما و ائمه [illegible]
ممنوع است و نزد بعض [illegible] و بعض [illegible] مباح است [illegible]
اما چون [illegible] فایده و ذوق که در سماع [illegible]
[illegible] باید که هر کس [illegible]
[illegible] شهوات و لذات [illegible] و دوام [illegible]
[illegible]

۱ این لفظ [illegible] است
۲ [illegible]

بشنو حرام است کیعنی الکاملین حضرت مولانا جامی در نفحات الانس نقل از حضرت
شیخ ابوالحسن خرقانی آورده که وی گفته اگر کسی سرود بگوید و بآن حق خواهد
بهتر از آن بود که قرآن خواند و بدان حق را نخواهد و هم وی گفته که وارث
رسول الله کسی بود که بفعل اقتدا کند نه آن بود که روی کاغذ سیاه کند حضرت خواجه
حافظ علیه الرحمه فرموده سخنی که بشنوی از اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نه
دلبرا خطا اینجاست اما چون در قرآن مجید است که نیست چیزی مگر که تسبیح گوید
رب خود بگوید ترجمه این آیه است که و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون
تسبیحهم پس این آلات و ادوار هم شیء است و ذکر و تسبیح حق میگویند معلوم
باکه ذکر و تسبیح حق گفتن او [illegible] و آلات [illegible] است [illegible] از قبیل [illegible]
است چه معلوم است که ذکر و تسبیح ایشان [illegible]
که آواز از ایشان می آید ذکر [illegible] معلوم شد که ذکر و تسبیح ایشان [illegible]
دیگر باشد کیف و لکن لا تفقهون تسبیحهم بدان اشاره باشد و از تسبیح و ذکر گفتن
ایشان اعلال بود [illegible] آواز [illegible] بشنود [illegible]
ذکر غرض آنست که ایشان را ذکر و تسبیح [illegible]

امام ابوحنیفه رضی الله عنه [illegible] که از اینها ذکر حق بشنود و الا [illegible]
و در [illegible] مشغول [illegible] و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله
[illegible] صادق نیاید و مردمان را [illegible] گمراه نکنند و [illegible]
[illegible] چنانچه از حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس سره
منقول است که روزی می فرمود که آواز رباب صریر باب بهشت است که ما میشنویم
منکری گفت ما نیز همان آواز میشنویم چون است که چنان گرم نمیشویم که مولانا [illegible]
[illegible] آنچه ما میشنویم آواز باز شدن آن در است [illegible]
میشنوی آواز فراز شدن [illegible]
[illegible]
اینها از [illegible] مبالغه و در تحریم اینها [illegible]
بسیار کرده اند و [illegible] الحق عند اهل [illegible] و الاعلام [illegible]
[illegible]
[illegible] گفته اند [illegible]
امام [illegible] علیهما السلام است که حضرت [illegible]

دهم بشیخی دیوار بنیم بے قدر و بار وجود ظلم جعفر [illegible] اهل آن قریه مردم

تضییف ایشان کرد و موسی عیب کرد و صبر نکرد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم

که جامع علوم موسوی و عیسوی و متخلق بخلق [illegible] بود [illegible] کاش موسی

صبر کردے تا خضر از عجائب احوال ایشان ما را خبر کردی پس بنا بر آن علیه چون پرده از

کارگاه جرد ارید معصوم [illegible] و لیکن عقد بازیچه بالجاریه [illegible]

منکشف شود و هم چون [illegible] جهل و ضلالت که مستحل این کلام

شده اند [illegible] حدیث لیکونن من امتی اقوام یستحلون الخز و

والحریر والخمر والمعازف شنوند و دانند که [illegible] شهوات فی الفقه

لذات شیطانی [illegible] اصطلاح [illegible] که [illegible] دیوار

تیمان [illegible] تمام کنند [illegible] معلوم شود [illegible]

در قرآن [illegible] که ذکر خدا [illegible] ترجمه این آیه است که الذین

[illegible] القلوب [illegible] ذکر الله [illegible]

میشود پس جایز [illegible] از سبب [illegible]

مباح باشد [illegible] الضرورات تبیح المحظورات و هم ما راه المؤمنون حسنا

فهو عند

فهو عند الله حسن ثابت است چه بسیار امور است از امور دین که در بعض

زمان بسبب مصلحتی و خصوصیتی و اختلاف اوقات جایز و مستحسن اند کالستر و الازار

لا بالحریر و لبس الحریر لیلة [illegible] و [illegible] لبعض الصحابة و قوله علیه السلام لعل الله قد

اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و هم در شرح حدیث

اذا اصاب اهل [illegible] ذکر کرده و یعلم منه ان ما رآه المؤمنون حسنا

فهو عند الله حسن [illegible] علیه [illegible] شود [illegible]

[illegible]

عند الفقهاء و الصوفیة و المحدثین [illegible]

حفظ [illegible] الشیخ عبد الحق [illegible]

شرح مشکوة ذکر کرده که البدعة [illegible]

فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و قوله کل بدعة ضلالة عام مخصوص و قال الشیخ

الامام الاجل عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام فی آخر کتاب القواعد البدعة اما

واجبة کتعلیم النحو لفهم کلام الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم و کتدوین اصول الفقه و الکلام

فی الجرح و التعدیل و اما محرمة کمذاهب الجبریة و القدریة و المرجئة و المجسمة و الرد

على هؤلاء من البدع الواجبة لأن حفظ الشرع يتوقف عليه هذه البدع فرض كفاية
والمندوبة كإحداث الربط والمدارس وكل إحسان لم يعهد في العصر الأول و
كالتراويح والكلام في الدقائق الصوفية والمكروهة كزخرفة المساجد و
تزويق المصاحف والمباحة كالمصافحة عقيب الصبح والعصر والتوسع في لذيذ
المآكل والمشارب والملابس والمساكن وتوسيع الأكمام وقد اختلف في كراهة بعض
ذلك قال الشافعي رحمه الله ما أحدث مما يخالف الكتاب أو السنة أو الإجماع أو الأثر
فهو بدعة ضلالة وما أحدث من الخير مما لا يخالف شيئاً من ذلك فليس بمذموم وقال
عمر رضي الله عنه نعمت البدعة هذه هذا آخر كلام الشيخ في تهذيب الأسماء واللغات
انتهى واقول و بموافق همين [illegible] حديث [illegible] في الإسلام سنة حسنة الخ
والأحاديث الأخر بمعناه و هم عيني در شرح صحيح بخاري نوشته است قال ابن
بطال قد صنع جماعة من المصلين [illegible]
فيه ورد لبعضهم بأن ذلك لم يقع [illegible] من الصحابة ولو كان مستحباً لكثر [illegible] قلت
لا يلزم من عدم وقوعه من أحد من الصحابة عدم جوازه لأن ما رآه المؤمنون حسناً
فهو عند الله حسن ولا سيما إذا فعله قوم من الصلحاء والأخيار [illegible]
مكروه

مكروه [illegible] چنانچه است آن فعلى كه از مجتهدين و تابعين و تبع تابعين منقول نباشد
باشد و هم از جهت [illegible] از آن مباح و آن فعل موجب تغيير احكام شرع
و با وجود [illegible] باشد مؤيد اين معنى است حديث صحيح عن ابي هريرة رضي الله عنه
صلى الله عليه وسلم قال ان الدين يسر ولن يشاد الدين احد الا غلبه فسددوا وقاربوا
وابشروا و هم حديث بخاري و مسلم از انس رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
يسروا ولا تعسروا وسكنوا ولا تنفروا و [illegible] بنا بر اين است اكثر احكام حنفيه رحمهم
الله تعالى عليهم و صاحب كشف المحجوب در كتاب خود فرموده كه مريد را اندر [illegible] حال [illegible]
ببايد كه سماع [illegible] را از فسق نگاه [illegible] اندر اين زمانه [illegible] كم شده
سماع [illegible] ظاهر شود و گويند كه سماع از حق [illegible] و [illegible]
اندر آن [illegible] گشته [illegible] فجور [illegible] شوند [illegible]
و از جنيد [illegible] رسيد [illegible]
[illegible] آن جا [illegible] اسلام [illegible] كنيم [illegible]
[illegible] چنانكه [illegible] چند [illegible]
[illegible]

اگر کود و وجد را با بد چون بصورت شود صعقه خرا با شاد اکرد و در هم ...

فرموده که شیخ من گفت رحمه الله الاستماع زاد المضطرین فمن وصل استغنی

عن السماع سماع توشه بازماندگان است هر که رسید او را از سماع حاجت نیست

از آنچه اندر محل وصل حکم سمع معزول بود که سمع مر خبر را بود و خبر از غائب

چون معاینه شد سمع معزول شود و هم آنکه بطور سماع ممکن شد اکثر ترجمه قرآن مجید

باشد موافق محاوره آیه قرانی که آیا وقت نیامد مر مومنان را که دل

خشوع کنند برای ذکر خدا و برای آنچه از حق نازل شده و نباشند همچون آنکه که

در ایشان مدت بسیار از ایشان فاسقان اند ترجمه این آیه است

الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل من الحق ولا یکونوا کالذین

اوتوا الکتب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم وکثیر منهم فاسقون و این

آیه در ضدار نازل شد در حق صحابه که قرآن شنیدند ...

آنکه از آن می‌ترسند از رب خود پس از آن نرم میشود جلود و قلوب ایشان بسوی

ذکر خدا ... الله پس در ترسندگان و خاشعین داخل اند ترجمه این آیت است که الله

نزل احسن الحدیث کتبا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم

ثم تلین

ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله و از اینجا ثابت شد ذوق و وجد عارفان

حقیقی در قصص و اشعار ثابت است کما یدل علیه قوله تعالی لو انزلنا هذا القرآن

علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم

یتفکرون و در تفسیر البقرة ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد

قسوة وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء

وان منها لما یهبط من خشیة الله وقوله تعالی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی

صعقا و در صحیح مسلم عن ابی موسی الاشعری فی حدیثه عن النبی صلی الله علیه وسلم

حجابه النور لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه و در مشکوة

عن زرارة بن اوفی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لجبرئیل هل رأیت ربک

فانتفض جبرئیل وقال یا محمد ان بینی وبینه سبعین حجابا من نور لو دنوت

من بعضها لاحترقت ... المصابیح ... و مانعی در رقص و شور ش

و الیشان و همه اولیاء صوفیه حتی الضحاک نسبت ... علی المادح

علم الحدیث و در کشف المحجوب است که چون عمر بن خطاب رضی الله عنه بشنید که خواهر

و داماد وی مسلمان شد قصد ایشان کرد با شمشیر آخته و قصد ایشان کرد

قشعریره ... الست ... بعضی لرزه بدن ...

تا حق تعالی شکر ایشان از لطف اندر زرواباد سورهٔ طه گمین ساخت چون
بر دو سر آن خواهر آمد خواهرش میخواند طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا
عاشق صعید دوانی آن شد و دلش بسته لطایف آن گشت طریق علم
جستن گرفت جامه جنگ بر کشید از مخالفت بموافقت آمد و مرد رفت که
جوانی پیش رسول صلی الله علیه وسلم این آیه خواندند ان لدینا انکالا وجحیما
وطعاما ذا غصة وعذابا الیما [illegible] بیفتاد و گویند که مردی پیش عمر
رضی الله عنه برخواند که ان عذاب ربک لواقع ما له من دافع نعره زد و
بیهوش گشت برداشتند و بخانه بردند و تا یکماه پیوسته بیمار بود و از
وحشت ترس عذاب [illegible] و گویند که مردی پیش عبد الله بن حنظله رضی الله عنه
برخواند این آیه لهم من جهنم مهاد و من فوقهم غواش گریستن برو در افتاد
تا حالیکه پنداشتم که جان از وی جدا شد الله و بر پای خاست
گفتند ای استاد بنشین گفت هیبت این آیه مرا از نشستن باز دارد
در بعد از آن این آیه قرآن که چون میشنوند آنچه نازل کرده شد سوی رسول
می بینی چشمهای ایشان که میریزند از اشک از سبب آنچه معرفت حق است
را حاصل

را حاصل شد اللهم [illegible] این آیه است که و اذا سمعوا ما انزل الی
الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق الایه در کشف المحجوب
آورده که زراره بن اوفی از کبار صحابه [illegible] بود مردمان را امامی
میکرد آیتی برخواند [illegible] جان بداد و ابو جهیر از بزرگان تابعین بود
صالح مری رحمه الله علیه آیتی بر وی برخواند نعره از وی جدا شد و از دنیا رفت
و ابراهیم نخعی رضی الله عنه روایت آرد که اندر روزی از دیههای کوفه میرفتم
پیرزنی را دیدم اندر نماز ایستاده آثار خیر بر وی ظاهر دیدم تا از نماز
فارغ شد بحکم تبرک بر وی سلام کردم مرا گفت قرآن دانی گفتم بلی گفت آیتی
برخوان برخواندم [illegible] کرد و جان با استقبال رؤیت [illegible] و احمد بن
ابی الحواری رحمه الله علیه روایت آرد که اندر بادیه جوانی دیدم با مرقعه خشن
بر سر چاهی ایستاده مرا گفت یا احمد بوقتی آمدی که مرا سماع میباید کرد تا جان
بر هم آیتی برخوان گفت خداوند تعالی مرا الهام داد تا برخواندم که ان الذین قالوا
ربنا الله ثم استقاموا گفت یا احمد بخدای کعبه که همان برخواندی که اندر این ساعت
فرشته برمیخواند در حال جان بداد و در نفحات الانس است [illegible]

از شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری که گفت ذوالنون مصری و شبلی
و خراز و نوری و دراج همه در سماع برفته اند رحمهم الله تعالی
نه زیستند و غیر از ایشان بوده اند نیز از مشایخ و مریدان که در
سماع برفته اند چه در سماع قرآن و چه در سماع غیر آن [illegible] هم شیخ
الاسلام گفت سماع که دیدار آن راه دل بود مر درا گوش با او بود و دیده با او
بود چه طاقت و هوش بود صاحب کتاب کشف المحجوب میگوید که من معاینه در
[illegible] را دیده ام در جبال آذربیجان می رفت و این بیتها میخواند و واله
ما طلعت شمس و لا غربت الا و انت منی قلبی و وسواسی و لا جلست الی قوم
احدثهم الا و انت حدیثی بین جلاسی و لا تنفست محزونا و لا فرحا الا و ذکرک
مقرونا بانفاسی و لا هممت بشرب الماء من عطش الا رأیت خیالا منک فی
الکاس ناگاه بیفتاد و جان بحق تسلیم کرد و هم در نفحات است که شیخ الاسلام
گفت قدس سره که شیخ عباس فقیر را گفت که شیخ ابوبکر [illegible] گفت که
[illegible] بودم میزبان کنیزکی داشت که چیزی می توانست خواند گفتم که بخوان

سو للاصفی [illegible] فی قلوب [illegible] گفتند و او درویشی بر پای خاست [illegible]
جنید بزد و گفت که علامت کرده [illegible] از این حرف [illegible]
و برفت [illegible] شیخ الاسلام قدس سره گفت که ابو عبدالله باکو گفت
که ابو [illegible] در سماع بود که قوالی چیزی بخواند
بیارست و بر پای خاست [illegible] گفت که بغیر از تو [illegible]
[illegible] بشد و برفت شیخ الاسلام قدس سره گفت که ابو القاسم [illegible] با قوم
در مهمانی بود گوینده برخواند کل بیت انت ساکنه غیر محتاج الی السرج
وجهک المأمول حجتنا یوم یأتی الناس بالحجج لا اتاح الله لی فرجا یوم ادعو
منک بالفرج ابو القاسم [illegible] دست [illegible] آورد و بانگی زد و بیفتاد و چون
تفحص کردند رفته بود شیخ الاسلام گفت یکی از این طایفه گفت که در نیشابور
حادثه واقع شد که مردم از شهر بیرون رفته بودند من در مسجدی بودم و در کنج
آن مسجد درویشی دیگر بود گوینده درآمد درویش وی را گفت که چیزی بگوی
وی برخواند [illegible] و حیاتک الحب [illegible] لا تنقضی ابدا او ینقضی الابد [illegible]

متلذذ باد و حسبکم بین الجوانح لم ینسوا بعد آن درویش نعره‌ای بزد و بیفتاد
میان دو نماز آنگاه بیدار آمد چون بنگریستیم مرده بود شیخ الاسلام قدس سره
گفت که صوفی در شهر آمد که میان بصره و کوفه است مر [illegible] بار [illegible]
رسید بر آن کوشک مهتر بود و پیش وی کنیزکی مغنیه چیزی میخواند آن
صوفی آواز وی بشنید که میخواند کل یوم تتلون غیر هذا بک اجمل
گفت کل یوم تتلون غیر هذا بک اجمل درویش را خوش آمد و [illegible] خود را
یا جاریه بالله بحیوة مولاک لا اعدت هذا البیت کنیزک تکرار میکرد و [illegible]
مرد را گفت چه انکار میکنی و [illegible] گفت [illegible] درویش [illegible]
وقت وی خوش گشته است آنرا من همی میگویم گفت خواجه سر فرو کرده آن [illegible]
دید خوش گشته و پای میکوفت تا جان تسلیم کرد و پای همی زد و [illegible]
و جان بداد و آن خواجه چون آن را بدید حالی وی بگشت کنیزک را آزاد
کرد و پس اهل شهر را گفت مرا بشناسید که منم فلان بن فلان هم شما را گواه میکنم
که هر چه مراست از ضیاع و املاک همه وقف کردم بر درویشان و کوشک سبیل

کردم و هر چه [illegible] بداد و جامه بیرون انداخت و ازاری در بست
و مرقع [illegible] و روی در بادیه نهاد و برفت مردمان همه
نظر میکردند تا از چشم ایشان غایب شد و چشمها بگریستند پس از آن کس وی را ندید
و خبر وی نشنیدند ابو الحسن [illegible] حکایت کنند این را [illegible]
[illegible] شیخ ابو عبدالله جلاء گوید که [illegible] وقتی در مصر دیدم یکی در
جامع [illegible] مرد [illegible] بصفت [illegible] وقت [illegible]
[illegible] ایها الناس گفت [illegible] صوفیان ضعیف [illegible]
دیدم آنجا یکی جبله نام و دیگر زریق نام در [illegible]
بودند [illegible] روز جبله زیارت زریق شد با یاران [illegible] یکی از اصحاب زریق
قرآن خواند یکی از یاران جبله را وقت خوش شد بانگی بزد و جان بداد دیگر
روز دفن کردند چون دیگر روز شد جبله بر زریق آمد و گفت کجا شد آن یار قرآن
که قرآن خواند ویرا گفت برخواندند قرآن خواند جبله بانگی بزد و دو یار زریق را [illegible]
بر جای بمردند جبله گفت [illegible] واحد [illegible] الظالم [illegible] واکثر [illegible]

ظالم تر و هم در نفحات است از ابو الحسن [illegible] که گفت که در بادیه بودم مرا
تشنگی سخت شد چون به موضعی رسیدم که آنجا پیر [illegible] گوسفند دیدیم که [illegible]
در حال جان داد [illegible] گفتم بگو لا اله الا الله محمد رسول الله چشم بگشاد و گفت
ان مت فالهوی حشو قلبی و بداء الهوی یموت الکرام پس جان بداد [illegible]
بسا جستم [illegible] کار بگذاردم و دفن کردم و داعیه سفر [illegible] از من برفت [illegible]
و بمکه آمدم میگویند که بعد از آن [illegible] را سر [illegible] میکرد و میگفت [illegible] آمده
و او [illegible] از الفقیر [illegible] شهادة میکنند و [illegible] و هم در نفحات است
شیخ ابو عبدالله خفیف گوید که یکی از یاران [illegible] در آمد که شیخ ابوبکر
اسکاف [illegible] از بام بیفتاد و [illegible] پای او بشکست و برفت و آنچنان بود که او خواننده
آمده بود و قول [illegible] میکرد و [illegible] از شیخ ابو عبدالله گفته بود [illegible]
ابوبکر [illegible] در سماع خوش [illegible] از بام بیفتاد و برفت شیخ ابو عبدالله خفیف
گوید که آنجا رفتیم گفتیم [illegible] گفت این دو بیت [illegible]
والموت دون [illegible] ان [illegible] او مات [illegible] ان [illegible]

را [illegible]

زکسی [illegible] که گفت [illegible] قوم کرد ابو عبدالله خفیف [illegible] روز از
حق [illegible] ابوبکر [illegible] بر شیخ ابو عبدالله خفیف [illegible]
السلام [illegible] گفت [illegible] را [illegible] در [illegible] و گفت [illegible]
[illegible] هست و هم در نفحات است که شیخ ابو عبدالله خفیف گفته است
که ابوبکر اسکاف [illegible] سال [illegible] چون [illegible] آید [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] بیند [illegible] پس [illegible]
مقرر شد پس که با [illegible] کردن [illegible] قرآن نکنند از [illegible] است
[illegible] در قرآن که کلام [illegible] منزل [illegible] حقیقی یعنی جائز [illegible]
بلکه معنی مجازی باشد که تحسین صوت است [illegible]
بالقرآن فلیس منا است یعنی [illegible] گفته اند و [illegible] استغنا نیز گفته اند و این [illegible]
در صحیح بخاری [illegible] و در حدیث [illegible] ما اذن الله لشیء ما اذن لنبی ان یتغنی بالقرآن
و معنی استغنا [illegible] و [illegible]
قرآن که در صورت [illegible] باشد [illegible] حقیقی یعنی جائز [illegible]

در مشکوة است از کعب بن مالک انه قال للنبی صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی
قد انزل فی الشعر ما انزل فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان المؤمن یجاهد
بسیفه ولسانه والذی نفسی بیده لکأن ما ترمونهم به نضح النبل [illegible] در مشکوة
ایضاً نقل از ابو داود [illegible] عن صخر بن عبد الله بن بریدة عن ابیه عن جده
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان من البیان سحرا وان من العلم
جهلا وان من الشعر حکما وان من القول عیالا و در صحیح بخاری است
عن ابی بن کعب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان من الشعر حکمة
در صحیح بخاری و مسلم است از براء بن عازب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینقل
التراب یوم الخندق حتی اغبر بطنه یقول وهو یرتجز برجز عبد الله بن رواحة
اللهم لولا الله ما اهتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا فانزلن
سکینة علینا وثبت الاقدام ان لاقینا والمشرکون قد بغوا علینا
اذا ارادوا فتنة ابینا و در هر نوعی از شعر است تا اوقع در دل
گردد و در روز جنگ [illegible] و در آن حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

نام صحابی است که صاحب صوت خوش بود و فرمود که [illegible]
ای ابا موسی مزمارا از مزامیر آل داود و مراد از آل داود نفس داود
[illegible] حسن صوت [illegible]
و در صحیح بخاری این حدیث در باب حسن الصوت بالقراءة آورده
ترجمه این حدیث [illegible] که در صحیح بخاری و مسلم است از ابو موسی قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم یا ابا موسی لقد اعطیت مزمارا من مزامیر آل داود و در
محمد بن [illegible] است که از پدر خود نقل میکند که گفت [illegible] رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم [illegible] پس گفت که آیا با تو هست از شعر امیة بن
ابی الصلت گفتم نعم پس گفت بگو پس بگفتم یک بیت پس گفت دیگر بگو
و زیاده بکن تا که صد بیت گفتم ترجمه این حدیث است که در صحیح مسلم است
عن عمرو بن الشرید عن ابیه قال ردفت رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما فقال
هل معک من شعر امیة بن ابی الصلت شیء قلت نعم قال هیه فانشدته
بیتا فقال هیه ثم انشدته بیتا فقال هیه حتی انشدته مائة بیت
و صاحب کشف المحجوب میفرماید که [illegible] سماع [illegible] باشد
که تا بیاید [illegible]

نشود و باید که تا چون سماع کنی پیری آنجا حاضر بود و جای سماع از عوام
خالی باشد و قوّال محترم باشد و دل از اشغال خالی باشد و طبع
از لهو نفور و تکلّف از میان برخاسته تا قوّت سماع پیدا آید
بی شرط آن نباشد که اندر آن مبالغه کنی و چون قوّت گرفتن گیرد نباید
که از خود دفع کنی آن قوّت را متابع باشی مر آنچه اقتضا کند اگر بجنباند بجنبی
و اگر ساکن دارد ساکن باشی و فرق توانی کرد میان قوّت طبع
و حرقت وجد و باید که مستمع را چندان حس بیدار باشد که وارد
حق را قبول تواند کرد و داد آن تواند داد و چون سلطان آن بر دل پدید
آید به تکلّف از خود دفع نکند و چون قوّت آن گسسته شود به تکلّف جذب
نکند و باید که اندر حال حرکت از کسی مساعدت چشم ندارد و چون کسی مساعدت
کند منع نکند و اندر سماع کس را تکلّف نکند و وقت او نشوراند و اندر روزگار
او تصرف نکند و مر او را اندر آن نیت او نسنجد که اندر آن پراکندگی بود
بلیه بر کسی بسیار باشد آن زمانه که ایراد او باید که قوّال اگر خوش بخواند ویرا

نگوید

نگوید که خوش می‌خوانی و اگر ناخوش خواند و یا شعر ناموزون گوید که طبع را
پراکنده کند نگوید که بهتر خوان و بدل با وی خصومت نکند و ویرا اندر میان
نه بیند و حواله به حقیقت کند و درست بشنود و اگر گروهی را سماع گرفته باشد
و ویرا از آن نصیب نبوده باشد شرط نیست که به صحو خود اندر آن سکر ایشان
نگرد و باید که به وقت خود آرمیده باشد و مر سلطان وقت را تمکین کند
تا برکات آن بدو رسد و هم صاحب کشف المحجوب نوشته که من که علی بن عثمان
الجلابی‌ام آن دوست‌تر دارم که مبتدیان را به سماعها نگذارند تا طبع
ایشان شولیده نشود که اندر این خطرهای عظیم است و آفت بزرگ از آنست
که زنان از بامها و یا از جای دیگر در ایشان ناظر باشند اندر حال سماع ایشان
و از این مر مستمعان را حجابهای صعب افتد و یا یکی از احداث اندر میان ایشان باشد
اند بعد از آنکه جهال متصوفه این جمله را مذهب ساخته اند و حق را از میان
برانداخته و من استغفار کنم از آنچه رفته است مرا از این جنس این آفت و سماع
خواهم از خداوند تعالی تا ظاهر و باطن مرا از آفات نگه دارد و ابوطالب
مکی که صاحب قوت القلوب است نوشته در مدح او که محمد بن عطیة الحارثی

اسرار طریقت قالوا لم تصنف فی السلام مشارنه دقائق الطریقه و بلغته که
کن که ترا هیچ بایسته غیر حق سبحانه نماند چون چنین شد دیگر هیچ لکا
ظاهر نشود از احوال مواجید و کرامات علم مثبت در کتاب قوة القلوب
می نوالید که یک مرد در واحف شد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم نزد او یک قوم
قرآن میخواندند و قومی شعر میخواندند پس گفت ای رسول خدا قرآن و شعر پس
آنحضرت گفت از آن کمی و از این کمی باید و در کشف المحجوب است که مرد یک
من معتبر قول جنید است از آنکه چون بنده شناخت که معبود او جنس او نیست
اندوه وی دراز گردد و اندر روی شوق و رقت است اندرین کتاب محقق اند
مشایخ رحمهم الله که سلطان علم قوی تر بود از سلطان وجد از آنکه چون قوت سلطان
وجد را باشد واصل بر محل خطر بود و چون قوت سلطان علم را باشد عالم
در محل امن مراد از این جمله آنست که اندر همه احوال باید تا طالب متابع علم
شرع بود که چون وجد مغلوب شود خطاب ازو برخیزد و چون خطاب
برخاست ثواب و عقاب برخیزد و کرامت و اهانت برخیزد پس آنگاه حکم و
حکم مجانین بود نه از اولیا و مقربین و چون سلطان علم غالب باشد

سلطان

بر سلطان حال بنده اندر کشف اوامر و نواهی بود و اندر همه حال محترم دارد
عزت حق بود و همیشه مشکور و باز چون سلطان حال غالب بود بر سلطان علم
بنده از حد امر خارج بود و از خطاب محروم ماند اندر محل نقص اما معذور
و اما من دیدم و هم فرموده که اندر جمله نظر کردن اندر اصوات صحبت احداث
محظور است و مجوز این کار زنادقه و هر اثری که اندرین آید ضلالت و جهالت بود
و من دیدم از جهال گروهی که به تهمت آن اهل طریقت منکر شدند و این دیدم که
از این مذهب ساخته اند و مشایخ رحمهم الله مر این آفت را دانسته اند و این اثر
از حلولیان مانده است لعنهم الله اندر میان اولیا و اصفیای حق تعالی و متصوفه و در
حکایات الانس است گفت از ابوعبدالله الحصری که یقول سمعت الشیخ الموصلی یقول
صاحبت ثلثین شیخا کانوا یعدون من الابدال کلهم اوصونی عند فراقی ایاهم
فقال ایاک و معاشرة الاحداث و شیخ و مهاد و در شرح آن نوشته زیرا که
با معاشرت با امردان بلاهای عظیم و فتنها است و تا شخص آگاه شده مبتلا
گرفتار گردد و فتنه و محنت هر کس مسلم است که اثر از وجود ما او با بقیه
از نفس او با او نماند و ...

ان حسن است وقبیح آن قبیح است چنانچه در مشکوة است عن عائشة قالت ذکر
عند رسول الله صلی الله علیه وسلم الشعر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هو کلام فحسنه
حسن وقبیحه قبیح رواه الدارقطنی مرسلاً و روی الشافعی عن عروة مرسلاً و بناء
بر اینست آنچه در تعریف الصوفیه است که وقد جزم المحققون من الصوفیة علی
المنع من السماع لکونه بدعة وضلالة وامر مستحدث فی الدین لم یکن فی الصدر الاول
وانما حدث بعده حتی قال الشیخ محی الدین العربی انکار السماع فی هذا الزمان
لیس من شأن المسلمین ولا ینبغی ان یقول مسلم بضلالة المنتفی انتهی و روایت انس
بن مالک است که برای نبی صلی الله علیه وسلم حدی کرده میشد در سفر انجشه
حدی میکرد بزنان و براء بن مالک برای رجال چنانچه در مشکوة است عن انس
قال کان للنبی صلی الله علیه وسلم حاد یقال له انجشة وکان حسن الصوت فقال له
النبی صلی الله علیه وسلم رویدک یا انجشة لا تکسر القواریر یعنی ضعفة النساء
متفق علیه و ضرب دف بر اعیاد چنانچه در مشکوة است عن عائشة قالت
ان ابا بکر دخل علیها وعندها جاریتان فی ایام منی تدففان وتضربان
بغیر روایة تغنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث و النبی صلی الله علیه وسلم

متغش

[illegible]

متغش بثوبه فانتهرهما ابو بکر فکشف النبی صلی الله علیه وسلم عن وجهه فقال دعهما
یا ابا بکر فانها ایام عید متفق علیه ودر حاشیه مشکوة سید نوشته فیه دلیل علی ان
السماع وضرب الدف غیر محظور لکن فی بعض الاحیان اما الادمان علیه فمکروه
مسقط للعدالة مانع للمروة و ایام عرس و زفاف و نکاح چنانچه در مشکوة است
عن عامر بن سعد قال دخلت علی قرظة بن کعب وابی مسعود الانصاری فی
عرس واذا جوار یغنین فقلت ای صاحبی رسول الله صلی الله علیه وسلم واهل بدر
یفعل هذا عندکم فقال اجلس ان شئت فاسمع معنا وان شئت فاذهب
فانه قد رخص لنا فی اللهو عند العرس رواه النسائی و هم در مشکوة است عن عائشة
قالت کانت عندی جاریة من الانصار زوجتها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا عائشة الا تغنین فان هذا الحی من الانصار یحبون الغناء رواه ابن حبان
فی صحیحه وعن ابن عباس قال انکحت عائشة ذات قرابة لها من الانصار فجاء رسول
الله صلی الله علیه وسلم فقال اهدیتم الفتاة قالوا نعم قال ارسلتم معها من تغنی
قالت لا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الانصار قوم فیهم غزل فلو بعثتم
معها من یقول اتیناکم اتیناکم فحیانا وحیاکم رواه ابن ماجه و هم در مشکوة است

عن الربيع بنت معوذ بن عفراء قالت جاء النبي صلى الله عليه وسلم فدخل حين
بني علي فجلس على فراشي كمجلسك مني فجعلت جويريات لنا يضربن بالدف ويندبن
من قتل من آبائي يوم بدر إذ قالت إحداهن وفينا نبي يعلم
ما في غد فقال دعي هذه وقولي بالذي كنت تقولين رواه البخاري
مشكوة است عن عائشة رضي الله عنها قالت زفت امرأة إلى رجل من
الانصار فقال عليه السلام ما كان معكم لهو فإن الانصار يعجبهم اللهو رواه
البخاري وقد [illegible] جواري [illegible] ذلك [illegible] واهل المدينة
وضربهم بالدف عند قدوم رسول الله صلى الله عليه وسلم من مكة الى المدينة وقولهم طلع
البدر علينا من ثنيات الوداع وجب الشكر علينا ما دعا لله داع ومن
ذلك ما رواه ابن ماجه عن انس انه عليه السلام مر ببعض ازقة المدينة فاذا
جوار يضربن بدفهن ويتغنين ويقلن نحن جوار من بني النجار يا حبذا محمد
من جار فقال عليه السلام الله يعلم اني لاحبكن و در زمان آنحضرت و بحضور
آنحضرت بسیار بوقوع آمده و در روز عید عمر رضی الله عنه ان النساء او المسافر
ومن ذلك ما رواه [illegible] سليمان بن يسار سمع سعد بن ابي وقاص [illegible]

بين مكة والمدينة فقال [illegible] التقول هذا وانت محرم فقال سعد [illegible]
ومالك [illegible] اقوال [illegible] او فوق [illegible] از جمهور صحابه گفته اند بغیر کراهت
با وجود اینکه [illegible] گفته بر این قول [illegible] از صحابه [illegible] جمهور [illegible]
و سماع [illegible] مالک [illegible] واحد و غیر هم رضی الله عنهم و سماع از [illegible]
نقل [illegible] گفته اند و در کتب فقها مذکور است که در روایه [illegible]
[illegible] و در کشف المحجوب است که در جمله شنیدن شعر مباح است و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم شنیده است و صحابه رضی الله عنهم گفته اند و شنیده اند و از
پیغمبر صلوات الله علیه که گفت ان من الشعر لحکمة و نیز گفت الحکمة ضالة
المؤمن [illegible] مراد از شعر [illegible] که حکمة باشد و حکمة
ضالة مومن [illegible] که از وی غافل [illegible] آنکه بیابد اولیتر باشد و نیز پیغمبر صلی الله
علیه وسلم گفت اصدق کلمة قالتها العرب قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل
کل نعیم لا محالة زائل و هم در کشف المحجوب است که مردمان را اندرین غلط افتاده است
گروهی شنیدن جمله اشعار را حرام گویند و روز و شب غیبت مسلمانان میکنند و
گروهی جمله آن را حلال دارند و روز و شب غزل و صفت روی [illegible] شنوند

و اندر این معنی هر یکی حجتی آورده‌اند و مرا در نفی آن اثبات است و نه بحد گفته شد شنودن آن
نیست. اما مشایخ متصوفه رضی الله عنهم اندرین طبقه‌اند. آنست که از پیغامبر
صلی الله علیه و سلم پرسیدند از شعر در گرفت کلام حسنه حسن و قبیحه قبیح سخنی است
که هر چه از وی نیکو بود و زشت آن زشت یعنی شنیدن آن حرام است چون
غیبت و بهتان و فحش و ذم کسی و کلمه کفر به نثر و نظم هم حرام باشد و هر چه
شنیدن آن به نثر حلال است چون حکمت و موعظه و استدلال از آیات خدای تعالی
و نظر اندر شواهد حق به نظم هم حلال است جمله آنکه نظر اندر جمال که محل آفت
بود حرام و محظور است شنیدن آن به نظم و نثر حرام و محظور بود و اگر این معنی را
مطلق حلال گوید نظر و بسودن را نیز حلال باید گفت این کفر و زندقه باشد
و هم در کشف المحجوب است که فقها متفق‌اند که چون ادوات ملاهی نباشد و اندر
دل از شنیدن آن لحن فسقی پدیدار نیاید شنیدن آن مباح است و برین
اخبار و آثار بسیار است چنانکه عائشه رضی الله عنها روایت آرد که گفت
کانت عندی جاریة تغنی فاستأذن عمر فلما سمعت حسه فرت فلما دخل
عمر تبسم رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال له عمر ما اضحکک یا رسول الله فقال

کانت

کانت عندنا جاریة تغنی فلما سمعت حسک فرت فقال عمر لا ابرح حتی
اسمع ما کان یسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم فدعاها رسول الله صلی الله علیه و سلم الجاریة
فاخذت تغنی و رسول الله صلی الله علیه و سلم یستمع و بسیار از صحابه رضی الله عنهم مانند
این روایت کرده‌اند و شیخ عبد الرحمن السلمی این جمله را جمع کرده است اندر کتاب السماع
و باباحت آن قطع کرده و مراد مشایخ متصوفه از سماع نه اباحت است از آنچه
اندر اعمال فوائد باید اباحت طلبیدن کار عوام باشد و بر محل مباح ستور از آنند
بندگان مکلف را باید تا از کردار فائده طلبند وقتی من به مرو بودم یکی از ائمه
اهل حدیث الکه معروف ترین ایشان بود مرا گفت که اندر اباحت سماع کتابی
کردم گفتم زهی مصیبتی که اندر دین پدید آمد که خواجه امام لهو را که اصل همه فسق‌هاست
استحلال کرد مرا گفت پس اگر حلال نمیداری چرا میکنی گفتم حکم این را وجوه است
بر یک چیز قطع نتوان کرد اگر تاثیر آن اندر دل حلال بود سماع حلال بود و اگر
حرام بود حرام و اگر مباح بود مباح چیزی که حکم ظاهرش فسق است و اندر باطن
حالش روشن بر وجوه است اطلاق آن به یک چیز محال باشد والله اعلم و هم از کشف

المحجوب آنکه معروفست که جنید را رحمة الله علیه مریدی بود که اندر سماع اضطراب
بسیار میکرد و درویشان از وی مشغول شدندی پیش شیخ شکایت کردند
از وی او را گفت که اگر بعد ازین اندر سماع اضطراب کنی من با تو صحبت نکنم
و ابو محمد جریری گوید اندر سماع در آن درویش نگاه میکردم لب بر هم نهاده
بود و خاموش بود تا از هر موی چشمه از اندامش برگشاد و بیهوش از وی بشد
و یک روز همچنان بیهوش بود پس ندانستم تا وی اندر سماع درست‌تر بود یا
حرمت پیر اندر دلش قوی‌تر بود و گویند که مردی اندر سماع نعره بزد پیرش گفت خاموش
باش وی سر بر زانو نهاد و چون نگاه کردند مرده بود و از شیخ ابو مسلم
غالب الفارسی شنیدم که گفت درویشی در سماع اضطراب میکرد یکی دست بر
سر وی نهاد که بنشین بنشست و در حال جان از وی بشد و جنید رحمة الله علیه گوید
دیدم درویشی را که اندر سماع جان بداد و یکی [illegible] آذربایجان [illegible] مرد در بغداد
میرفتم با درویشی آواز مطربی شنیدم که همی خواند شعر منی ان تکن حقا تکن احسن المنی
و الا فقد عشنا بها زمنا رغدا آن درویش نعره بزد و از دنیا بشد رحمة الله

ابوعلی

ابو علی رودباری گوید رحمة الله علیه که درویشی را دیدم که بآواز مغنی مشغول گشته
بود من نیز گوش فرا نهادم تا وی چه میگوید امد الکف [illegible] اندکی
بالخضوع الی الذی جاد [illegible] آنگاه آواز درویش بانگی کرد و بیفتاد چون بنگرید
او مرده بود و [illegible] یکی گوید با ابراهیم خواص رحمة الله علیه میرفتم اندر کوه طور
[illegible] بیدار آمد و بر خواندم شعر صح عند الناس انی عاشق غیر ان لم یعرفوا عشقی لمن
لیس فی الانسان شیء حسن الا و احسن منه صوت حسن مرا گفت یا ابراهیم باز
بگو این بیت باز گفتم وی گفت تواجد بقدمی چند بر زمین بزد چون نگاه کردم
اقدام وی در سنگ چنان فرو رفته بود که در موم آنگاه بیهوش بیفتاد چون بهوش
آمد مرا گفت اندر روضه بهشت بودم و تو ندیدی و ازین جنس حکایات بیش از آنست
که این کتاب احتمال آن کند انتهی کلام صاحب کشف المحجوب و بعضی گفته اند که
سماع و رقص [illegible] و [illegible] کنند و [illegible] بعید ما ورد به الاثر
چنانچه در احادیث ذکر کردیم و دلالت بر این معنی میکند که مستحب است و در [illegible]
آن مباح است و در بعض کتب التصوف [illegible] چنین مرقوم است که ما [illegible]

بسبب او بلا وجه خاص او عام فلا يكون سماع الغناء في جميع الوجوه حتى يقال اول صورة
خاصة لخصوصها ليست هي الاولى الخاص بنفسه فلا يصح الاستدلال باباحة
الغناء في الولائم ونحوها على مطلق السماع ولا لاباحة الغناء والشعر على
الاطلاق على صورة السماع المعلومة لاحتمال اختصاص حكمها بما [illegible]
المتصوفة من قوم سقاط فسقة والمرد [illegible] بدعة وكذا احداث حكم لم
وكذلك ضلال اللائق الى اصل يستنبط منه فيرجع احداث حكم الدين [illegible]
للدلالة على ندبه عند مبيحيه جملة وان وقع فيه تفصيل عند قوم بالتحقيق انه
عند مبيحيه رخصة مباح للضرورة او نحو الحاجة يعتبر بشرط [illegible] والله اعلم انتهى

و از جنید رضی الله عنه هست که از برای عوام حرام است برای ابقای نفوس ایشان
و زاهدان را مباح است برای حصول مجاهدات ایشان و اصحاب ما بر [illegible]
ایشان مستحب است و شیخ عبد الحق در کتاب نور التصوف نوشته کرده
ترک الجنید السماع بعد ما کان یفعله لعارض فقدان الاخوان و در کشف
المحجوب نوشته که ذو النون مصری رضی الله عنه گوید سماع وارد الحق یزعج القلوب

الی

الى الحق فمن اصغى اليه بحق تحقق ومن اصغى اليه بنفس تزندق [illegible] ذكره
منه هو منقض على الصوفية الكاملة في [illegible] يقال صالح [illegible]
والذي سمع منه [illegible] كان [illegible]
اعلم ان الغناء على ثلثة اقسام [illegible] جمهور على اباحة بغير كراهية
[illegible] الغنية وهو منقول عن الصحابة والتابعين والمجتهدين كابي حنيفة ومالك
والشافعي واحمد وغيرهم بل حكى النووي الاتفاق عليه وقد صنف فيه [illegible]
ونقل اجماع الصحابة والتابعين ونقله صاحب الهداية في شرح الهداية
من الحنفية وقال بعضهم اذا كان ليرفع الوحشة عن النفس فلا باس به وبه اخذ
شمس الائمة واستدل عليه ان انس صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يفعل
ذلك ومنهم العلامة [illegible] الغناء الى مباح ومستحب وجعل المستحب الغناء في العرس
ونحوه ومباح فيما سوى ذلك وقال النووي السماع ما يحرك الاحوال السنية في الاخرة
الاخروية مندوب وقال الجنيد ان السماع ثلثة اضرب للعوام والزهاد
والعارفون فالعوام حرام عليهم لبقاء نفوسهم والزهاد فيباح لهم لحصول مجاهدتهم

واما اصحابنا فيستحب لهم وبهذا المذهب في باب اطايب الكلى وقال
السهروردي الملك السماع ما جالت به الا ... واما معنى ما حرم
منه احوال اللاحجار واما جامد الطبع لا ذوق له فيصبر على الانكار وقد قال بعض
العارفين السماع لا يسمع زكاة ... لا شر ... في الحديث انما الاعمال بالنيات
وانما لكل امرئ ما نوى وهكذا سائر المباحات ... قول ابن حزم ان من نوى
بسماع الغناء ترويح القلب ليتقوى على طاعة الله تعالى فهو مطيع ومن نوى التقوي
على المعصية فهو عاص ومن لم ينو شيئا فهو لغو معفو عنه كخروج الانسان الى بستانه
وجلوسه على بابه للتفرج انتهى وروي عن ابي حنيفة في رسالته انه ذكر الغناء وسماعه
عند ابي حنيفة فقال وددت لو ان اعرف بالازمنة وحلف على وارد
دارا او موضعا فيه سماع فاسمع وحكي القصة عن ابي يوسف انه ربما كان يحضر
مجلس الرشيد وفيه الغناء فيبكي وكان يحضر الجمعة وسئل الامام مالك عن سماع
الغناء فقال ما ادري الا ان اهل الحجاز ببلدنا لا ينكرون ذلك وما يقعدون عن
عنده ولا ينكره الا عامي او جاهل غليظ الطبع وسئل احمد بن حنبل انه

سمع الغناء في بيت ابنه صالح وروى الخطيب البغدادي في تاريخه عن داود
القنطري انه كان يحضر السماع فيطرب ويصرخ ويتصبب عرقا ويعد ان كان
قد انحنى من الكبر وحكي عن ابراهيم المزني انه كان مع الشافعي وقعد ابراهيم
بن اسمعيل فمر بنا بدار قوم وجارية تغنيهم بشعر فقال الشافعي ميلوا بنا نسمع
فلما فرغت الجارية قال الشافعي لابراهيم ايطربك هذا قال لا قال
ما لك حس وسمع سفيان الثوري ... فمن ... فؤادي بتقييد
بحبه ... عن كل مخلوق لخلق وشغلني في محبته وفيه قال ... سفيان
الثوري ... وقال ... لا بغيرك وقال ذو النون المصري كان
موسى في بني اسرائيل ... فمزق ... فاوحى الله اليه يا موسى
... وفي ... الموقة
زاجرا فلم ينكر على ... ومن هذا الباب ينكشف الحجاب ... ورد عن ابن
مسعود الغناء ينبت النفاق في القلب كما ينبت الماء الزرع واما سماع
الغناء بالاوتار والمزامير فالمشهور من مذاهب الائمة ان الضرب بها وسماعها حرام

وذهب طائفة من الصحابة والتابعين الى الاباحة ولعل ما وصل اليهم النهي
الموقعة او السبب الآخر واما الشبابة وهي القصبة المثقبة فقال اصحاب المتوافق
انها آلة كاملة وافية بجميع النغمات واختلف العلماء فيها فالجمهور على تحريمها
وبه قال ابو حنيفة واصحابه وهو مختار النووي وذهب الى اباحتها جماعة
من اصحاب الشافعية واختاره الغزالي وتبعه الرافعي وروي عن الصحابة الترخص
في العود وروي عن ابي امامة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا يحل تعليم المغنيات
ولا بيعهن واثمانهن حرام ويؤيده ما روى ابو هريرة انه عليه السلام نهى عن ثمن
الكلب وكسب الزمارة وقال من اشترى جارية مغنية ليمسكها لغنائها
وضربها معتكفا عليه حتى يموت لم اصل عليه ان الله تعالى يقول ومن الناس من يشتري
لهو الحديث الاية واما الرقص فهو من علامات النقص وسئل الشبلي عن
السماع فقال ظاهره فتنة وباطنه عبرة فمن عرف الاشارة حل له السماع
بالاشارة والا فاستدعى الفتنة وتعرض البلية واعطى زمامه لاعدائه
وقال بعضهم السماع حقيقة ربانية ولطيفة روحانية تسري من السميع الى المهج

للاسرار ولطائف التجلي والانوار فيمحي من القلب ما لم يكن فيه ويثبت فيه ما لم
يزل فهو سماع حق بحق من حق كما اشير اليه في حديث لا يزال عبدي الحديث واما الانزعاج
الذي يلحق المتواجد فمن ضعف حاله عن تحمل الوارد وذلك لان ورود الانوار
اللطائف واسرار العوارف حول باب القلب الذي هو بيت الرب فيلحقه
وحشة في جوارحه فيعتريه رعدة ويستريح الى الصعقة والشهقة لعدم تحمله و
قوة وارده واكثر ما يكون هذه الحالات لاهل البدايات واما اهل النهايات
فالغالب عليهم السكون والثبوت لانشراح صدورهم واتساع قلوبهم للوارد عليهم
النازل لديهم فهم في سكونهم متحركون وفي ثبوتهم متقلقلون كما قيل لابي
القاسم الجنيد انا لا نراك تتحرك عند السماع حال الاجتماع فقال ترى الجبال تحسبها
جامدة وهي تمر مر السحاب وقال ابو عثمان المغربي من ادعى السماع ولم يسمع صوت الطيور
وصرير الباب وتصفيق الرياح فهو مدع مفتر ومدع فاسد وكل ناطق في
الكون يطربني والحاصل ان السماع ينقسم الى ثلثة اقسام منها ما هو حرام وهو
لاكثر الانام لا سيما من الشبان والعوام ممن غلبت عليهم شهواتهم وتمكنت
فيهم لذاتهم فلا يحرك السماع منهم الا ما هو الغالب عليهم وعلى قلوبهم من الصفات

المذمومة ومنها ما هو المباح وهو لمن لا حظ له الا التلذذ بمجرد الصوت
واستدعاء السرور والفرح المستحسن کمن یتذکر به غائبا او میتا فهاج حزنه ومنها ما هو
مندوب وهو لمن غلب حب الله علیه والشوق الیه فلا یحرک السماع منه الا
الصفات الحمیدة والحالات السعیدة ویستدعی المقامات العلیة والکرامات
السنیة والواردات الالهیة والمواهب اللدنیة ومحال الکلام فیه ان
من سمع فظهرت صفات نفسه وحکایات عدوه ومیله وحظوظ الدنیا وکان
هواه فالسماع علیه حرام ومن سمع فظهر له ذکر وخوف وشوق ورجاء فالسماع
فی حقه ذکر من الاذکار وحاصل الکلام المنقول عن المشایخ والعلماء فی السماع انه
اباحه من لا ینبغی له الاعتراض علیه وانکره منهم جمع فی فتوی شرح بغیة المریدین
الی القلب المفتی له وبعضی عارفان گفته اند که سماع مر آن کسی راست که شنید
شود مر آن را جان که هر زمزمه مر آن آنکه شنید شنود مر آن را جایگاه
در کتاب تعرف التصوف که قوم است قال النوری حکم السماع حکم المسموع ای الذی
للوسائط حکم المقاصد وهذا الذی فی کونه مباحا وحاصل القول ما قال الشیخ
الکبیر شهاب الدین السهروردی در بیان السماع سماعان احدهما المشار الیه بقوله

ثنا

ثنا الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه ولا یختلف فیه اثنان من المسلمین
ثانیهما الغناء بالموسیقی والالات والمزامیر فمن الناس من یحمله بالغناء ومنهم
من یجعله من المقربات وکان النووی علی اطلاقه افراط وتفریط انتهی ثم ذکر الشیخ
عبد الحق ان فیها مشتبه اقوال الناس علی مذهب الفقهاء التحریم وعلی طریق المحدثین
الاباحة وعلی طریق الصوفیة التفصیل کما هو المستفاد من الکلمة المشهورة علی الالسنة
السماع لاهله مباح انتهی ودر حدیث آمده است که اعمال بنیات است ومن نیت است
که طالب فتوی کن از دل اگرچه مفتیان ترا فتوی دهند ودر تعرف الصوفیه آمده است تو از جهت خود اندیشه کن
که مردم را الفت انداز حال است از ادای سلامت دین جویی ورعایت تو
این سماع که صوفیان کنند منکر مشو وخود را از اهل آن مدار تا چو این جو
شور مردمان را جهد کرده کار گفته اند که اهل سماع دو گروه اند یکی آنکه
لاهی باشند ودیگر آنکه الهی باشند لاهی در عین فتنه باشد وازان مترسید
والهی مجاهدات وریاضات وانقطاع دل از مخلوقات واعراض سر از ملکوتات
وانقطاع عقل از خود دور کرده باشند وازان ایمن شده چون ما نه ازین گروه ایم

و بعضی ازین گروه که ترک این کار را بهتر و مشغول شدن بچیزی که موافق وقت باشد
اولی تر گروهی دیگر گفتند که چون عوام را اندر سماع فتنه است و از شنیدن آن
اعتقاد مردمان مشوش میشود و از درجه ما از آن محجوب اند و ما از بکار
میشویم پس عامه را شفقت کنیم و مر خاص را نصیحت کنیم و برویت عبرت دست
از آن بداریم و این طریق پسندیده است و گروهی گفتند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت
من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه دست از چنین بداریم که از آن کار بیست از آن
ما لا یعنی مشغول شدن بتضییع وقت است و وقت دوستان با دوستان عزیز باشد
ضائع نه باید کرد و گروهی از خواص گفتند که سماع خبر است و لذت آن
مراد و این کار کودکان باشد که اندر عیان خبر را معتقد اند بسی کار
وارد تمام شد نقل از کشف المحجوب و حضرت شیخ عبد الحق در تعرف التصوف نوشته
لعل ان الصوفیة احق واحری بالقول بالمنع لان طریقتهم الاخذ بالعزیمة والورع و
الاجتناب عن الشبهة انتهی و سماع غنا با دف و رباب و مزامیر مشهور از مذاهب
اربعه آنست که نزدیک آن و شنیدن آن حرام است و طایفه از اصحاب حدیث مباح

سرود را باحه آن رفته اند و متبعیه ایشان اصحاب حدیث و ما معلوم نیست از خوشه
اهم بآن قائلند چنانچه مولانا جلال الدین رومی گفته بشنو از نی چون حکایت میکند الخ
و هم قصه از آن حضرت مذکور است که صریح است بر آنکه مع قول مولوی علیه الرحمه
جایز بلکه لازم است و حضرت شیخ عبد الحق رحمة الله علیه در تعرف نوشته که اگرچه
ذکر کرده شیخ احمد رحمه الله از امام در وقف و منع در باب سماع آنوقت باشد که
مزامیر نباشد و عبارت شیخ عبد الحق اینست ما ذکرنا انما هو فی مجرد الغناء من
المزامیر واما المزامیر فحرمتها متفق علیه من المذاهب الاربعة وقد اعترف بذلک
صاحب الامتاع فی احکام السماع مع توغله فی اباحته وافراطه فی ذلک واما
بعض من عداهم من الفقهاء والمحدثین فیحکی عنهم اباحة بعض المزامیر کالعود ونحوه
ومنهم العنبری وابراهیم بن سعد وهما مطعونان فی هذا الباب انتهی و هم کرز
مشایخ چشتیه رحمهم الله آورده اند که روزی بعضی از مریدان شیخ نظام الدین
اولیا مجلسی ساختند و سرود و رباب میشنیدند شیخ نصیر الدین محمود
رحمة الله علیه در مجلس بود برخاست تا برآمد یاران تکلیف نشستن کردند گفت

خلاف مسئله است که کنند از سماع منکر شد و از مشرب بسیر گشت شیخ گفت چه

مشغول و ابتلا از کتاب بر صحبت به باید بعضی از غرض گویان این سخن بحضرت

شیخ رسانیدند که شیخ محمود حسینی رحمه الله میگوید شیخ را صدق معامله او معلوم بود

فرموده راست میگوید حق آنست که او میگوید و در سیر الاولیا می نویسد که در

مجلس شیخ نظام الدین رحمه الله مزامیر نبود و دف و تصفیق نکردندی و اگر کسی از یاران

خبر بحضرت او میرسانیدند که مزامیر می شنوید منع میکرد و گفت خوب نمیکند

و در خیر المجالس میگوید که عرض کرده شد بحضرت شیخ نصیر الدین محمود در آید و آنجا ذکر

کردند که کجا روا باشد که مزامیر در جمع باشد و دف و نای و رباب صوفیان رقص کنند

حضرت خواجه فرمودند که مزامیر باجماع مباح نیست اگر کسی از طریقه بیفتد بار

در شریعه باشد اگر از شریعه هم بیفتد کجا رود اول در سماع اختلاف است

نزد بعضی علما با چندین شرائط مر اهل آنرا مباح است اما مزامیر باجماع حرام است

و شبلی را از سماع پرسیدند گفت ظاهر آن فتنه است و باطنش عبرت است

و از امام ابو الحسن شاذلی رحمه الله منقول است که در تنویر التصوف و قد ثبت عنه

قال من عمل السماع والاكل الطعام الظلمه ... حیث قال

وقال السامعون للكلام ... الا لون للتسمع انتهى کاتب الحروف گوید که مراد

از سماع در قول امام حسن ... از سماع لغو و فحش و ذکر خد و خال

و زلف و ابرو و غیره از آنچه ذکر او حرام است و اگر ترجمه قرآن و حدیث

و ذکر آخرت و وعظ باشد داخل سمعنا واطعنا باشد اگر مزامیر و اوتار

نباشد و مجلس سماع مزامیر و اوتار در طبقه صحابه و تابعین نبوده است صحیح

نقل از سید محمد ... که سماع از احوال ... مشهور مرتبه و عوام جائز

نیست مباح است هر کسی را که محض برای تلذذ طبع و صوت حسن استماع سرود

و فرح کنند و مستحب است هر کسی را که غالب بر وی از حق باشد و ذوق و شوق

بناء اعلی ان ... حکم المقاصد و در تنویر التصوف است قوم ...

ان الاخذ ... فی وجده افاده علما او عملا او حالا مع میله للسکون والاستقرار

فاعلم انه وجد من الحقیقه والمعنی وان لاحظ الوزن والالحان وطبیعه سماعا

ان وقع له اضطراب و احتراق فی النفس وان لاحظ نغمه الحرکه ...

سیما ان اعقبه اضطراب وهو ... فی البدن واشتغال بما ... فالحکم اعتبار

ذلک ... التحقیق تام والا فترک اولی وافضل لکل ... من یرید السلامه

انتهی پس ای عزیز چون دانستی آنچه خلاف در این باب است معلوم شد
ترا که در باب سماع فتوی بر دل است حیث قال الاحتفاء والخلو عن
العوام والاجتناب عن الحرکات کوجود الامارد ودون الشواذ وذکر المعروف
والغوایش واللغو آنکس را که دل حقیقی حاصل شده باشد آن وقت
که احتفاء و اصدقاء موجود باشند هم گویندگان و هم شنوندگان را و اما عند
هجوم العوام و وجود المزامیر فامر متعلق بالتقصار والافتاء لاهل الدیانة
فیجب علی القاضی التعزیر کیلا یضلوا ویضلوا الناس من بعد اذا کان فی دار الاسلام
و اما فی دار الحرب والمعاصی فیعزل العفو علی التعلیم و در ذخیرة الملوک است که احتساب
را پنج مرتبه است اول تعریف دوم نصیحت و وعظ سوم منع بعنف چهارم
عنف و تشنیع پنجم ضرب و فرزند را دو مرتبه حق است که تعریف و نصیحت
و وعظ بر مادر و پدر جائز است و در مرتبه چهارم و پنجم که دشنام و زدن است
از فرزندان روا نیست اما در مرتبه سوم که آن منع بعنف است علماء را
نظر است چه اگر از فرزند فعلی صادر شود که آن سبب ایذای ایشان گردد
چنانچه عود و رباب و آلات مناهی ایشان را بشکند یا خمر ایشان را بریزد

یا جامه که ایشان از حرام باشد بر کند و یا مال غصب ایشان را بصاحبان
بسپارد آن و مستحق رساند اگر چه ایشان در این افعال خشمگین شوند
اصح آنست که فرزند عاق نشود نه بر مفتیان و حضرت شیخ سعدی
با وجود آنکه سهروردی است و سهروردی منکر سماع است یعنی ازوان [illegible]
سماع فی الجمله واقع است مریدان را از سماع چنانچه حضرت شیخ سعدی بیان
کرده در کتاب گلستان که مرا شیخ اجل الخ و در کتاب تعرف التصوف است که
قال بعض المشایخ الاولون اعلم ان السماع لیس من التصوف الا بالذات
ولا بالعرض انما هو شیء یعرض لبعض الناس لغلبة الحال وطفح السکر وبهذا ظهر
انه لیس لتخصیص بالمشایخ الچشتیة دون السهروردیة فان الشیخ الکبیر
نجم الدین الکبری وهو مرید الشیخ عمار بن یاسر وهو مرید الشیخ ابی النجیب السهروردی
وهو محل السماع وکذا مرید الشیخ مجد الدین البغدادی قدس سره والشیخ شهاب
الدین السهروردی ایضا مرید الشیخ ابی النجیب ولا یعلم انتهی میگویند سماع
ای برادر بگیم که صحبت حرام است یا حلال اگر مستمع از اهل آن گشت مکلف
است یا نه بحث طویل چنانچه در رساله تعرف التصوف مرقوم است التقی المقبول

علی قدر الاصفاء للمقول فمن کان استماعه بالحقیقة استفاد التحقیق
ومن کان استماعه بالنفس استفاد سوء الحال ومن کان استماعه بالطبع افتقر
نعقه علی ورقته انتهی اگر دو معنی برد طیر او ای روح او و فرشته فرود آمده
از سیر او و بیان این معنی در مقام تفضیل جمیع رسل الملائکة و رسل البشر و عامه
الملائکة و عامة البشر در کتب اعتقادیه مفصل است و اما در معراج آنحضرت صلی
الله علیه وسلم که جبرئیل گفت که اگر یک سر موی پیش تر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم فرو ماندن
جبرئیل از آنحضرت در احادیث صحیح است و در سماع این ترقی بعض عارفان
را شده است پس بر اثبات این همچون معراج گفتن خطا باشد که مستمع بر سماع
کلام الله است مثل معراج المؤمنین در وارد است والله اعلم و اگر مرد لهو است
و بازیگر و لاغ و در کردن دیو اندر سماع حضرت شیخ عبد الحق رحمه الله
در توقف التصوف نوشته که قال بعض اهل السماع والوجد ان فهم المعنی و
استنباطه حظ سماع المریدین واما المنتهی فذوقه و وجده من نفس الصوت
وذاته و تجلی الحق له فیه لا بفهم المعانی ولا بما یفهم من الاشعار والابیات
ولان المصطفی الواحد نفس الحرکة بتأثیر الوزن والصوت لیس الا فقط

اعذا

اعذاء امنی و اولیاء و استغفر منها انتهی و حاصل شعر شریف مثنوی معنوی
انگه در حق عاشق صادق مولوی سره بشنو از نی چون حکایت میکند در حق فقها را
نظر و نعما ... حضرت فرموده اند رقص بی مقصود دارد
همچو خرسی می جهند زخرف ... رقص او چنان رقص و خم و برداشتم رقص
آنجا کن که خود را بشکنی پنبه را از ریش شهوت برکنی رقص و جولان بر سر میدان
کنند رقص اندر خون خود مردان کنند چون رهند از دست خود دستی زنند
چون جهند از نقص خود رقصی کنند مطربانشان از درون دف میزنند
بحرها در شورشان کف میزنند تو نبینی برگها بر شاخها کف زنان نعمان
زنجمک صبا تو نبینی لیک بهر گوششان برگها بر شاخها شد کف زنان عیان
تو نبینی برگها را کف زدن گوش دل باید نه این گوش بدن گوش سر بربند
از هزل و دروغ تا ببینی شهر جان را با فروغ پس جهان رسته از هزل ای عمو سر دارد
جز صحبت رو ... سر کشد گوش محمد در سخن کش بگوید در نبی و آن
قل هو اذن سر بسر گوش است و چشم است این نبی رحمة او مرضعست و ما صبی

نیم واند آشفته حالانه زیر و دیگری میفرماید و کل ناطقة بیند
الکون تطربنی و دیگری میفرماید وصف آواز بشنوید که تحت نغمه صاحب
ثم ناطق و غمزه عیون ثم کسر الحواجب که را نیز صحبت میکنند در ترنم
که عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست عشاق مغویم کرشمه ام بدیدید
ز ابرو و غمزه در دو جهان صید کرده ام منکر مبین که تیر و کمانم ندیدید
چون آفتاب در رخ هر ذره ظاهرم از غایت ظهور نهانم پدید نیست
گویم بهر زبان و بهر گوش بشنوم منکر [illegible] این طرفه تر که گوش و زبانم ندیدید
به آواز عرب بالد بقیر دیگری میفرماید که تا چشم باز کردم نور رخت ندیدم
تا گوش باز کردم آواز تو شنیدم دیگری فرموده السماع یطیر من الحجاب الی
الحق [illegible] دیگری فرموده در پس آئینه طوطی صفتم ساخته اند آنچه
استاد ازل گفت همان میگویم از درخت و آتش چه داری انی انا الله لا اله الا انا
شنیدن سماع است [illegible] حضرت خواجه حافظ
بلبل برگ گلی [illegible] در منقار داشت و اندر آن برگ و نوا خوش [illegible]

زار و خوش

زار و خوش گفتمش در عین وصال این ناله و فریاد چیست گفت ما را جلوه
معشوق در این کار داشت [illegible] بیخش شوریده بر زد که او خود [illegible]
بر سر زد چون صاحب بلال [illegible] باور ز دو الاست گفته مطرب
که آواز نشنوم سماع است کز عشق دارد و شور و در تعرف التصوف
والنوح ان السماع اخذ من الفلاسفة مبنی علی ان الفلاسفة اخترعوا الانواع النغم
والمزامیر والآلات وکانوا یتصرفون بها فی النفوس والطبائع اثبات
الاحوال مثل السرور والحزن والمرض والصحة بل الاحیاء والاماتة علی ما قیل
کاتب الحروف میگوید که در کشف المحجوب نوشته است که سماع وارد حق است
جز [illegible] و حال طبع مستعد قابل مشتاق باشد
از ورود آن معنی ربانی بر طبع اثر باشد [illegible] چنانچه
سماع بیهوش شوند و [illegible] هلاک گردند و [illegible] نباشد الا طبع او از حد
اعتدال بیرون شود و [illegible] در کشف المحجوب است که
اندر روم چیزی است [illegible] از [illegible] اندر [illegible]

آنجا نبرند و در دو زدن کسی نیز بر مقدار علت آن بیمار آواز آن شنوند

آگاه او را از آنکه بیرون آرند و چون خواهند که بیمار را هلاک کنند زیاده

بیشتر آنکه بدارند تا هلاک شود و بحقیقت احوال این توسبات امر کرا

اسباب به رشد و اما الطباء و دیگران پیوسته آن شنوند و اندر بیماری

هیچ اثر نکنند از آنچه موافق هست اندر طبایع ایشان و مخالف است بطبع

این مجتهدان انتهی کلام کشف المحجوب و این فقیر میگوید که هر چیز را اسبابیست

و سبب حق هست اثر ترو والانفس هم صدق و حق هست قل یتوفیکم ملک الموت

هم حق اصلال المسیس و هدایت محمد هم حق هست [illegible]

ضار و نافع حق هست و هم نسبت بیمار ساختهاست ایمان [illegible] چون معامله

هم از حق دانند و هو المقصود و المطلوب للطالبین این قدر کافی است

منصفان و طالبان حق را از فریقین صوفیه و فقها که فی الحقیقه صوفیه

و فقها ایشان اند و اما متعصبان یعنی کجروان که راه راست را گم

و اعلاست کذاشته و زور بزور خود را در فقها و صوفیه داخل میکنند

و از عمل و اصلاح

و از عمل و اصلاح بی خبراند بلکه بحقیقت علم هم نرسیده بلکه از علوم رسمی

محروم اند و رسم علم دستار و جامه پهناور رسوم فقها و زنهار و [illegible]

و کلاه و در دست [illegible] و جامه صوف و غیره [illegible] و سرود شنیدن و رقص [illegible]

باطل و بیکار شناختند پس [illegible] متصوفه و متفقهه هم خارج اند چه

متصوفه و متفقهه آن بود که شیخ خود را [illegible] مطالعه و مجاهده [illegible]

عالمان و فقیهان و صوفیه و صالحین [illegible] و منزل [illegible]

[illegible] نرسیده باشد و امید صحیح را او را حاصل نشده بلکه از زمره مکاران اند

و مکاران اند پس اگر همه انبیاء و اولیاء و علماء جمع شده تعلیم ایشان کنند

زوال جهالت جبلی ایشان ممکن نیست چه در حق ایشان ختم الله طبع الله و ران علی

قلوبهم و [illegible] باشند [illegible] بر ایشان صادق باشد والله الهادی الی سبیل

الرشاد [illegible] اکنون [illegible] آن [illegible]

[illegible] عارفان [illegible] و احوال ایشان [illegible]

و القاب [illegible] نوشته شود تا طالب صراط مستقیم [illegible]

باشد والله الهادی و الموفق ذکر سیر روشن ضمیر [illegible] باقی بالله [illegible]

مولانا مولوی صدر جهان در رساله سر دلبران که این فقیر نوشته است بقدر [illegible]
مذکور است بلی مرجع الیه و من مصنفاته التوفیقیه لا یقبل الا الموفق ذکر
حال آنحضرت است و هو الخالی عن الجمع و النعوت التی تقتضیه البشریة
والنقایة الحظة فی المقصد و من مراقباته سه حرف [illegible] را کرده کما [illegible]
و بس خود مباشر اصطلاح وصال تسمیه و [illegible] هر جا که نظر نکند گوید که در [illegible]
متجلی است بدین صورت پس هر که از ذات مقدس غافل نشود و [illegible] را گوید
منم همه والله یاران من همه جان جانم سر سرم تن همه و من القابه
مسکین نواز و محبت السالکین و سید السالکین و من تبرکاته وصف خادم
ایشان را در [illegible] که اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی
زمرة المساکین [illegible] بوده است و در سلسله اسم مبارک حضرت [illegible] نوشت
یا صدر الحسن [illegible] و هم تقصیرات [illegible] اندیشان [illegible]
وعافیة این فقیر بخیر گرداند بفضلک و کرمک یا ارحم الراحمین ذکر شیخ
باکمال محب الله بالکمال محب الله تعالی حضرت خواجه حافظ محمد جمال الله
رضی الله تعالی عنه استغنی مناقبه عن [illegible] شهرة ولایته و کون خلیفة حضرت مولانا

مولوی محمد

مولوی صدر الحسن رضی الله عنه کالبدر من الشمس مستفیضا من انوار
کمراته جلال الدین الرومی و شمس الدین التبریزی و خلفاء کثیرة و بواسطة مولانا محب [illegible]
احدهم السید [illegible] المستفید [illegible] شاه [illegible] الثانیة [illegible] الاکمل [illegible] مولانا
المولوی حامد [illegible] الشیخ الکامل [illegible] محمد [illegible] رضی الله عنه [illegible] الشیخ
الشاعر العارف [illegible] غلام [illegible] الکامل المولوی العالم الکامل
الکامل المکمل المولوی محمد [illegible] رضی الله عنه و السادس الشیخ [illegible]
فانی [illegible] باقی بالله مولانا [illegible]

ذکر [illegible] حقیقت سالک مسالک طریقت ینبوع المعرفة الشرعیة
حضرت سلطان الاولیاء و خواص خواجگان خواجه حافظ نور محمد مهاروی
رضی الله تعالی عنه خلفاء اربعة کالخلفاء الراشدین فی الهدایة والارشاد الاول
منهم الشیخ الکامل المکمل ذو الکرامات العلیة و المقامات البهیة والحالات السنیة
الشیخ

والثانیة الشیخ

العالم العامل قاضي حوائج ارباب الكمال قبلة المسترشدين مقصود الواصلين
الشيخ المقتدر محمد عاقل رضي الله تعالى عنه

الثالث شيخنا وشيخ العالمين

جمال الحق والدين رضي الله عنه الرابع الشيخ الزاهد ... سلطان
الذاكرين خواجه محمد سليمان رضي الله عنه وهو من خلفاء الاربعة المذكورين للشيخ
الكامل العالم العامل من اصحاب التصنيفات في حب شيخه ...
... خلفاء كثيرة في المدن والامصار في ديار الهداية والمجاهدات والكرامات
استغنى عن ذكرهم لقصد الاختصار

ذكر الشيخ مظهر العجائب والغرائب عزيز ... شيخ المعلمين سراج
الهند حضرت مولانا المولوي فخر الدين محمد قدس الله تعالى عنه واخلفاء كثيرة
لكن الذي اشتهر في تلك البلاد هو شيخنا وشيخ الكل خواجه حافظ نور محمد المشهور
بقبلة عالم والتواب ذو الكرامات العلية والمقامات البهية غياث الدين
رضي الله تعالى عنه

ذكر الشيخ العارف الكامل المكمل